

اتحاد

ارگان مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

شهریور ۱۳۷۷ شماره ۵۳ سال پنجم

تایستان خونین ۶۷

فاجعه ملی کشتار زندانیان سیاسی

این خون هابر خاک نخواهند ماند

از قتل عام زندانیان سیاسی در تایستان سال ۶۷، ده سال گذشت؛ ولی نه این جنایت بزرگ فراموش شدنی است و نه خاطره مردان و زنان دریندی که در عرض مدت کوتاهی، گروه گروه به جوخه های مرگ سپرده شدند و دلیل مرگشان تنها و تنها اسارتشان در دست یک رژیم تبهکار بود، که حتی بر احکام و قوانین خود نیز وقتی نمی نهد.

نا بسامانیهای اقتصاد ایران و طرح "ساماندهی" دولت

صفحه ۳

اندونزی:

سازماندهی مبارزات توده ای برای دموکراسی واقعی

تداوم رژیم سوهار تو علیرغم برکناری او

صفحه ۲۱

زنان و جنبش چپ

مصاحبه با بهروز حقی بمناسبت

سی مین سالگرد مرگ صمد بهرنگی

صمد بهرنگی در باور مردم جاودانه است!

صفحه ۳۳

دهمین سالگرد فاجعه ملی

*روایت شاهدان عینی

نیما پرورش ، شهلا سلطانی

م . رها، فرخنده سلیمانی،

رهمایون ایرانی

*گفتگو با نسیم خاکسار

صفحه ۳۰

*ازمیان نامه ها

مجید و ش.الف

صفحات ۱۴ تا ۱۹



این خون ها بر خاک نخواهند ماند

در اقدام به این کشتار و یا جزو کسانی بوده اند که از این تصمیم آگاه بوده اند و آن را توجیه نموده اند.

کشتار سال ۶۷ در زندان ها، اقدامی است که علیه بشریت صورت گرفته و هیچ کس قادر نیست در برخورد با رژیم جمهوری اسلامی، آن را نادیده بگیرد. زندانیان سیاسی اگرچه هیچگاه در دوران حیات جمهوری اسلامی و در زندان های این رژیم از تعرض به ابتدائی ترین حقوق انسانی خود؛ مصون نبوده اند و همیشه و در همه حال، هر لحظه با شکنجه شدید روحی و جسمی مواجه بوده اند و زندانبانان، ادامه دهندگان راه شکنجه گران بودند و هنوز هم هستند، اما کشتار سال ۶۷، بسیار فراتر از شیوه های رایج شکنجه و اعدام در زندان ها بود. زخمی بود عمیق و درمان ناپذیر بر دل مردم ما و عاملین آن باید در پیشگاه مردم به محاکمه کشیده شده، پاسخگوی جنایت بزرگ خویش باشند.

سران رژیم از این واقعیت نیک آگاهند. آنها بدون این کشتارها قادر به حفظ سلطه نکت بار خود نبودند؛ به همین دلیل نیز عاملین این کشتارها را، با عناوینی مثل "سربازان خدمتگزار" و "فرزندان راستین" حکومت اسلامی می ستایند. در حقیقت امر نیز، حافظان حاکمیت قرون وسطائی فعلی، تنها و تنها توسط چنین "سربازان" و چنین "فرزندان" بر جامعه ما تحمیل شده است. اما این خون ها برخاک نخواهند ماند و در فریاد آزادی جامعه ما شکوفه داده، میلیون ها رهرو پیدا کرده، زمین را زیر پای جلاخان تابستان ۶۷، به لرزه درآورده و آنها را وادار به اعتراف به جرم خود در برابر تاریخ خواهد ساخت.

انسان های بی دفاعی که در اسارت یک رژیم تبهکار، به جوخه های مرگ سپرده شدند، هرگز فراموش نخواهند شد، اما رژیم مسئول چنین جنایتی، جز ننگی ابدی، بر دامن سیاه خود نخواهد داشت، ننگی که هیچ توجیهی قادر به پاک کردن آن نخواهد بود!

یعنی نعمت جنگ با شکست در آن از دست رفته بود و با کنار رفتن این بختک، نفس جامعه باز شده بود. در هراس از این فضای تنفس و به بهانه ماجراجویی مجاهدین در غرب کشور نیز بود که سران رژیم، تصمیم به خالی کردن زندان ها گرفته، و پیش از آن که فریاد آزادی زندانیان از اعصاق جامعه سرکشند، آنها را گروه گروه کشتار کردند؛ تا هم از دست زندانیان خلاص شوند و هم نفس جامعه بدون جنگ را از همان اول بند آورده، نشان دهند که بدون جنگ هم آنها مستعد چه جنایاتی برای حفظ حکومت سیاه خود هستند. اکنون ده سال از آن کشتار می گذرد. اما جامعه ما، هنوز هم در ماتم آن فاجعه می سوزد. هزاران خانواده، در جستجوی آن هستند که بدانند چه کسی و چرا حکم مرگ عزیزانشان را صادر کرده است. چرا باید هزاران زندانی که بسیاری از آنها هنوز محکوم نشده بودند، یا محکوم شده و زندانی و حتی در آستانه آزادی بودند، یکباره به جوخه مرگ سپرده شوند.

چگونگی انجام این کشتار را نامه های اعتراضی جانشین وقت خمینی، منتظری، همان موقع برملا ساخت. افرادی به نمایندگی از ارگان های مختلف سرکوب رژیم، مامور شده بودند که کاندیداهای مرگ را که درعمل اکثریت قریب به اتفاق زندانیان بودند، تعیین نمایند و آنها را با طرح چند سوال حتی نه واحد، بلکه بدخواه، روانه کشتارگاه سازند. خاطرات معدود زندانیان باقیمانده از این سوال و جواب ها، موید این واقعیت است که هدف قبل از همه، راه انداختن کشتار زندانیان سیاسی و این قبیل سوال و جواب ها جزئی از ابزار اجرایی آن بوده است.

از میان همه سران وقت رژیم و مقامات بلندپایه آن، فقط منتظری بود که به این کشتار وسیع اعتراض کرد و با این اعتراض موقعیت خود را در کادر رهبری جمهوری اسلامی از دست داد. مابقی سران رژیم، از جمله آنان که امروز بر سر قدرت اند، یا جزو تصمیم گیرندگان

از قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان سال ۶۷، ده سال گذشت؛ ولی نه این جنایت بزرگ فراموش شدنی است و نه خاطره مردان و زنان دریندی که در عرض مدت کوتاهی، گروه گروه به جوخه های مرگ سپرده شدند و دلیل مرگشان تنها و تنها اسارتشان در دست یک رژیم تبهکار بود، که حتی بر احکام و قوانین خود نیز وقعی نمی نهد.

اکنون اگرچه خمینی مرده است، اما هنوز مسئولین اصلی کشتار زندانیان سیاسی، بر مسند قدرت اند و آبنانی که ده سال پیش، در تصمیم بر انجام این کشتار نقش داشتند، همچنان بر سرنوشت جامعه ما حکم می رانند و برای حفظ همین حکومت نیز، هزاران نفر را سر به نیست کرده، در گور های دسته جمعی زیر خاک کردند، با این تصور که این خون ها بر خاک می مانند و آن جان های شیفته، بعد از کشتار از تکاپو افتاده، فراموش می شوند.

اما ده سال پیش نیز، هنگامی که پرده از این جنایت بزرگ برداشته شد و خانواده های داغدار قربانیان جنون رژیم، علیرغم تهدید جلاخان، صدای اعتراض خود را بلند کردند، و با کشف گورهای دسته جمعی عاملین فاجعه را تحت فشار قراردادند، آنها زبان به توجیه جنایت خود گشودند و مدعی شدند که علت کشتار شورش در زندان بوده است. اما روشن بود که همه توجیهات بی پایه و اساس، هدفی جز پوشیده داشتن این اقدام شنیع نداشتند. سران رژیم هنوز هم جرات آن را پیدا نکرده اند که مسئولیت این کشتار را بعهده بگیرند.

دلیل واقعی این کشتار، آن روز هم برای هیچ کس پوشیده نبود. جمهوری اسلامی در جنگ شکست خورده بود، دوران سرکوب ها تحت پوشش جنگ پایان می یافت و زندان ها انباشته از مخالفین حکومت بود. جامعه بعد از جنگ، دیگر در شرایط جنگ قرار نداشت، مطالبات و انتظاراتی داشت که نمی شد مثل دوران جنگ با سرنیزه بدان ها پاسخ داد. ابزار بزرگ سرکوب،

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی

نابسامانیهای اقتصاد ایران و طرح "ساماندهی" دولت

مدت دولت را اعلام کند. پس از آن نیز، به گفته خاتمی، قرار است نتایج بررسی "تشکیلات اقتصادی و مدیریت اقتصادی" دولت مطرح گردد...

نگاهی اجمالی به مجموعه طرح "ساماندهی اقتصادی" دولت، نشان می دهد که صرفنظر از عبارت پردازیها و یا تأکیدات موردی در اینجا و آنجا، هیچ چیز تازه ای در این طرح وجود ندارد: همه سیاستها و جهتگیریهای عنوان شده در آن، از "عدالت اجتماعی" گرفته تا "توسعه صادرات غیرنفتی"، از "خصوصی سازی" و "کاهش حجم دولت" تا "اصلاح ساختار مالیاتی و نظام بانکی، کلا یا جزئا طی سالهای گذشته مطرح شده اند و حتی تبلیغات بسیاری نیز پیرامون نتایج موعود صورت گرفته است. اما حاصل عینی و واقعی عملکرد آنها همانست که امروز نیز، با تشدید بیسابقه بحران جاری، همگان شاهد آنند. این نکته، بیش از هر چیز، یادآور آنست که نه دولت خاتمی، نه هیچکدام از دستجات ائتلافی درون آن و نه هیچیک از جناحهای رژیم حاکم، "راه حل" چنید و یا سیاست تازه ای برای مقابله با این بحران ندارند. جدا از الفاظ و عناوین، مضمون اصلی طرح "ساماندهی" دولت، چیزی جز همان سیاست معروف "تعطیل ساختاری" (تعطیل اقتصادی) نیست که پیامدهای اجرای آن در جامعه ما و بسیاری دیگر از جوامع آشکار گردیده و هر روز نیز آشکارتر می شود.

تناقضهای درونی چنین سیاستی بارها بررسی و طرح شده است. در اینجا، تنها اشاره به یک نمونه بارز آن تکافو می کند: اگرچه تمرکز شدید فعالیتهای اقتصادی در دست دولت (که جامعه ما در همین دوره حاکمیت جمهوری اسلامی نیز آن را تجربه کرده است) یکی از عوامل اصلی نابسامانیهای کنونی است ولی کیست که نداند اجرای سیاست خصوصی سازی (دستکم در مراحل اولیه) در تعارض آشکار با سیاست جلوگیری از بیکاری و ایجاد اشتغال قرار دارد. امروزه غالب کارفرمایان بزرگ خصوصی و دولتی کشور تغییر قانون کار موجود و افزایش اختیارات "مدیریت" (از جمله در مورد اخراج دسته جمعی کارگران) را به عنوان یکی از "پیش شرط" های سرمایه گذاری مطرح می کنند؛ همان قانون کار دستبخت رژیم اسلامی که اساسا ضددموکراتیک و غالباً به زیان کارگران است و کارفرمایان نیز، تا جایی که دستشان می رسد، از اجرای آن سر باز می زنند.

گذشته از اینها، امکان اجرای چنین طرحی نیز، در شرایط سیاسی و اجتماعی حاکم، به دلایل متعدد، با تردید و ابهامی جدی روبروست. اگرچه طرح "ساماندهی اقتصادی" به تصویب دولت رسیده و ارگانهای تابعه آن نیز آمادگی خود را برای اجرای آن اعلام داشته اند، رهبر رژیم آن را مورد تأیید قرار داده و "همکاری با دولت" در اجرای آن را "وظیفه ای همگانی" دانسته است. مجلس رژیم نیز (که اکثریت آن در دست مخالفان دولت است) آمادگی خود را برای تصویب لایح و طرحهای

بخش خصوصی"، "جلوگیری از تعرض به سرمایه و سود حاصل از فعالیتهای قانونی"، "جلب سرمایه های خارجی و...، یکی دیگر از سیاستهای دولت است که "شاه بیت" آن به گفته خاتمی "تأمین امنیت سرمایه گذاری" است. عنوان پنجم سیاستهای اعلام شده دولت "حذف انحصارات و رقابتی کردن فعالیتهای اقتصادی" است. بر این مینا، به منظور فراهم کردن زمینه افزایش تولید، بایستی تکلیف "انحصارات چهارگانه موجود" روشن شود: انحصاراتی که به موجب قانون اساسی به وجود آمده اند، بایستی مجدداً "تعریف و تبیین" شوند و روشهایی برای "رقابتی کردن بهره برداری" در آن عرصه ها پیدا بشود. انحصاراتی که به واسطه جنگ و... ایجاد گردیده، شناسایی و لغو شوند. حمایت از تولید داخلی (در برابر رقابت خارجی)، زمانبندی و پس از ملتی متوقف گردد. و بالاخره "انحصاراتی" که به دلیل روابط سازمانی و اداری و نهادی بین دستگاههای مختلف برقرار شده، مورد بررسی قرار گرفته و حذف شود. در فصل مربوط به "خصوصی سازی" (بخش ۱۲) این طرح نیز، بر همین سیاست مجدداً تأکید و گفته شده است که دولت باید دامنه "تصلی" های خود را هرچه بیشتر کاهش دهد، "از ایجاد و توسعه کمی واحدهای اقتصادی و گسترش تصدی دولت در آنها جلوگیری شود و هرنوع توسعه فعالیت یا شروع کار جدید اقتصادی (مگر در موارد غیرقابل اجتناب) به عهده بخش خصوصی و غیردولتی گذاشته شود".

چگونگی تعیین و کنترل قیمتها در مورد کالاها و خدمات "اساسی" پرداخت "یارانه" (سوسید) در مورد این قبیل کالاها و حمایت از انتشار "ناتوان"، و تعیین قیمت سایر کالاها و خدمات برپایه عرضه و تقاضا،... بخشهای دیگری از "طرح ساماندهی" را تشکیل می دهند. "اصلاح ساختار مالیاتی"، استفاده از "امکانات و امتیازات دولتی" (وام، زمین و غیره) در جهت سرمایه گذاری و تولید، و "اجرای کامل قانون عملیات بانکی بدون ربا" (یعنی اعطای استقلال عمل بیشتر به بانکها و رقابتی کردن فعالیتهای آنها) عناوینی دیگر از سیاستهای اعلام شده دولت است. و سرانجام "توسعه صادرات غیرنفتی" و "اصلاح سیاستهای ارزی" در ارتباط با تعیین نرخ تبدیل ارز و یا جلب و تضمین سرمایه گذاریهای خارجی، نیز به عنوان سرفصلهای دیگری از طرح دولت ارائه شده اند. در مورد سیاست ارزی، گفته شده است که "نرخ ارز دولتی" تا پایان سال آینده افزایش نخواهد یافت.

چند روز پس از ارائه طرح بالا توسط خاتمی، معاون وی و رئیس سازمان برنامه و بودجه نیز "۳۴ راهکار" و "۹ راهبرد" را به عنوان سیاستهای اجرایی کوتاه مدت دولت در بخش اقتصادی مطرح کرد. این "راهکار" ها، عمدتاً به پاره ای از اقدامات موردی و مقطعی راجع به تشویق صادرات غیرنفتی و عرضه "تسهیلات" بانکی و گمرکی به صادرکنندگان و... اختصاص دارد. قرار است بعداً نیز وزیر امور اقتصادی و دارایی "سیاستهای میان

محمد خاتمی، طی برنامه ای تلویزیونی در ۱۱ مرداد، یعنی در سالگرد احراز مسند ریاست جمهوری، برنامه اقتصادی دولت خود را برای مقابله با بحران اقتصادی جاری، زیر عنوان "طرح ساماندهی اقتصاد کشور" اعلام داشت.

وی، برخلاف سلف خویش که در دوره هشت ساله تصدی ریاست جمهوری اش مکرراً از "رشد" و "رونق" اقتصاد کشور سخن می راند، در آغاز سخنان خود یکبار دیگر بر "بیماری مزمن" اقتصاد ایران انگشت نهاد آن را به علل و عواملی که "ریشه در چند دهه" گذشته دارند، تسبیت داد. خاتمی درباره تبعات اجرای سیاستهای موسوم به "تعطیل اقتصادی" در سالهای گذشته و نقش آن در تناوم و تشدید بحران جاری، چیزی نگفت، بلکه از "کارهای ارزنده" دوران "سازندگی" یاد کرد. در طرح ارائه شده، مسایل و مشکلات عمده اقتصاد ایران در هفت عنوان ردیف شده اند: نخستین آنها مسئله بیکاری است. مشکل بعدی کمبود و محدودیت منابع لازم برای سرمایه گذاری است. "دلمشغولی" دیگر دولت، وجود "انحصارات و قوانین و مقررات" بازدارنده سرمایه گذاری و تولید است. ساختار ناسالم بودجه عمومی و اتکای زیاد آن به درآمد نفت، یکی دیگر از "دغدغه های" دولت محسوب می شود. تورم، به گفته خاتمی، عمده ترین دلمشغولی دولت و مسئله حفظ قدرت خرید مردم یکی دیگر از مشکلات آن است. و بالاخره مسئله ترازپرداختها و اتکای شدید به درآمدهای ارزی نفت، مسئله مهم دیگری در این زمینه است.

طرح "ساماندهی اقتصادی" دولت، بعد از برشماری مشکلات فوق، سیاستها و یا "راه حل" های خود را در چهارده عنوان اصلی ارائه می کند.

قبل از هر چیز، این "طرح" تأکید می کند که دیدگاه اقتصادی دولت در مورد مسایل اقتصادی "نه صرفاً اقتصادی" بلکه "اقتصادی- اجتماعی" است. یعنی، به تصریح رئیس جمهوری، این دولت مسایل اقتصادی را در کنار مسایل و امور دیگر همچون "امنیت شهروندان"، "جایگاه جوانان و زنان در توسعه اقتصادی"، "حفظ محیط زیست" و "مشارکت مردم" مورد توجه قرار می دهد. تأکید دیگر که به قول خاتمی "جهتگیری" دولت وی را نشان می دهد، "تقدم عدالت اجتماعی" است. به عبارت دیگر، "اگر در شرایط و در موقعیتهایی، نوعی تضاد و ناسازگاری میان رشد اقتصادی و عدالت اجتماعی پیدا شد، سیاست دولت این است که این تضاد را به نفع عدالت اجتماعی... تأمین کند". اینگونه تأکیدات در آغاز طرح "ساماندهی" دولت، جدا از هر چیز دیگر، نشان از تلقی و آشتی شعارها و مقاصد اقتصادی مختلف جناحها و دستجات حامی دولت خاتمی دارد.

"ایجاد اشتغال" و از جمله اجرای "طرح ویژه اشتغال" (مانند طرح ایجاد مناطق ویژه اقتصادی) یکی دیگر از سرفصلهای طرح مذکور است. تأمین منابع جهت سرمایه گذاری، از طریق "جلب اعتماد

به پاره ای اقدامات و طرحهای موردی و موقتی است. از جمله آنها، اجازه گشایش حساب ارزی در بانکها، برای اشخاص حقیقی و حقوقی داخلی و خارجی، و آزادسازی نقل و اتصالات آنهاست که از این راه دولت بر آنست به بخشی از منابع ارزی ایرانیان خارج کشور (و به ویژه کارگران شاغل در کشورهای حوزه خلیج فارس) دسترسی پیدا کند. یکی دیگر از اقدامات دولت، کوشش برای پیش فروش نفت (یا "پیش خور" کردن درآمدهای نفتی) است. بر پایه گزارش بانک مرکزی، تاکنون حدود ۱/۲ میلیارد دلار پیش فروش نفت در بازار اروپا انجام شده و در مرحله بعدی نیز پیش فروش در حد یک میلیارد دلار انجام خواهد شد.

اما امید بیشتر دولت در تخفیف بحران و کمبود شدید منابع ارزی، به بهره گیری از وام و اعتبارات خارجی است. بهبود مناسبات اقتصادی و سیاسی با "اتحادیه اروپا" در ماههای اخیر نیز، تلاشهای دولت در این زمینه را بیشتر کرده است. به طوری که، طبق همان گزارش، استفاده از حداقل ۶ میلیارد دلار وام خارجی برای سال جاری در نظر گرفته شده است. اگر دولت نتواند طرح "ساماندهی اقتصادی" مورد نظرش را به اجرا درآورد و یا حتی اجرای سیاستهای مندرج در آن طرح عملاً به نتایجی برعکس آنچه که ادعا شده است بینجامد، یک نکته از هم اکنون آشکار است، و آن اینکه حجم سنگین دیگری از بدهیهای خارجی بر دوش جامعه ما گذاشته خواهد شد که بازپرداخت آنها، علاوه بر نتایج مستقیم و بلاواسطه بحران اقتصادی حاکم، بار مضاعف دیگری را برتوده های مردم تحمیل خواهد کرد.

حاضر به از دست دادن آنها نخواهند بود و این بخش از سیاستهای طرح مذکور نیز تنها به صورت شعارهایی بر روی کاغذ باقی خواهند ماند، چنان که اصلاحات و طرحهای پیشین، حتی در دامنه ای محدودتر از آن نیز، تاکنون به جایی نرسیده اند. وانگهی، تجربه عملکرد همین رژیم این را نیز نشان داده است که به مجرد بهبود اندکی در اوضاع اقتصادی (مثلاً به واسطه افزایش درآمدهای نفتی) طرحهای اصلاحی کاملاً به بوته فراموشی سپرده شده است.

اما وخامت اوضاع اقتصادی نیز به حدی است که با اینگونه طرحها که اجرای آنها یا کشمکشهای طولانی و موانع متعدد روبروست، نمی توان به چاره جویی برخاست. در اثر کاهش شدید درآمدهای نفتی و تقلیل ناگزیر اعتبارات و یا حذف بخش بزرگی از بودجه دولتی (خصوصاً بودجه عمرانی) رکود فعالیتهای اقتصادی، به صورت فزاینده ای، رو به شدت نهاده است. به گزارش بانک مرکزی، درآمدهای ارزی کشور در سال جاری متجاوز از حدود ۱۰/۵ میلیارد دلار نخواهد بود که با کنار گذاشتن ۱/۵ میلیارد آن (برای بازپرداخت بخشی از بدهیهای خارجی) فقط حدود ۹ میلیارد دلار جهت تامین کلیه نیازهای ارزی کشور باقی خواهد ماند (این رقم، سال پیش حدود ۱۶ میلیارد دلار بود). با توجه به رکود و حتی کاهش صادرات غیرنفتی در سال جاری، از این طریق امید چندانی برای جبران بخشی از کمبودهای ارزی نیست. گذشته از آن که اصلاً بخش زیادی از ارز حاصل از صادرات به داخل باز نمی گردد. در این شرایط، تلاش دولت جهت دستیابی به منابع ارزی جدید عمدتاً معطوف

مربوط بدان اعلام کرده است، لکن اجرای آن در معرض تردید و مستلزم کشمکشهای طولانی است. نخست، از آنجا که تلویس و تصویب کنندگان آن کاملاً همداستان نیستند. فشار فزاینده بحران حاکم و تلاش برای متقاعد ساختن انکار عمومی (بر این که بالاخره کاری انجام می پذیرد) گرایشهای مختلف درون دولت را به مصالحه و تلفیق و تلویس چنین طرحی ناگزیر کرده است، لکن در مرحله عمل و اجرا این گرایشها مسلماً تاثیر خود را بر جای می نهند. طی یک سال گذشته بحثهای فراوانی بین دو گرایش عمده "کارگران سازندگی" و "گروههای خط امام" (بین سیاست "خصوصی سازی و آزادسازی" بیشتر و سیاست "دولتگرایی و پوپولیستی") در سازمان برنامه و بودجه، بانک مرکزی، وزارت امور اقتصادی و دارایی و... جریان داشته و دو طرح مختلف نیز ارائه شده بود که حاصل تلفیق آنها همین طرح "ساماندهی" است. دوم، از آن جهت که تلویس و تصویب قوانین و مقررات ضروری جهت اجرای این طرح (مثلاً در مورد اصلاح ساختار مالیاتی و یا سیاستهای پولی و بانکی) قطعاً با مجادلات و مخالفتهای جناح غالب مجلس روبرو خواهد شد. جناحی که صرفنظر از توافق عمومی آن روی خطوط کلی این طرح، در پی اثبات و نشان دادن بی کفایتی دولت خاتمی در اداره امور اقتصادی کشور است. گذشته از اینها، به مصداق مثل معروف "کارد دسته خود را نمی برد"، می توان دید که ارگانها و دستگاههای گوناگون حکومتی که هرکدام، به عناوین گوناگون، گوشه ای از این "انحصارات" و "امکانات" و "امتیازات" دولتی را در چنگ خود گرفته اند مسلماً مایل و

رفسنجانی احساس "خطر" می کند!

در محیطهای سیاسی و گروهها و از این قبیل پیدا شده، مجموعاً الان یک حالت بی وزنی به وضعیت کشور ما داده است. اینهایی که می توانند سرمایه گذاری کنند حالا صبر و انتظار دارند... و این فضای موجود یک مقدار از شرایط را برای امور اقتصادی مشکل کرده است. خوب، دولت هم که جدید آمده تا برنامه های دولت گذشته را ارزیابی کند و تصمیمات جدیدی بگیرد، یک مقدار شاید همین وقت می خواسته، به هرحال نتیجه این شده که ما گرفتار رکود شده ایم و رکود چیز خطرناکی است... رکود لازمه جلی اش بیکاری است، کم کاری، سرگردانی و ضرر فراوان است، خسارات تاخیرات. اگر امروز شما در اخبار می شنوید که صدها و هزارها طرح اقتصادی و صنعتی نیمه کاره تعطیل شده، خوب اینهایی که کار می کردند، کجا رفته اند. چگونه کار می کنند. آن کارخانه هایی که برای اینها مصالح می ساختند الان چه کار می کنند... اینها همه عوارض رکود است. کارخانه هایی که تولید کردند محصولشان روی دستشان مانده، برای اینکه کار که نیست، کسی هم این محصولات را نمی خرد... این نباید اینطور باشد. رئیس سابق جمهوری که فراموش کرده است که از یک سال پیش همچنان از "روتق و شکوفایی" اقتصاد حرف می زد، در ادامه تحلیل خود، به ارائه "راه حل" رسیده و یکبار دیگر نغمه "سازندگی" را ساز

رفسنجانی خطبه دوم خود در نماز جمعه تهران در ۲۳ مرداد را به بحث و بررسی مسایل جاری اقتصاد کشور اختصاص داده بود. وی ضمن دعوت از همگان برای "یاری به دولت" برای اجرای طرح اقتصادی آن، تحلیل خود را نیز از وضعیت کنونی ارائه کرد.

رئیس مجمع تشخیص مصلحت رژیم در آغاز این خطبه گفت: "در داخل کشور مسئله مهم توجه به اقتصاد و برنامه دولت است و ما باید قندراتی کنیم که دولت با همه وجود وارد این میدان شده که بتواند کمکی به وضع اقتصاد و معاش مردم بکند. البته کار مشکلی است به خاطر دو نکته مهم. یکی مسئله نفت است که به هرحال از پارسال همین موقع که نفت شروع کرده است به ارزان شدن، هنوز هم سیر تروی داشته و میلیاردها دلار از اعتباراتی که در بودجه دولت پیش بینی شده بود و می بایستی می بود تا کار بکنند، کم شده است. دلار هم که کم شد، ریال هم کم شد..."

وی در ادامه تحلیل خویش افزود: "و دوم وضع عمومی اقتصادی در داخل کشور است که به خاطر همین شرایط انتخابات و بعد از آن منازعات و اختلافات و این به هم پریدنها و این تهمت زدنها و این هیجانهایی که در محیط فرهنگی و مطبوعاتی

اینجوری نمی شود که کشور را اداره بکنید، ارزشها پشتوانه لازم دارد. فضای سیاسی را تقویت کنید، فضای سازندگی را تقویت کنید، ما خیلی عقب هستیم..."

شیوهٔ برخوردی که مذبوم است!

در میانهٔ تمامی جنگ و جدلهای قلمی در خارج از کشور، چندینست که برخی از سخنگویان و مسئولان حزب کمونیست کارگری ایران صفحات نشریهٔ حزب خود را، در پاسخگویی به منتقدین خود با الفاظ و واژگانی پر کرده اند که شایسته نیست. تیروی که "دنیای بهتر" را تبلیغ می کند و تمام پرمعنا و کشداری را بر خود نهاده است قاعدتاً اینگونه که خود را معرفی می کند نباید باشد.

در این مطلب کوتاه، قصد این نیست که کارنامه ای از برخوردهای طرفین این بگومگوها نسبت به یکدیگر و القاب و نسبتهایی که در این میان رد و بدل شده، را بار دیگر طرح کنیم، چرا که فکر می کنیم صراحت نقد این نیست که حداقل دوستان حزب کمونیست کارگری ایران به سهم خود در پیش گرفته اند. بلوغ فکری و تجربهٔ زندگی در این بیست سال حاکمیت ارتجاعی جمهوری اسلامی به همه ما می بایست آموخته باشد که دنبال ایجاد شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت جلدینی برای دیگران نباشیم. چرا که هیچ نهاد خودساخته ای این رسالت را ندارد که به قضاوت در مورد هویت و موجودیت دیگران بنشیند و حکم صادر کند.

ایستادن بر قله های خودساخته و در مه فروخته و با تیختر نظارهٔ جهان پیرامون و حکم راندن بر هر آنچه که در قد و قامت دیگری متصور است، تنها و در بهترین حالت روئای خوش مستبدانه ای می تواند باشد که در آینهٔ هستی تنها خود را می بیند و جز خود دیگران را سایه می انگارد و بر موجودیتشان خط بطلان می کشد. اینگونه نگرش به جهان، از سوی هرکس که باشد، کار مذبومی است. چه ادیبی که خود را سخنگوی نهاد فرهنگی خوانده باشد و چه خدایتدکاری که رسالت تغییر جهان را تنها در وجود خود و حواریونش می بیند.

افرادی که به خود اجازه می دهند که در مورد آدم و عالم نظر بدهند و چنین جایگاهی را نیز باور کرده باشند در عمل مجبورند که با ایجاد فضای غیرواقعی از خوردن کوچکترین تلنگری به رویاهایشان جلوگیری کنند. منطق و گفتگوی مردم پسند نه تنها از طرف چنین افرادی پیشه نمی شود، بلکه برعکس، به کارگیری انواع و اقسام ناسزاهای و تهمت‌ها (البته با چاشنی فرهنگی و سیاست) برای حذف فیزیکی و روانی نیروی مخالف و دگراندیش، شیوهٔ اصلی برخورد آنها می گردد.

در هر دوره، نمونه سازی برای تعریف بهتر مجموعه ای از خصایل یک نیرو امری مرسوم بوده است. برای مثال، وقتی صحبت از مجاهدین خلق ایران می شود خود بخود مرزینلی یا استبداد، کیش شخصیت، سرکوب نیروی منتقد و دگراندیش،

و... به میان می آید و همه تلاش می کنند کاری کنند که نتیجهٔ عملشان جز آن باشد که آنان می کنند. آیا این سنسوال برای فعالین حزب کمونیست کارگری ایران هیچگاه پیش نیامده که چرا در بیرون از خود، وقتی صحبت از عملکرد آنها می شود به سادگی عنوان می گردد که رفتار این جریان، همانا سبک مجاهدین در طیف چپ است و بر کار آنها حرجی نیست؟ چرا؟ آیا تمام این تبلیغات را می توان به سمپاشیهای سرمایه داری جهانی و بورژوازی داخلی و خارجی و دشمنان طبقه کارگر و قس علیهذا در مورد این یگانه ناجیان بشریت نسبت داد؟ آیا باید با اینگونه روشها واقعیتها را دور زد و هر آن کس را که مثل خود نیندیشد با نیش قلمی به اردوی دشمن فرستاد؟ در اینجا بدون آنکه قصد تطهیر کسی باشد تنها به عنوان نمونه از شیوه ای که نادر یکتاش، در جایگاه یکی از کادرهای حزب، اختیار کرده نام می بریم:

نادر یکتاش با چه درجه از مسئولیت حکم قطعی خود را صادر می کند که: "کانون نویسندگان ایران در تبعید به دنبال سازش با جمهوری است و مدافعین جمهوری اسلامی در کانون هستند که می تازند و پیش می برند."

یا: "کانون نویسندگان، به جز چند نفری از اعضایش، از کلنجار رفتن با جمهوری اسلامی برای همان حقوق محلود صنفی هم استعفا داده و دوستدار اسلام و میهن و سازشکارند." (ظاهراً دوستدار میهن بودن نیز از نظر نادریکتاش جرمی نابخشودنی است!)

چرا یکباره اسماعیل خونی خدادوست مبلغ دین و تسوده ای مسلک و دشمن کمونیستها لقب می گیرد؟

پاسخ وی اما روشن است که چرا. او اعلام می کند که: "رسالت کانون نویسندگان بالا بردن پرچم سفید برای جمهوری اسلامی و آرایش نظامی در مقابل حزب کمونیست کارگری است...". اینکه چه گرایشاتی در کانون نویسندگان ایران (در تبعید) عمل می کند و یا هر یک از اعضای آن نسبت به تحولات سیاسی در داخل کشور چه نظری دارند، آیا می توانند دلایلی باشند که دوستان حزب کمونیست کارگری ایران، یک کانون مستقل دموکراتیک و مترقی را چنین به زیر تازیانه بکشند و کل سیاستهای آنرا در یآوری به جمهوری اسلامی خلاصه نمایند؟

آیا این شیوهٔ مذبوم برخورد با کانون نویسندگان ایران (در تبعید) انعکاس نگرش حزب کمونیست کارگری به تشکلهای غیرحزبی و توده ای نیست؟ این شیوه های ضددموکراتیک حزب کمونیست کارگری، از نظر نیروهای سیاسی ایرانی که به واقع از دموکراسی دفاع می کنند و خواستار بحث و گفتگوی جلی و شفاف در محیطی آرام می باشند، روشهای قدیمی و زیانمندی هستند که هرچه بیشتر باید افشا و ایزوله شوند.

راهپیمایی و کارناوال اعتراضی در حمایت از پناهجویان ونکوور - کانادا

روز دوشنبه ۱۰ اوت ۱۹۹۸ بنوعوت "کمیته مشترک دفاع از پناهندگان ایرانی" که به ابتکار انجمن مهاجرین و پناهندگان ایرانی و سازمان پناهندگان ایرانی تشکیل گردیده است، راهپیمایی و کارناوال اعتراضی در مرکز شهر ونکوور بر پا گردید. در این حرکت اعتراضی بیش از ۸۰۰ نفر از ایرانیان، سازمان های سیاسی، نمایندگان سازمان های مدافع حقوق بشر از جمله مورس کاپیتورن نماینده حقوق بشر در امور ایران شرکت داشتند.

در این راهپیمایی شعارها و پلاکارت هایی در محکومیت جمهوری اسلامی، دفاع از حقوق بشر و حقوق پناهندگان حمل می شد و در طول برنامه موسیقی های محلی ایرانی از بلندگو پخش می شد. اجرای تئاتر و رقص های محلی از بخش های دیگر برنامه بود. هم چنین نمایندگان سازمان های پناهندگی، نماینده وکلای کانادا و... سخنانی در رابطه با حقوق پناهندگان ایراد نمودند.

لازم به توضیح است در حال حاضر ۵۰۰ پناهنده ایرانی که از طرف اداره مهاجرات کانادا جواب ردی گرفته اند در معرض خطر اخراج به ایران قرار دارند. ضمناً در فاصله چند ماه گذشته تعدادی پناهنده به ایران اخراج و ۲ پناهنده دیگر خودکشی نموده اند.

در همین رابطه "کمیته اتحادعمل برای دموکراسی" متشکل از حزب دمکرات کردستان ایران - سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران - سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) با صدور اطلاعیه ایی حمایت خود را از این راهپیمایی اعتراضی اعلام داشت. در بخش هایی از اطلاعیه آمده است:

"ما ضمن حمایت از این اقدام انسانی، از عموم ایرانیان آزادیخواه ساکن ونکوور می خواهیم که در راستای دفاع از مبانی حقوق بشر و از جمله حق پناهندگی و نیز تداوم مبارزه با رژیم استبدادی حاکم بر کشورمان و جلوگیری از بند و بست کشورهای غربی و از جمله کانادا با این رژیم جنایت کار، به طور گسترده در راهپیمایی این کمیته مشترک شرکت فعال نمایند."

گزارش مختصر از اوضاع ایران

فروش می رسانند. اما اگر ساکن محله ای از دست خاک و کل کوچه و خیابان به تنگ بیایند بایستی هزینه آسفالت را به حساب شهرداری واریز کرده مدتی حتی بیش از یک سال در نوبت بمانند تا آن را آسفالت کنند. اکثر خیابان های شهرها در طول ۲۰ سال دوران رژیم خمینی به حال خود رها شده و به ویرانه تبدیل شده اند. برای نقل و انتقال منازل مسکونی هزینه آسفالت و انشعاب فاضلاب اماکنی که مربوط به رژیم گذشته است هم عوارض دریافت می کنند. رشوه و پارتی بازی که عادی و مرسوم و اصلا عرف جامعه شده است. اگر کارمندی از روی صداقت و نوع دوستی رشوه نگیرد، مراجعه کننده باور ندارد که کارش بدرستی انجام گرفته است!

رژیم ارتجاعی که در سال های اخیر کادر دستگاه اطلاعاتیش را از هر قسمت دیگری بیشتر تقویت نموده است برای تسلط بیشتر و جهت نیل به مقاصد چپاولگرانه خود، مدیران ادارات را از کارمندان اطلاعات انتصاب می نماید و برای هر اداره سقفی برای درآمد و واریز به خزانه تعیین می کند. این مدیران برای نشان دادن سرسپردگی خود، فشار را بر مردم افزوده و بیش از مبلغ تعیین شده اخذ و هزینه ها را به جز نمازخانه های ادارات که بیشتر از پیش بزرگ می شود تقلیل می دهند. هم چنین با ایجاد پایگاه های مقاومت و حراست که به طور علنی فعالیت می کنند نفس کارمندان را گرفته اند. کارمندان که بعد از چندین سال تحصیل و دنبال کار کشتن، استخدام شده اند و به امید این که آینده ای داشته باشند با حقوق بخور و نمیر ساخته اند، چنان وابسته شده اند که نه راه پیش دارند نه راه پس، زیرا عملا قادر نیستند تغییر شغل دهند لذا به پارتی بازی و اخذ رشوه روی آورده، در اثر بی همدنی و نومیدی به مواد مخدر که به وفور یافت می شود و تنها "تفریح" مردم است کشیده شده اند. یکی از اداراتی که غرقه در فساد است دادگستری است، در رژیم گذشته بیدادگاهی بود که برای مردم ارزشی قائل نبود ولی جرایم نسبتا کمتر بود. بعد از انقلاب با مهاجرت روستاییان و گسترش شهرها و ازدیاد جمعیت و تشدید فقر، فساد از قبیل دزدی، کلاهبرداری رو به گسترش و بازار دادگستری هم گرم است. افزون بر آن این که در کنارش بیدادگاهی دیگر بنام دادگاه انقلاب ایجاد شده که با احکام ضدبشری جوانان وطن را به خاک و خون می کشاند و در کنار آن با قاچاقچیان مواد مخدر و عتیقه زد و بند می کند و یا برای خالی نبودن عریضه چند قاچاقچی خرده فروش را حبس می کند. مواد مخدر در ایران بشدت شیوع یافته است. در حالی که خوردن یک پیاله شراب مستوجب مجازات پرداخت جزای نقدی و شلاق در معابر عمومی می شود کشیدن حشیش و تریاک بیداد می کند زیرا در اسلام

دانش آموزان گرفته می شود صرف ریخت و پاش مسنولان و بزرگ نمازخانه می شود. اگر دانش آموزی به موقع در محل نمازخانه حاضر نشود یا حجاب اسلامی را رعایت نکند نمره قبولی انضباط نمی گیرد. دروس ورزش و هنر به فراوشی سپرده شده زنگ های بیکاری با آن افزوده شده است. با این همه محصلی که موفق به دریافت مدرک دیپلم شود، اگر انجمن اسلامی یا پایگاه های مقاومت وی را تایید نکند یا جزو خانوادگی های شهدا، جانبازان و امثالهم نباشد به دانشگاه راه نمی یابد. بندرت کسی می تواند از این همه موانع بگذرد و وارد دانشگاه شود. در غیر این صورت به خیل دیپلمه های بیکار می پیوندند تا در نهایت شغلی کاذب دست و پا کند چون استخدام دولتی همه جا ممنوع است. هم چنین پایه استخدام، لیسانس و بالاتر است آن هم اول سفارشی ها استخدام می شوند. شهرداری یک شهر، بعنوان مثال، می خواهد ۲۰ نفر استخدام نماید، آگهی می دهند به فرض ۵۰۰۰ نفر شرکت می کنند، از هر یک مبلغ معتابیهی بعنوان ثبت نام اخذ می کنند ۲۰ نفر که از قبل معرفی شده اند، استخدام گردیده و بقیه در نوبت برای اداره دیگری می مانند. یعنی استخدام که نمی کنند مبلغی هم کاسبی می کنند. در مسافرتی بطور اتفاقی با استاد دانشگاهی از دانشکده پزشکی تهران آشنا شوم. از وی از وضع دانشگاه سوال کردم، با ناراحتی توضیح داد که کارش که زمانی مقدس بوده زیرا دکتر تربیت می کرده و تحویل اجتماع می داده، اکنون به خیانت تبدیل شده است. پرسیدم چگونه؟ گفت دانشجویانی داشته که در طول تحصیل چند جلسه ای بیش سر کلاس حاضر نشده اند ولی تحت فشار انجمن اسلامی قبول و موفق به دریافت مدرک دکتر شده اند، آیا این خیانت به اجتماع نیست؟

شهرداری یکی از اداراتی است که همه افراد بنوعی با آن سر و کار دارند و اساسا وظایف بسیار مهمی هم بعهدہ دارد. در جمهوری اسلامی شهرداری بجز حمل زباله خدمتی انجام نمی دهد، آن هم رفتگرها در قبال اخذ وجهی بعنوان ماهانه از ساکنین منازل زباله ها را جابجا می کنند، شهرداری به اخذ انواع عوارض، زد و بند با مالکین عمده، فروش زمین های غصب شده، فروش ماشین آلات (قیمت دولتی یک دستگاه وانت مزدا مثلا ۷۰۰۰۰۰ تومان است شهرداری از دولت تحویل می گیرد و به نرخ آزاد چند برابر به صورت مزایده به فروش می رساند) مشاغل انتفاعی مثل تولید ماسه، کرایه ماشین آلات مثل بولدوز، بیل مکانیکی و غیره مبادرت می کند. با مالکین زد و بند می نمایند مثلا برای صدور پروانه و به اصطلاح تغییر کاربری، زمین ها را با مالکین نصف کرده و سهم خود را به

"کشور ایران به زندانی تبدیل شده، رژیم ددمنش ارتجاعی نقش زندانبان آن را بعهدہ دارد و بر اثر فشار مستبدانه ای چون حکومت نظامی مشغول چپاول و بهره کشی از این جوان گسترده است. هیچ کس حق اعتراض ندارد. حتی لباس پوشیدن بایستی بر اساس الگوهای ارتجاعی رژیم باشد نه فقط زنان که در همه شئون از همه چیز محروم اند مردان نیز مستثنی نبوده و نیستند بطوری که در تابستان و هوای گرم مردان حق پوشیدن پیراهن آستین کوتاه را ندارند!

در اینجا، به صورت اشاره ای و کوتاه، گزارشی از اوضاع اجتماعی عملکرد دستگاه های دولتی را برایتان می نویسم.

اول از آموزش و پرورش شروع می کنم زیرا از اساسی ترین ارکان هر اجتماعی وضعیت این ارگان است. رژیم سفاک خمینی از ابتدا با پاکسازی "انسان های آگاه در آموزش و پرورش و بستن دانشگاه ها امکان هر گونه حرکت مسترقی را از جانب افکار فرهنگی، دانش آموزان و دانشجویان سلب نمود. در نتیجه پس از گذشت ۲۰ سال می بینیم وضع تحصیل از نظر کمی و کیفی بسیار نزول کرده، حتی با رژیم وابسته شاه هم قابل مقایسه نیست. عربی و دینی مشکل ترین دروس برای دانش آموزان به حساب می آید. سیستم آموزشی از نظر بار علنی تقلیل یافته است. با رشد روزافزون جمعیت که ناشی از سیاست ارتجاعی رژیم بوده و عدم امکانات کافی برای تحصیل، یکباره مدارس چند شیفته شده و رفسنجانی با ابداع مدارس غیرانتفاعی و دانشگاه آزاد به ظاهر مسئله را حل نمود. اما در واقع بجای هزینه کردن و مدرسه سازی، مجوز صادر نمودند تا خانه های مسکونی که اغلب غیرقابل استفاده برای تحصیل اند را بعنوان مدارس غیرانتفاعی ایجاد کرده، شهریه های گزاف و هزینه های جانبی دیگر را از مردم گرفتند. در دانشگاه ها وضع از این بدتر است. از قبولی در دانشگاه گرفته تا ادامه تحصیل و ارتقا به سطوح بالا، دریافت مدارک لیسانس و دکترای همه بوسیله پول قابل انجام است، دانشجویی که پول دارد نیازی ندارد که زیاد زحمت بکشد زیرا مدرک مهم است نه دانش. می شود با پرداخت مبلغی سهمیه قبولی دانشجویی را خرید، مثلا دانشجویی که در رشته پزشکی شهرستان دور افتاده ای قبول شده با پرداخت حدود ۱/۵ میلیون تومان می تواند سهمیه دانشجویی را که در تهران قبول شده بخرد و محل پذیرش خود را از شهرستان یا تهران تعویض نماید. از این هم فراتر، مدارک تقلبی لیسانس و دکتراست که خرید و فروش می شود. در مدارس بجای رسیدگی به وضع تحصیل، بهداشت، تغذیه یا تاسیسات و وسایل رفاهی، نمازخانه ها دایر می شود. شهریه ای که از

ارتجاعی تریاک حرام نیست، آخوندها و بازاری ها با وافور افراد عادی با وسیله ای بنام سنگ و سیخ، یکی از بزرگترین آسیب هایی که در اثر حکومت آخوندی به مردم وارد شده اعتیاد و مصرف مواد مخدر است و تقریباً دارد همه گیر می شود. حتی افراد زیر ۱۵ سال معتاد شده اند و نقل محافل شهر و روستا تریاک است. از یک زندانی تازه آزاد شده سوال کردم راجع به نوع جرم و مدت دستگیریش، گفت برای چندمین بار است که دستگیر می شود و این بار آخر یا پنج کیلو تریاک دستگیر شده اما خوشبختانه مأمورین بیشترین را ربوده و نیم کیلو به دادگاه ارسال شده که برای آن به ده سال زندان محکوم شدم، اما بعد از حدود ۲ سال حبس و پرداخت یک میلیون تومان جریمه نقدی با عفو رهبری آزاد شدم. وی گفت خرج و مخارج زندان زیاد است زیرا غذای کافی نمی دهند و سیگار و تریاک هم خیلی گران است. با تعجب از وی پرسیدم مگر تریاک هم در زندان هست؟ گفت اولاً تریاک از بیرون بیشتر پیدا می شود ثانیاً اگر پول کافی داشته باشی حتی می شود از زندان بیرون آمده و هر کاری انجام دهی و دوباره برگردی به زندان. با خود فکر کردم مأمورین زندان و کارکنان دادگاه، حاکم شرع خودشان تریاک می کشند پس این بدبخت ها را درک می کنند! هم چنین گرداندگان اصلی می دانند اگر تریاک در زندان قطع شود، چه بسا زندانیان بعد از ترخیص از زندان سالم شوند و بازار اینان کساد شود در صورتی که با این وضع اگر کسی تازه کار باشد و پایش به زندان کشیده شود بعد از مرخص شدن از زندان به یک خلاف کار حرفه ای تبدیل می شود. نمونه ای هم از عملکرد دادگاه "انقلاب" این است که، در یکی از شهرستان ها اشیا دغینه هایی که دارای پرونده در دادگاه ضبط شده اند توسط کارکنان دادگاه انقلاب شبانه به اصفهان انتقال یافته و بدل آن ها را ساخته و اصلی ها را فروخته اند. ولی اشیای مذکور به طور اتفاقی از دست افراد بعدی گرفته می شود و ماجرا فاش می گردد اما سر و ته قضیه را هم می آورند. دادگستری که با اختراعات آقای یزدی مرتجع به دادگاه های عمومی تبدیل شده است، فقط در کشوری مثل ایران که هیچ گونه قانونی رعایت نمی شود قابل اجراست زیرا قاضی را همه کاره کرده اند. از طرفی با تعرفه هایی که برای پرونده ها در نظر گرفته اند دادگاه نیز به دکانی پر سود برای آخوندها تبدیل شده، مراجعه کننده بدبخت اول باید دادخواست را به حساب داری برده سرکیسه شود، بعد پرونده را در نوبت گذاشته و بعد از مدتی بدون نتیجه برگردد. قاضی صفرکیلو متر در همه جا معروف است. حقوقی معادل چهار کارمند، تسهیلات متعدد از ماشین گرفته تا وام های با بهره کم و یا بلاعوض از طرف دولت دریافت می کنند. در میان مردم هم به خاطر ترسی که ایجاد کرده اند می خواهند همه چیز را مجانی یا نیمه مجانی در اختیار بگیرند و افراد خلاف کار که

دنبال رابطی برای آشنایی با قضات هستند و از طریق این رابطه ها انواع مواد غذایی و غیرغذایی درب منزل آن ها ریخته می شود. اداره ثبت اسناد یکی از اداراتی است که در چند ساله اخیر رونق زیادی داشته است زیرا املاک زیادی که از رژیم گذشته و از فراری ها و مهاجران به جای مانده، توسط ایادی رژیم اسلامی تصاحب می شود یا روی کار آمدن زواره ای جنابت کیار (تمامی کسانی که از اول انقلاب دادستان انقلاب بوده اند به دلیل جنایات زیادی که انجام داده اند در پست های بالا جایگزین شده اند) در این سازمان، تحت عنوان ماده ۱۴۷ اصلاحی قانون ثبت، هیات هایی در ادارات ثبت مستقر شدند و ابتدا با هزینه اندکی اسناد املاک مورد نظر را به استناد تصرف صادر کردند و سپس مردم که متوجه قضیه شدند و شروع به ثبت نام برای صلور اسناد مالکیت املاک شان نمودند هزینه آن روز به روز افزایش یافته است. اکنون یکی از اداراتی که منبع درآمد بسیار زیادی برای آخوندها شده این اداره است. برای هر پرونده دو نوع هزینه دریافت می کنند یکی در ردیف درآمدهای عمومی که به خزانه واریز می شود. یکی خارج از ردیف که در اختیار مدیران و رئیس سازمان ثبت اسناد است و صرف مهمانی ها و سفرهای خارجی و تبلیغات نمایندگی و رئیس جمهوری می شود. البته این اضافه دریافت و در اختیار مدیران قرار گرفتن آن، در دیگر ادارات نیز هست. هزینه آب، برق، تلفن که در اول انقلاب با وعده و وعید خمینی قرار بود از بین برود، روزبه روز افزایش یافته است. این افزایش بقدری زیاد است که دمار از روزگار مردم درآورده و یکی دیگر از مشکلات بزرگ مردم محسوب می شود. با کامپیوتری شدن محاسبه آن ها بر این مشکل افزوده شده است چون اغلب اضافه بر مصرف قید می شود، و مصرف کننده یا در اثر ناآگاهی یا ناچاری مجبور به پرداخت می شود در غیر این صورت باید وقت خود را صرف مراجعه به اداره مربوطه نموده متصدی را به شکلی قانع کند تا هزینه واقعی را پرداخت نماید. مثلاً هر بار مبلغی بعنوان بدهی قبلی قید می شود که باید همه فیش های پرداختی را ارائه و محاسبه نمایند. یا اشکال دیگری از اجحافات که همگی باعث دردسر مردم می شود و در اثر رعایت نکردن قانون، ارزش قائل نشدن برای مردم و وقت آن ها این موارد بوجود می آید. یکی از شیوه هایی که برخی ارگان های رژیم برای گران کردن در پیش می گیرند کمبود مصنوعی ایجاد کردن است. مثلاً داروهای مورد نیاز را قطع و در بازار سیاه وارد می کنند تا یک بسته قرص به چند صد برابر به فروش برسد، یا ارزاق عمومی مثل روغن که از کیلویی ۵ تومان با سیر صعودی به کیلویی سیصد تومان نرخ دولتی رسیده (البته در بازار آزاد باز هم گرانتر است). هر بار که چیزی گران می شود دیگر اجناس نیز به خاطر آن گران

می شوند. روزگاری بوجود آورده اند تا مردم خود به استقبال گرانی بروند. بنزین گران می شود راتنده تاکسی کرایه را دو برابر می کند و دیگر کسبه... و این روند ادامه دارد و این در حالی است که با روی کار آمدن آخوندها بهداشت و پاکیزگی و آبادانی از این کشور رخت برسته است. اگر کسی در بیمارستان بستری باشد افراد خانواده باید در داخل و خارج بیمارستان وی را تدارک کنند از پرستاری تا تهیه دارو، غذا، پتو و سایر نیازهای مریض توسط وابستگان مریض انجام می گیرد آن هم با رشوه دادن به نگهبان و پرستار و سایر دست اندر کاران، تا مانع انجام وظیفه خانواده نشوند. یکی از فامیل ها که برای وضع حمل به زایشگاه به بیمارستان رفته بود و تعریف می کرد در محیطی که باید بهداشت کاملاً رعایت شود همه جا کثیف و خون آلود است، وی می گفت زائویی با حدود پانزده سال سن توسط دانشجویی ناشی بخیه زده می شود و در حین کار سوزن بخیه شکسته می شود و در جستجوی نصفه ی سوزن، زائوی بدبخت را پاره پاره می کنند، تا این که نصفه سوزن را کف اطاق پیدا می کنند و دست از سر زائو بر می دارند. در اورژانس، داروهایی که چند برابر مصرف و به تجویز پرستارها توسط بستگان مصدوم تهیه می شود بوسیله برخی پرستارها دزدیده می شود. بازاری ها از این آشفته بازار استفاده نموده و مبادرت به تاسیس بیمارستان های خصوصی نموده اند که خود داستانی دیگر از چپاول مردم است.

از اول به روی کار آمدن آخوندها تاکنون این روند ادامه یافته است. دولت اسلامی هر چه بر مالیات ها و بهای خدمات دولتی افزوده و در مقابل از خدمات و وظایف دولتی کاسته است. کالاها و اجناس هر چه گرانتر شده و از کیفیت و کمیت آن ها کاسته شده است. نان لواش از یک ریال به چهل ریال رسیده، وضع پخت به مراتب بدتر شده وزن آن هم روز به روز همراه با افزایش قیمت کمتر می شود. رنگ روغنی ساختمان اول انقلاب با کیفیت بسیار مناسب و وزن حدود یک کیلو حدود ۱۵ تومان بود اکنون قوطی نصفه آن هم رقیق و با کیفیتی بد به ۱۵۰۰ تومان افزایش یافته است. این وضع برای هر چه مصرف شدنی است مصداق دارد. از ادارات گرفته تا مشاغل آزاد و همه و همه تحت تاثیر این سیستم به نوعی بی قانون شده است و تقلب و دزدی مشهود است...

ارژنگ

مرداد ۱۳۷۷

افتتاح ۲۵ میلیارد ریالی توده قضائیه

در پی انتشار نامه رئیس بانک مرکزی به رئیس جمهوری، راجع به برداشت و جابجاییهای غیرقانونی در حسابهای وزارت دادگستری، در برخی از نشریات، ماجرای سوء استفاده بزرگ مالی در قوه قضائیه رژیم برملا گردید. انتشار آن نامه و بحثهای زیادی که پس از آن پیرامون این ماجرا انجام گرفته است (که هنوز هم ادامه دارد) بی ارتباط به کشمکشهای سیاسی جناحهای متخاصم درون رژیم نیست.

محسن نوریخس در نامه خود به خاتمی خبر از آن می دهد که به دنبال صدور مجوزی از سوی خامنه ای در سال ۷۳، در مورد اجازه انتقال بخشی از مبالغ سپرده شده در حساب "۹۰۰۸۰" وزارت دادگستری (حساب مربوط به وجوهی که به عنوان ودیعه یا وثیقه، و یا هر عنوان دیگری، طبق نظر محاکم دادگستری، توسط اشخاص و به صورت امانی به آن واریز می شود) به حساب دیگری به نام وزارت دادگستری و استفاده از "منافع بانکی" این حساب ظاهراً برای "کمک و مساعدت" به معیشت قضاات و کارکنان دستگاه قضایی، حسابهایی به نام شخصی حجت الاسلام علی رازینی رئیس دادگستری استان تهران افتتاح می شود. در خرداد ۷۴، مبلغ ۲۰ میلیارد ریال و در اسفند ۷۵، مبلغ ۱۵ میلیارد ریال (جمعاً معادل ۳۵ میلیارد ریال) از حساب ۹۰۰۸۰ وزارت دادگستری برداشت و سپرده سرمایه گذاری بلندمدت (پنج ساله) به نام علی رازینی در شعبه بانک ملی در کاخ دادگستری انجام می شود. با افتتاح حساب جاری شماره ۱۳۱۱۲ به نام شخصی علی رازینی، بهره (سود) سپرده های سرمایه گذاری انجام شده، به این حساب واریز می گردد که مبلغ بهره واریز شده تا پایان تیر ۷۷، طبق نامه نوریخس، بالغ بر ۱۵ میلیارد ریال می شود. از حساب اخیر توسط رازینی برداشتهای زیادی به عناوین و به نامهای گوناگون (و از جمله اعطای وام) صورت گرفته است که چگونگی مصرف آنها نامعلوم است. در پایان این نامه، چند مورد تخلف آشکار از عرف و قانون، و از جمله این که حساب جدید بایستی به نام وزارت دادگستری بوده باشد و نه شخص حقیقی، و این که به حسابهای سپرده دولتی بهره (سود) تعلق نمی گیرد و مصارف بهره دریافتی هم متفاوت از آن چیزی بوده که در ابتدا اعلام شده... نیز اعلام می گردد.

انتشار این نامه، سر و صدای فراوانی ایجاد کرد. اما با بالاگرفتن بحث و مجادلات در مطبوعات، یک "مقام مسئول" دستگاه قضایی، بدون ذکر نام، طی مصاحبه ای با "کیهان"، ضمن تأیید این که چنین جابجاییهایی در حسابهای دولتی صورت گرفته است، اعلام کرد که اجازه انتقال و استفاده از وجوه امانتی حساب ۹۰۰۸۰ وزارت دادگستری به صورت سپرده گذاری در حسابهای دیگر از "رهبر" گرفته شده است و چون بانک به حساب سپرده به عنوان دادگستری سودی پرداخت نمی کرده است، این حسابها به نام

شخصی باز شده و سود دریافتی نیز به مصارفی از قبیل پرداخت "اضافه کار به قضاات"، "کشایش شعبه های جدید"، "تشکیل کلاس"، "پول ناهار کارکنان" پرداخت به سایر ادارات دادگستری و... رسیده است. در همین مصاحبه، از قول همان "مقام مسئول" آمده است که چون بعد از صحاکمه کرباسچی، نوبت دادگاه نوریخس بوده است، از اینرو رئیس بانک مرکزی اقدام به نوشتن آن نامه و انتشار آن کرده است. اما مصاحبه "مقام مسئول" قضایی نیز موجب فیصله یافتن این ماجرا نشد بلکه سوالات فراوانی را پیرامون چند و چون آن دامن زد. یکی از سوالات اینست که اصلاً "مقام رهبری" حق صدور اجازه استفاده از پولهایی را که از طرف اشخاص متعدد و به صورت امانت در حساب وزارت دادگستری نهاده شده است، طبق موازین خود همین رژیم، دارد یا نه؟ سوال دیگر اینست که با توجه به این که هر سال بودجه کلانی به دستگاه قضایی اختصاص می یابد، چرا "کشایش شعبه های جدید" و یا "اضافه کاری قضاات" بایستی از محل سود سپرده های وجوه امانی پرداخت گردد؟ اما سوال عمده دیگر آنست که مبالغی که به این صورت و به ترتیب غیرقانونی در حساب شخصی رئیس دادگستری استان تهران، علی رازینی، کرد آمده اساساً به چه مصرفی می رسیده و یا

می رسد؟ در روزنامه های مخالف جناح خامنه ای و رسالتی ها، به صورت تلویحی، مطرح شده است که "هزینه های گروههای فشار و بسیاری از اعمال خلاف قانون چندساله اخیر احتمالاً از همین محل تأمین می شده است. علاوه بر اینها، این سوال نیز مطرح است که چند یا چندین فقره دیگر از این نوع حسابها، با اجازه یا بدون اجازه "مقام رهبری"، در وزارتخانه ها و نهادهای دیگر وجود دارد؟ براساس شواهد و قرائن مندرج در مطبوعات، بانک مرکزی و بانک ملی از مسئله وجود چنین انتقالاتی در حسابهای دادگستری از چند سال پیش باخبر بوده اند، لیکن انتشار و افشای آن تنها بعد از بالاگرفتن دعواها و حاد شدن کشمکشهای جناحهای درونی رژیم، صورت گرفته است.

در همین حال، یکی از نمایندگان مجلس رژیم نیز در این باره گفته است: "تفحص در این مورد باید به عهده خود قوه قضائیه باشد، چرا که در قوه دیگر کشور نمی توانست استقلال قوه قضائیه را خدشه دار کنند، و اگر این روند ادامه یابد و کارگزاران بخواهند برای سرپوش نهادن بر تخلفات خود هرکس را به بهانه ای در نظام زیر سوال ببرند و بنام کنند طبیعتاً تمام مسئولین نظام با این روند زیر سوال خواهند رفت."

اطلاعیه

ده سال از فاجعه ی ملی کشتار دسته جمعی زندانیان سیاسی در تابستان سال ۱۳۶۷ در ایران گذشت.

یاد این عزیزان دلاور گرامی باد!

هم میهنان گرامی!

ده سال پیش به فرمان خمینی، هزاران بیکارگر راه آزادی و عدالت اجتماعی به جوخه های مرگ سپرده شدند تا رژیم ضلمدردمی جمهوری اسلامی بتواند به حیات خود ادامه دهد. در این فاجعه، کشور ما، عده ی زیادی از برجسته ترین فرزندان مبارزه خلق را از دست داد و بدین گونه ضربه ی بسیار مهلکی بر جنبش آزادی خواهانه ی میهن ما وارد آمد.

امروز پس از گذشت ده سال هم چنان ترور مخالفان سیاسی در داخل و خارج از کشور و دستگیری، شکنجه و اعدام دیگر مبارزان وطن مان بیداد می کند. اعتراض ها و حرکت های مردمی و سیاسی به وحشیانه ترین شکل توسط رژیم سرکوب می شود.

امروز ما در شرایطی یازدهمین سالروز این فاجعه ی ملی را برگزار می کنیم که فاجعه های دیگری از جمله رشد بی وقفه ی بحران اجتماعی، اقتصادی، فقر، عقب ماندگی و فساد دستگاه اداری حاکمیت جمهوری اسلامی مردم میهن مان را شدیداً تهدید می کند. برای نجات کشور از شرایط دهشتناک کنونی و برای مقابله با رژیم آخوندیسم و سیاست های مخرب آن همکاری و همگامی تمامی نیروهای مردمی و مترقی ضروری است. دیر نیست آن روزی که آرامگاه ابدی هزاران شهید راه آزادی ایران، یا گل های سرخ گلباران شود و توده های میلیونی خلق یاد فداکاری های این انسان های از خود گذشته را گرامی دارند.

گرامی باد خاطره ی تابناک شهدای فاجعه ی ملی و همه ی شهدای راه آزادی

درد به کلیه ی زندانیان سیاسی ایران که هم چنان در زندان های رژیم جمهوری اسلامی حماسه ی مقاومت می آفرینند.

مرگ بر رژیم استبدادی جمهوری اسلامی

کانون دموکراتیک ایرانیان مقیم سوئیس

شهریور ماه ۱۳۷۷ مصادف با ۲۷ اگوست ۱۹۹۸

خبرهای کوتاه

* گروه زیادی از کارگران پالایشگاه نفت در آبادان، در خیابانهای این شهر دست به تظاهرات زدند. این تظاهرات در اعتراض به پایین بودن دستمزدها، تهدید اخراج قریب الوقوع، عدم توجه به خواستهای کارگران و عمل نکردن به وعده هایی که مدیران و مسئولان داده بودند، صورت گرفت. روزنامه "کار و کارگر"، وابسته به "خانه کارگر" رژیم، که خبر این تظاهرات را در ۲۲ مرداد درج کرده، شمار تظاهرکنندگان را فقط "صد نفر" نوشته بود.

* کارگران واحد صنعتی "چیلان" در قزوین، در اعتراض به عدم پرداخت حقوق معوقه خود، در برابر استانداری قزوین دست به تجمع زدند. مسئولان شرکت "چیلان" زیر عنوان "موانع و مشکلات موجود در خط تولید"، از چند ماه پیش حقوق کارگران را پرداخت نکرده است. از خردادماه، کارگران در اعتراض به این اجحاف آشکار، در محل کارخانه دست به اعتصاب زدند ولی مسئولان شرکت پاسخی به خواستهای آنان نداده و برعکس از مقامات امنیتی و انتظامی استان خواستند که به اعتصاب کارگران پایان بدهند. کارگران برای پیگیری خواستهایشان در مقابل استانداری قزوین تجمع کردند.

* کارگران کارخانه چیت سازی به شهر با به صدا درآوردن سوت کارخانه در چند نوبت و در ساعاتی مختلف دست از کار کشیده و در مقابل در ورودی کارخانه تجمع کردند. کارخانه چیت سازی چند ماه است که به دلیل نبود مواد اولیه نیمه تعطیل است و خطر اخراج، کارگران را تهدید می کند.

* مدیرعامل صندوق حمایت از فرصتهای شغلی کشور اعلام داشت که با وجود ورود سالانه حداقل ۸۰۰ هزار نفر نیروی کار جدید به بازار، طی هفت سال گذشته، تنها ۳۰ هزار فرصت شغلی در هر سال در کشور فراهم شده است. در همین رابطه دری نجف آبادی وزیر اطلاعات رژیم نیز از خطر چنین خیل عظیم بیکاران نام برده است.

* جمعی از کارگران چاه نفت شماره یک کبودکوه واقع در شهرستان آبادان طی نامه ای اعلام داشته اند که از هفت ماه پیش حقوق و مزایای خویش را دریافت نکرده اند و با این که از سال ۷۲ در شرکت نفت کار می کنند هنوز وضع استخدامی مشخصی ندارند. حقوق کارگران این چاه نفت، با وجود وضعیت بد آب و هوای منطقه و گرمای طاقت فرسا، ماهانه ۳۰ هزار تومان است.

مرکز توزیع نشريات، تنها ۷ دکه توزیع باقی مانده است و به همین علت از حدود ۹۰۰ تشریف در حال انتشار تنها ۲۵۰ عنوان در همدان توزیع می گردد.

* وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی نیز با موافقت خاتمی بخشی از سپرده جج عمره - یک صد میلیارد تومان - که در حساب جاری بانک ملی نگهداری می شده است را به ده حساب سپرده گذاری پنجساله واریز کرده است. سود حاصله ازین مبلغ ماهانه ۱/۵ میلیارد تومان بوده است که ۱/۲ میلیارد آن هر ماه به حسابی که مشترکاً به نام وزیر فرهنگ و ارشاد و ذی حساب این وزارتخانه باز شده واریز می شده است. این نیز نمونه سوم از رو کردن دست یکدیگر، کرباسچی تا رازینی، مهاجرانی، و...

* ۲۹۰ نفر از کارگران شرکت صنایع چوبی ایران با شعار "حقوق ما را بدهید" روز سه شنبه ۲۷ مردادماه مقابل ساختمان نمایشگاه مرکزی این شرکت واقع در خیابان ولی عصر تهران جمع شدند. اعتراض کارگران نسبت به عدم پرداخت حقوق به آنها از اردیبهشت ماه تا به امروز است. کارگران در این تجمع خود اعلام داشتند که در صورت عدم دریافت حقوق، همراه با خانواده هایشان تجمع خواهند نمود.

* دکه داران مطبوعات شهر همدان اخطار نمودند که اگر مسئولان شهرداری یا تسک به قانون مدبر مبادرت به جمع آوری دکه های مطبوعاتی نمایند از اول شهریورماه از توزیع هرگونه مطبوعاتی خودداری خواهند کرد. در حال حاضر از حداقل ۳۰

اعتصابات کارگری در واحدهای صنعتی شهر تهران ۱۳۷۲-۱۳۷۸

بر پایه خلاصه ای از یک گزارش که در یکی از نشریات داخل کشور به چاپ رسیده، شدت اعتصابات در کارخانجاتی که سیاستهای اقتصادی دولت در آن اعمال شده است بیشتر بوده است. متغیرهای مهم تحقیق در مورد این مسئله عبارتند از:

۱- شدت اعتصابات (به عنوان متغیر وابسته) یعنی طول مدت توقف کار برحسب ساعت، نسبت کارگران اعتصابی نسبت به کل کارگران واحد صنعتی برحسب نفر، اهمیت محصولات کارخانه، مکان اعتصاب (در داخل شهر تهران، در مجاورت یا کارخانه ی مشابه، در محورها و مراکز صنعتی و جدا و منفرد تا شعاع ۵ کیلومتری)، میزان خشونت به کار رفته در اعتصاب،
۲- الگوی مالکیت کارخانه (متغیر مستقل) ۳- نرخ تورم (متغیر مستقل) ۴- علت اعتصاب (متغیر مستقل) ۵- نرخ ارزش افزوده (متغیر مستقل) ۶- رشته صنعتی کارخانه (متغیر مستقل) ۷- سیاستهای اقتصادی دولت (متغیر مستقل).

در این میان پاره ای از سیاستهای رژیم بر اعتصابات موثر بوده از جمله برداشتن و حذف تسهیلات مالی دولت از کارخانه، برداشتن و حذف تسهیلات مربوط به مواد اولیه و حمایتهای ارزی، تک نرخی شدن ارز، توسعه واردات و جایگزینی صادرات، تغییر مالکیت کارخانه و تعدیل نیروی انسانی... ۱۵/۳٪ اعتصابات در سال ۶۸، ۶۹/۲٪ در سال ۶۹، ۴۰٪ در سال ۷۰، ۲۶/۲٪ در سال ۷۱ و ۱۱٪ در سال ۷۲ به وقوع پیوسته اند. بیشتر این اعتصابات در ماههای نخست و پایان سال و نیز در تیرماه هرسال اتفاق افتاده اند که علل آن به ترتیب عبارتند از: شروع تعطیلات تابستانی و مشکل مربوط به پرداخت مزایا و سود کارخانه و مشکلات مالی پایان سال.

۷۳٪ اعتصابات در محیط هایی رخ داده اند که سابقه قبلی اعتصاب داشته اند. بیشترین اعتصابات در بخش ماشین آلات و لوازم خانگی، ۳۱٪، و کمترین آن در صنایع کاغذ و چوب، ۳/۱٪، بوده است. ۴۹٪ اعتصابات در صنایع مصرفی، ۱۱/۵٪ در صنایع سرمایه ای، ۱۵/۴٪ واسطه ای غیرصنعتی و ۱۴٪ در صنایع واسطه ای صنعتی رخ داده اند. همچنین ۶۴٪ اعتصابات در صنایع بی اهمیت متوسط، ۱۸٪ در صنایع ضروری و راهبردی، و ۸٪ در بخش کالاهای لوکس و غیرضروری بوده اند. از نظر مالکیت، ۳۸٪ اعتصابات در کارخانجات تحت پشش سازمان صنایع ملی ایران، ۲۳٪ در بنیادها، ۱۹٪ در سازمان گسترش و توسعه صنایع ایران، ۸٪ در بانکها، ۴/۶٪ در سایر انواع مالکیت.

میزان نرخ تورم نیز در سالهای مورد بررسی (۷۲-۶۸) به ترتیب ۲۹٪، ۱۷/۴٪، ۹٪، ۱۹/۶٪ و ۲۱/۵٪ بوده اند.

علل اعتصابات بسیار متنوع بوده اند. طرح طبقه بندی مشاغل با ۱۰/۶٪، عدم پرداخت حق بهره وری و سود سالانه ۹/۱٪، عدم رعایت روابط انسانی ۸/۳۹٪، افزایش دستمزد ۷/۶٪، تفاوت در پرداخت مزد و نابرابری در پرداخت پاداش و عیدی، عدم اجرای قانون کار با ۷٪، بالاترین علل اعتصابات چهار سال فوق بوده اند.

۶۰٪ اعتصابات کارگری فاقد هرگونه رفتار خشونت آمیز بوده است. ۹٪ اعتصابات توأم با شعاردهی بوده است. اکثریت این اعتصابات به مدت کمتر از یک روز طول کشیده اند.

* غلامحسین کریاسچی به ساواک را یک کار کارشناسانه اعلام داشت.

* وزارت خارجه بوسنی از سفير ايران در اين کشور خواسته است که هرچه زودتر کنسولگری ايران، مؤسسه فرهنگی ابن سینا، مؤسسه حافظ شناسی و مرکز درمانی ايران در بوسنی را تعطیل کند.

* انتشار مطلبی طنزآلود در ماهنامه نيستان منجر به احضار مدير مسئول نشریه به اتهام درج مطالب خلاف عفت عمومی و اهانت به احکام دین اسلام گردید.

* روز دوشنبه ۱۹ مردادماه حدود ۵۰ نفر از انصار حزب اله با تجمع در مقابل دفتر "دبيرخانه همایش هنرمندان معاصر در حمایت از غلامحسین کریاسچی"، واقع در سه راه طالقانی، اقدام به شعار دادن کرده و به درگیری پرداختند که درگیری میان دو طرف تا ساعت هفت و نیم عصر ادامه داشت. یکی از افراد انصار که روحانی بود پس از آنکه نیروهای انتظامی از آنها خواستند محل را ترک کنند رو به حاضرین گفت: "هیچ قدرتی به منای نمی تواند بگیرد که برود. خودمان آمده ایم و خودمان هم اگر بخوایم می رویم". در این درگیریها شعارهای "نه جرم و نه جرمه، تیرنه، تیرنه" و "درد بر کریاسچی" شعار برجسته موافقان و "غارتگر بیت المال تنگت باد" و "مرگ بر منافق" شعار انصار بود.

* در ماههای اخیر در گرگان تلاشهای زیادی برای جلب نظر روحانیون ترکمن و تشویق آنها به ثبت نام برای نمایندگی خبرگان شده است. اما هیچ یک از آنها حاضر به چنین کاری نشده اند. در این رابطه عامری دبیر ستاد نماز جمعه استان و از نزدیکان مفیدی، امام جمعه گرگان، از کسانی که ترکمنها را به مشارکت و فعالیت اجتماعی ترغیب می کنند انتقاد کرد. وی همچنین به کسانی که به نام جبهه مدافعین جامعه مدنی - اسلامی استان گرگان فعالیت می کنند حمله نمود.

* وزیر امور خارجه فرانسه در راس یک هیئت سیاسی و پارلمانی وارد تهران شد. وی قصد خود از این سفر را تعیین جایگاه فرانسه در روند گرم شدن روابط ایران با غرب اعلام نمود. شرکتهای فرانسوی و مهمترین آن شرکت توتال خواهان روابط تجاری با ایران هستند. وزیر امور خارجه فرانسه اعلام داشت که با برقراری ارتباط میان ایران و آمریکا برفها در حال ذوب شدن است و فرانسه باید در این گفت و گوهایی جدید حضور داشته باشد.

لازم به یادآوری است که فرانسه برای نشان دادن تمایل گسترش مناسبات خود با رژیم، مسعود

* فرید فرحزادی، قاضی شعبه ۳۷ مجتمع قضایی ویژه، و اسماعیلی، دادرس این شعبه به جرم حکم بازداشت غیرقانونی، آگاهی از شکنجه و اعمال سوارد خلاف قانون در جریان رسیدگی به پرونده برخی از مدیران شهرداری از خدمت معطل شده اند. فرحزادی پس از این تعلیق در کمیته امداد اصام مشغول به کار شده است.

* روز چهارشنبه ۲۸ مرداد نیروهای انتظامی با یورش گسترده خود به جوانان در سطح شهر تهران، مبادرت به دستگیری بسیاری از دختران و پسران جوان نموده اند. آنها یا بستن بخشی از خیابانها و تجسس و بازجویی از مردم، تعداد زیادی را بازداشت نمودند.

* فضل اله صلواتی صاحب امتیاز و مدیرمسئول هفته نامه "نویسندگان" از اداره کل اطلاعات استان اصفهان به عنوان برگزارکننده نمایشگاه "پیچک انحراف" که اخیراً در اصفهان برگزار شده است شکایت نمود. صلواتی عنوان نموده است که: از قول وی در این نمایشگاه نوشته شده که اگر خاتمی پیروز شود ما بساط مخالفان منتظری را جمع خواهیم کرد. او همچنین مطرح کرده است که: در این نمایشگاه اسرار و پرونده های محرمانه مردم را که در شرایط بازداشتگاهها، اعترافاتی از آنان گرفته شده افشا کرده اند که نه جنبه شرعی داشته و نه قانونی. اگر امروز باند تبهکاری وجود دارد تنها کسانی هستند که قانون شکنی کرده، تهمت می زنند و با اهانت و چماق به جان مردم می افتند و به مراکز علمی، فرهنگی، و... حمله کرده، می زنند، می شکنند، فحش می دهند و شعار می نویسند، تشنج می آفرینند و اسرار مردم را برملا می کنند. در این نمایشگاه علی باقری و بهزاد نبوی نیز همسو با باند مهدی هاشمی معرفی شده اند. لازم به تذکر است که انصار حزب اله که اخیراً نشست وسیعی در اصفهان داشتند جمعا از این نمایشگاه دیدار کرده بودند.

* به محض ورود حسن کامران و همسرش نیره اخوان بیطرف، نمایندگان مجلس در اصفهان، به مراسم اختتامیه المیناد ورزشی و فرهنگی دختران دانشجویی دانشگاههای علوم پزشکی سراسر کشور از طرف حضار شدیداً علیه آنها اعتراض شد و شعارهایی علیه جناح رسالت و بازار داده شد.

* اخیراً توبه نامه های کریاسچی، عسگر اولادی مسلمان و انواری به ساواک، در سطح وسیع تکثیر و در بین مردم پخش شده است. دري نجف آبادی وزیر اطلاعات در اولین موضع گیری خود انتصاب

* حسین محلوجی، وزیر سابق معادن و فلزات، به اتهام اختلاس ۵۴۰ هزار مارک از سوی دیوان محاسبات اداری مجرم شناخته شد. محلوجی در دفاع از خود عنوان نموده که بخشی از این وجوه را به فائزه هاشمی برای راه اندازی دوچرخه سواری بانوان و به توصیه غفوری فرد به باشگاه پرسپولیس برای هزینه درمان پای احمدرضا عابدزاده خرج کرده است.

* محاکمه قدرت اله علیخانی، نماینده فعلی بوشین زهرا در مجلس و شهردار سابق یکی از مناطق تهران، در شعبه ۳۳ مجتمع قضایی ویژه کارکنان دولت، به اتهام اختلاس، در جریان است.

* محمدحسن موحدی ساوچی به اتهام جمع آوری امضا از طلاب در اعتراض به توقیف روزنامه جامعه بازداشت شده است. همسر وی به دنبال مصاحبه با هفته نامه آبان، از طرق مختلف تحت فشار قرار گرفته است. وی در این مصاحبه گفته است که: همسرم تحت فشار است که از اهدافش عقب بنشیند و به من گفته اند که بازداشت همسرم به من ربطی ندارد و اگر مصاحبه هایم را ادامه دهم همسرم بیشتر مورد فشار قرار خواهد گرفت.

* علی شاه زیدی که از روحانیون طرفدار منتظری می باشد روز ۱۵ مرداد توسط دادگاه ویژه روحانیت در منزل خود در قم بازداشت گردیده است. همچنین محتشم نیا نیز به جرم مخالفت با ولایت فقیه به دادگاه ویژه روحانیت احضار شد. وی در مصاحبه ای با روزنامه سلام عنوان نمود که در دادگاه بدترین توهینها به وی شده است.

* خانم نادی، مادر ابراهیم منتظری، در نامه ای به خاتمی نسبت به دستگیری فرزند خود که در تاریخ ۷۷/۳/۲۳ با حکم دادگاه ویژه روحانیت صورت گرفته اعتراض نموده است. در این نامه آمده که با وجود دو ماه از بازداشت وی نه جرم او اعلام شده و نه اجازه داده شده که برای وی وکیل گرفته شود. خانم نادی از دو بار اعتصاب غذای وی نیز صحبت کرده است. همچنین خانم اشرف منتظری همسر سیدهادی هاشمی نیز طی نامه ای به یزدی نوشته است که: اکنون متجاوز از سه ماه است که همسرم در سلول انفرادی به سر می برد و وضعیت جسمی و سلامتی وی بسیار نگران کننده است. نه تنها از موارد اتهام هیچگونه اطلاعی در دست نیست بلکه محل بازداشت وی را نیز پنهان کرده اند.

* دبیر اتحادیه انجمن اسلامی دانشجویان اهواز به نام حدادی مورد ضرب و شتم شدید قرار گرفته و در بیمارستان بستری گردید.

از میان مطبوعات داخل کشور

* به دنبال اجرای قوانین اسلامی "حمایت از زنان" طرح استفاده ابزاری نیز از تصویب مجلس شورای اسلامی گذشت و حقوق زنان تکمیل شد!! به موجب این طرح، استفاده ابزاری از زن در تصاویر و محتوا، تحقیر و توهین به جنس زن، ترغیب به تشریفات و تجملات، ایجاد تضاد بین زن و مرد از طریق دفاع خارج از موازین شرعی و قانونی از حقوق آن ممنوع شد. جملات کشدار و نامفهومی که جز سرکوب هر چه وسیع تر زنان و مطبوعات کشور از آن مستفاد نمی شود

* میزان عصیت ها، آمار بیماری های روانی و آمار خودکشی ها، گسترش بزهکاری ها، آمار قتل و سرقت، حجم اختلاس ها و سواستفاده های مالی، آمار اعتیاد و قاچاق مواد مخدر، آمار طلاق و دیگر شاخص های فرهنگی و اجتماعی در ایران نشان از سقوط وحشتناک ارزش اخلاقی و رشد بزهکاری اجتماعی می دهد. طبق آمار و تحقیقات مندرج در نشریات چاپ ایران:

* آمار خودکشی ها تنها در یکی از بیمارستان های تهران ۱۶۸ مورد طی شش ماهه دوم سال ۱۳۷۵

* جمع محکومین مراجع به دستگاه قضایی در سال ۱۳۶۲، ۳۳۵۰۰۸ مورد و در سال ۱۳۷۲، ۸۴۰۱۱۰ مورد (بیش از ۲/۵ برابر)

- تعداد قتل، جرح به ضرب و تهدید در سال ۱۳۶۲، ۲۷۳۹۵ مورد و در سال ۱۳۷۲، ۶۳۴۴۵ مورد

* کشفیات موارد مخدر در سال ۱۳۶۲، ۱۱۰۷۴ کیلو گرم و در سال ۱۳۷۲، ۹۰۱۳۱ کیلوگرم.

- آمار دستگیرشدگان مواد مخدر تنها در حوزه نیروهای انتظامی در سال ۱۳۷۰، ۱۹۲۸۲ قاچاقچی و ۵۸۸۳۰ معتاد در سال ۱۳۷۳، ۳۹۰۶۳ قاچاقچی و ۶۳۱۹۵ معتاد.

* در طول برنامه اول ۴ هزار و ۹۸۷ مورد تخلف مدیریت و ۴۲ هزار و ۱۵۶ مورد عدم رعایت مواد قانونی

* به رغم دو برابر شدن جمعیت کشور در ۲۰ سال اخیر، تیراژ کتاب از دو یا سه هزار تجاوز نکرده است. تعداد مراجعه کنندگان به کتابخانه ها اگر در سال ۱۳۶۰، ۱۰۰ نفر بود، این رقم در سال ۱۳۷۰ به ۳۸ نفر تقلیل پیدا کرده است. از هر ۱۰۰۰ نفر باسواد شهری تنها ۲۲ نفر عضو کتابخانه های

منتظری - آیت اله منتظری چندین بار مسئله ساز شد که آخرین آن در آستانه برگزاری هفتمین اجلاس سران کشورهای اسلامی بود که سخنرانی تندی ایراد کرد. تصمیم گیری در مورد وی به آینده موکول شده است.

در پاسخ به این سوال که چرا پس از فتح خرمشهر شش سال به جنگ بیهوده با عراق ادامه داده شد و با عراق صلح نشد، گفت: در آن زمان تنها آتش بس بود و هیچ تضمینی نبود.

در رابطه با "راه قس از کریم می گذرد" افزود که: این هدف در جنگ یک ایده آل بود. ما دشمن را به مرگ گرفتیم تا به تب رضایت دهد.

* بهادر کریمی، معاون آموزشی و تامین نیروی انسانی نهضت سوادآموزی، طی مصاحبه ای اعلام داشت که: ۱۰ میلیون و ۷۰۰ هزار نفر از جمعیت کشور بیسواد هستند. از این تعداد ۴ میلیون نفر زیر ۴۰ سال سن دارند و ۵۰ درصد افراد باسواد کشور تحصیلاتی در حد ابتدایی و سوادآموزی دارند. لازم به یادآوری است که در بخش آموزش و پرورش برای تحقق اهداف برنامه دوم توسعه در این زمینه مبلغ دو هزار و ۸۰۰ میلیارد تومان در نظر گرفته شده بود که به ۶۰۰ میلیارد تومان تقلیل پیدا کرد. طی یک سال گذشته تعداد ۲ هزار کلاس در سطح کشور ساخته شده و این در حالیست که براساس آمارهای دولتی باید ۲۰۲ هزار کلاس درس در کشور ساخته شود تا جوابگوی نیاز فعلی دانش آموزان برای استفاده از یک شیفته کردن مدارس کشور باشد و یا حساب رئیس سازمان نوسازی مدارس کشور ۱۰۱ سال دیگر زمان لازم است تا چنین امری تحقق یابد.

* مجمع استادان و معلمان ایران پس از چندین جلسه پی در پی اساسنامه خود را تدوین کرد. اهداف این مجمع سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و حقوقی اعلام شده است.

* اولین گروه از زائران ایرانی "عتبات عالیات" متشکل از ۷۶۰ نفر از خانواده های "شهدا" و... روز شنبه ۲۴ مراد از طریق مرز خسروی وارد عراق شدند و از طرف "کمیته استقبال" عراقی مورد استقبال قرار گرفتند. "کمیته مذکور، در بدو ورود به هرکدام از زائران عکس صدام حسین و پرچم عراق را هدیه کرد. پس از حدود ۱۸ سال و در پی توافق اخیر میان رژیمهای بغداد و تهران، این نخستین بار است که هیئت زائران رسماً به عراق اعزام می شود. طبق این توافق، قرار شده است که هر هفته ۳ هزار زائر ایرانی به عراق سفر کنند.

هندی را که یکی از عاملین ترور شاپور بختیار بود و به ده سال حبس محکوم شده بود، قبل از موعد از زندان آزاد کرد و به ایران فرستاد. مسعود هندی در مقطع ترور شاپور بختیار شغل پوششی مسئول صدا و سیما جمهوری اسلامی در پاریس را داشته که امکانات فرار عاملین مستقیم ترور را فراهم کرده بود. وزیر خارجه فرانسه، از جانب شیراک، از خاتمی برای سفر به فرانسه دعوت کرده است.

* جمال معینی، رئیس هیئت مدیره "جبهه سبز ایران"، اعلام داشت که این جبهه در حال حاضر ۲۰۰۰ عضو دارد که ۵۲/۸٪ آن را زنان تشکیل می دهند و در هیئت امینای ۲۸ نفره آن ۸ زن حضور دارند.

* تلفات سیل اخیر در ماسوله که ۲۰۰ نفر قربانی بجای گذاشت خسارات مالی زیادی به مردم این شهر شمالی کشور وارد آورده، بسیاری را از هستی ناچیز به نیستی کامل کشانده است. علت سیل اخیر کنترل نکردن لایروبی رودخانه های شهر، مسلود بودن دهنه اولیه رودخانه در ارتفاعات توسط سنگ و چوب، ریختن سنگ و گل و لای توسط شرکتهای راهسازی در بالادست شهر به داخل رودخانه، کم ارتفاع بودن گوشواره های پل شهر، پر کردن و بتون ریزی کف رودخانه وحشی به ارتفاع ۳ متر از سوی دفتر فنی استانداری، دیوارسازی پارکینگ رودخانه به طول ۳۰ متر و ارتفاع ۱۲ متر بدون رعایت مقررات مهندسی، و... از جمله عواملی بوده اند که برای ایجاد چنین فاجعه ای نام برده شده اند. شرکت طریق القندس (وابسته به سپاه پاسداران) نیز یکی از پیمانکاران راهسازی در جوار این رودخانه بوده است.

* رهبرپور رئیس دادگاه انقلاب تهران در ادامه تهدید مطبوعات عنوان نمود که: در جامعه مطبوعاتی کشور آزادی هستند که حتی به آب و خاک و وطن خود نیز علاقه ای ندارند. اینها با دامن زدن به جو، دنبال شکستن قداستها هستند و به تشکیلات قضایی بسنده نکرده و می خواهند مقدسات ما نظیر امام خمینی، مراجع و علما، ولایت فقیه و افتخاراتی نظیر جنگ و دفاع را نیز زیر سوال ببرند.

* محسن رضایی، دبیر مجمع تشخیص مصلحت نظام، در دیدار با گروهی از جوانان به برخی از سوالات آنها چنین پاسخ داده است: پناهندگی احمد رضایی - اگر پسر امروزی به ایران بازگردد و شفاف و صادقانه، و نه با فشار ما، عذرخواهی کند او را می بخشیم.

عمومی بوده که این آمار در سال ۱۳۷۰ به ۱۳ نفر تقلیل یافته است.

*- ایران در سال‌های قبل از انقلاب از میان ۱۵ مقام اصلی شصت کشور جهان سوم از نقطه نظر علمی مقام دهم را داشت. در حالی که حدود یک دهه بعد به کلی از فهرست مقام اصلی حذف گردیده است.

*- بر اساس آماری که نسبت درآمدها و مخارج را در مناطق شهری و روستایی معین می‌کند "خط فقر" در ۵۰۰ شهر کشور برابر با ۸۵۰ هزار ریال و "خط بقا" ۴۵۰ هزار ریال در ماه می باشد که در این میان مستمری بگیران سازمان تامین اجتماعی در سال ۱۳۷۶ حقوقی برابر با ۳۲۰ هزار ریال در ماه دریافت کرده اند.

۴۱۱ هزار نفر که حقوق بازنشستگی، از کارافتادگی و... از صندوق بازنشستگی کشوری به آن‌ها پرداخت شده است دریافتی ماهانه ۲۵۰ هزار ریال داشته اند. هم چنین ۴۵۰ هزار نفر از کارکنان آموزش و پرورش (در حال حاضر کمابیش یک میلیون نفر از کارکنان بخش دولتی در آموزش و پرورش مشغول به کارند) ماهانه کمتر از ۵۰۰ هزار ریال و درصد زیادی از آنان شامل ۳۸ هزار معلم زیر ۳۰ هزار تومان حقوق می‌گیرند.

*- بر پایه سرشماری عمومی نفوس و مسکن سال ۱۳۷۵، یک میلیون و چهارصد و هفتاد و پنج هزار نفر بیکار جویای کار و سیزده میلیون و یکصد و نود و سه هزار نفر از زنان کشور (۲۲٪ جمعیت کشور) بعنوان خانه دار فاقد درآمد می‌باشند.

مسئله تامین زندگی در ایران برای اکثریتی از جامعه نه صرفاً زیر خط فقر و یا خط بقا بودن بلکه خط فئای آنهاست. و با توجه به نرخ تورم در سال‌های اخیر که در خوشبینانه ترین آمارهای دولتی رقمی میان ۵۰-۳۰ درصد در سال است. آمار ارائه شده در بالا با افزایش هزینه‌ی زندگی هم چنان سیر نزولی داشته و مرز فقر و نداری را اگر در سال ۱۳۷۶ با مبلغ ۸۵۰ هزار ریال برآورد کرده اند در ۵ سال آینده با نرخ تورم سالانه برابر با ۳۰٪ در ۵ سال آینده بیش از ۳ میلیون ریال خواهد بود.

*- مهدی کرمی از طرفداران خامنه‌ای که در جریان تظاهرات قم علیه منتظری نقش فعالی داشت و فعالیت‌های چشمگیری در حمایت از ولایت فقیه انجام داده بود بدست افراد ناشناسی روده و به قتل رسید. جسد وی را در اطراف کوهپایه خضر در حالی که آثار شلیک سه گلوله بر پیشانی وی دیده می‌شد پیدا کرده اند. ترور مهدی کرمی و هم چنین سو قصد به جان فرزند ذوالنور، فرمانده تیپ ۸۳ بنیاد

را مقامات رژیم به طرفداران مهدی هاشمی نسبت داده اند. در همین رابطه خانم رستمی و آقای رستمی داماد بزرگ آقای منتظری نیز برای چندمین بار دستگیر شده اند. فردی به نام اسماعیل زمانی نیز که از هواداران طالقانی و منتظری بوده نیز اخیراً بازداشت شده است.

*- دختر جوانی که به همراه یک پسر دستگیر شده بود، در ستاد اجرایی امر به معروف و نهی از منکر آبادان با روسری اش خود را حلق‌آویز نمود و فوت کرد.

*- محمدی گلپایگانی (رئیس دفتر خامنه‌ای): قلم به دستانی که انقلاب و ارزش‌های اسلامی را نادیده گرفته اند، بدانند تجربه صدر اسلام تکرار نمی‌شود. آلهایی که به خواب خرگوشی رفته اند بیدار شوند و بدانند اگر معظم له با گوشه چشم اشاره کنند روزگار مخالفان انقلاب سیاه خواهد شد و مردم تا لحظه مرگ پشت سر نایب بر حق آقا امام زمان بر دشمن رحم نخواهند کرد و گول حیلۀ آنها را نخواهند خورد. همه بدانند رهبر معظم انقلاب روی موکت می‌خوابند و فرش در خانه ایشان وجود ندارد، یک ریال از بیت‌العمال مصرف نمی‌کنند و حتی برای عروسی فرزندشان از من پول قرض گرفته اند. زادرس (نماینده جیرفت): ما دلسوخته‌ها، جبهه‌ای های زجر کشیده آماده ایم تا با یک اشاره رهبر طومار کسانی را که ارزش‌ها را کمرنگ می‌کنند در هم بیچیم.

*- لثارات الحسین (ارگان انصار حزب اله): ما پای در رکاب رهبر و گوش به فرمان او هستیم روز حادثه تردینک است. باید به انتظار فتح الفتوحی دیگر بود، ای یاران همت کنید، یک یا حسین دیگر.

*- انصار حزب اله در اول ماه محرم در شهر تهران یک گردهمایی با شرکت ۱۳۰ نفر از نمایندگان شان از شهرهای مختلف برگزار نمودند. یکی از اهداف این گردهمایی اعلام اطاعت محض از فرامین و دستورات مقام عظمای ولایت و حمایت همه جانبه از حرکت‌های اصولی حزب اله در سراسر کشور اعلام شده است. در این گردهمایی بسیاری از مسئولین سپاه پاسداران به طور رسمی شرکت نموده بودند. انصار حزب اله که بعنوان یکی از گروه‌های فشار در جامعه طرح شده است مشخصه‌هایی دارد که در یکی از نشریات چاپ ایران بعنوان مشخصه‌های کلی گروه‌های فشار از آنها چنین نام برده شده است. ۱- اعضای آن‌ها معمولاً جوان هستند. ۲- اعضای آنها را بیکاران، لمپن‌ها، ماجراجویان و به ندرت بیماران روانی تشکیل می‌دهند.

دهند. ۳- این اعضا از طریق مزدوری زندگی می‌کنند و هر جا مزد بیشتری باشد به آنجا می‌روند. ۴- پایگاه عقیدتی آنها قوی نیست و به همین دلیل جا عوض می‌کنند و مزدوری جناح‌های مختلف و گاهی همزمان دو جناح را می‌پذیرند. ۵- در بهترین وضع این اعضا دستمزد خود را به صورت امتیاز می‌گیرند که برای تمام عمر ایشان را تکافو می‌کند مثل گرفتن زمین، خانه یا مغازه مصادره شده، با امتیاز تاسیس شرکت، کارگاه، کارخانه، حفز چاه، بهره برداری از معدن و نظایر آن ۶- از پایگاه طبقاتی خود بی‌اطلاعتند و تصور روشن از امتیازات اجتماعی، جز در چارچوب زدو بند ندارند.

*- دانشجویان دانشگاه علوم پزشکی تهران ساکن در کوی دانشگاه (تیرماه) با تجمع خود اعتراض شان را نسبت به تخلیه خوابگاه‌های شان اعلام داشتند. آنها هم چنین خواستار اصلاح امور دانشجویی دانشگاه گردیدند.

*- معاون استاندار قزوین طی سخنانی در گردهمایی رابطین اقامه نماز در ادارات استان عنوان نموده است که: "ما کارکنان دولت طبق مصوبه هیات وزیران موظف و مکلفیم در وقت مقرر در صف نماز جماعت باشیم و به غیر آن مجاز نیستیم. زیرا دولت برای همان وقت به ما حقوق پرداخت می‌نماید و هم ما را طبق دستور العمل ملزم به شرکت در نماز جماعت نموده است.

*- حبیب اله پیمان نزاع کتونی در ایران را در دو بخش دسته بندی کرده است. بخش اول که دعوای درون گروهی بوده و بین دو جناح عملیه در حاکمیت جاریست و بخش دوم دعوائی اصلی میان مردم و جناح حاکم می‌باشد.

*- در جریان حمله حزب الهی‌ها به دفتر روزنامه توس علاوه بر شمس الواعظین سردبیر روزنامه جامعه دو نفر از خبرنگاران یونایتدپرس نیز مورد ضرب و شتم ۲۵ نفر مهاجم قرار گرفتند. انور فاروقی تبعه پاکستان که در دویی اقامت دارد و انشین ولی نژاد، خبرنگاران مزبور بودند.

*- در طی سال ۱۳۷۶، ۱۹۷ تن و ۵۰۰ کیلو مواد مخدر کشف شده که ۲۵ تن آن مرفین بوده است. در سال گذشته مبلغ ۳۰۳ میلیارد تومان ارزش افزوده مواد مخدر نصیب قاچاقچیان شده که فقط ۳/۵ درصد این اموال شناسایی و مصادره شده است و در سال مبلغ ۷۰۰ میلیارد تومان از طریق مصرف مواد مخدر دود می‌شود. آمار بالا توسط مدیر کل مطالعات و پژوهش‌های ستاد مبارزه با موادمخدر در جراید به چاپ رسیده است.

انجمن صنفی نقاشان ایران

انجمن هنرمندان نقاش ایران در ۱۷ مردادماه امسال از وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی مجوز گرفت. در اساسنامه انجمن این اهداف پیش بینی شده است:

۱ - فراهم آوردن امکان فعالیت تشکیلاتی نقاشان در جهت هویت یابی به عنوان یک نهاد فرهنگی در جامعه مدنی

۲ - کوشش برای ایجاد شرایط رشد و پیشرفت و آموزش هنری نقاشان در سراسر کشور

۳ - جلب همفکری و مشارکت فعال اعضا در جهت حل مسائل اساسی نقاشی امروز ایران

۴ - حمایت از حرکت های نوین و ارزشمند در عرصه نقاشی امروز ایران

۵ - ایجاد فضای تبادل و گفت و گو میان نقاشان امروز ایران و جهان

۶ - برقراری ارتباط با انجمن های مشابه و مجامع فرهنگی در داخل و خارج کشور

۷ - طرح و پیگیری خواست های مادی و معنوی قانونی اعضا

هیات موسس انجمن، که متشکل است از محمد محصانی، پرویز کلانتری، منیژه صحنی، حسین خسروچردی، بهروز مسلمیان، نوشین پاکباز و غلامحسین نامی، از نقاشان ایران برای مشارکت در این انجمن دعوت کرده اند.

پس از " کلک " ، " بخارا "

سردبیر سابق مجله کلک، علی دهباشی، نخستین شماره مجله فرهنگی - هنری " بخارا " را در شهریورماه امسال منتشر کرد. نخستین شماره مجله " بخارا " در ۴۰۸ صفحه منتشر شده است. در این شماره مقالاتی از بهرام بیضایی، داریوش آشوری، بهالالدین خرمشاهی، محمد رضاشفیعی کدکنی، عبدالحسین زرین کوب و دهها نویسنده و مترجم ایران دیده می شود.

بنا به گفته دهباشی در شماره های آینده به ادبیات ژانر " ، " رمان نو " ، ویژه نامه ای برای کریم کشاورز و سینمای ایران پرداخته خواهد شد. لازم به یادآوری است که نشریه " کلک " اخیرا به سردبیری حاج سید جوادی، که صاحب امتیاز این مجله بود، منتشر شده است.

انتشار " جای پا تا آزادی "

اخیرا توسط انتشارات نیلوفر در ایران مجموعه کامل اشعار سیمین بهبهانی، منتشر شد. در گذشته تنها برخی آثار وی به طور پراکنده منتشر می شد و به دلیل موضع گیری های این شاعر در مقابل سانسور در ایران، مخالفت های بسیاری با انتشار آثار وی صورت گرفته بود.

ام که نکند به بدنم بخورد و نجس شود. من هم کت ام را درمی آوردم و می گفتم دست تو هم به من نخورد. بعد از زندان به دیدار آقای منتظری رفتم. ایشان از من پرسیدند زندان چه خیر بود؟ گفتم یک زن آبیستن را می زدند و می گفتند به بچه ات رحم کن. گفتم: تو کجا بودی؟ گفتم من در انفرادی بودم. گفتم: پس کجایش را دیده ای و...

... از دیگر علل بازداشت، جزوه ای درباره نظرات آیت اله خزعلی راجع به شکنجه بود. ایشان یک سری سخنرانی در سیزوار و جاهای دیگر داشتند که در آنها می گویند من رفتم زندان اولین دیدم طرف را کامل می زدند و حسابی لت و پارس شده بود. ولی اگر او را نمی زدند اسلحه ها به دست نمی آمد.

... این سخنرانی را به آقای لاجوردی داده بودیم. وی این را خواند و دو روز بعدش مرا دستگیر کرد.

... زجری که من در زندان پس از انقلاب کشیدم، در هیچ یک از زندان های گذشته دوره شاه نکشیدم ولی بروز نمی دادم. آن موقع در انفرادی آن طرف ما داریوش فروهر بود. آقای احمدزاده بود که صدایش را می شنیدم. همه این ها کسانی بودند که در مبارزه یا رژیم شاه خون دل خورده بودند و حالا در زندان های انقلاب زجر می کشیدند. بعد از انقلاب به رغم این که هیچ محکومیتی نداشتم حقوقم را که از شرکت نفت دریافت می کردم قطع کردند و خانم من را هم که دبیر بود اخراج و حقوق او را هم قطع کردند و... حتی می خواستم وصیت نامه بنویسم و در یکی از میدان های بزرگ تهران خودسوزی کنم. می خواستم بگویم من طالب قلمرت نیستم.

* آیت اله خزعلی: البته نظر من در قانون اساسی گفته شده است. ۲۴ ساعت بیشتر نباید نگه داشت و متهم تا متهم است شکنجه نشود، سلیلی نخورد. قانون اساسی هم گفته، قبول. ولی بیشتر آن چه که ما گرفتیم در اوین، اگر امشب تا ۲۴ ساعت نگهش بداریم آقا بخورد و بخوابد، خوب این ۲۴ ساعت که ترفرت رفقایش می فهمند گیر افتاده، اسلحه ها را برمی دارند و جایجا می کنند. همان شب اوینی ها را مورد سؤال قرار می دهند تا رفقایش را گیر بیاورند. بر اثر همین سوال ۸۰ هزار قفسگ را گیر آوردند. ما این ها را بگذاریم یک سلیلی هم بهشان تزئیم؟ که این سلیلی نخورد و بهشتی ها بروند؟ اما اگر وقتی جرم معین شد دیگر نمی زتند و... ما مسلمان ها خیلی مظلوم هستیم و بلدیم فقط تبلیغ کنیم.

* - لطف اله میثمی طی گفتگویی با نشریه ایران فردا خاطرات خود را از دوره بازداشتش در سال ۱۳۶۱ بازگو کرده است. در مقدمه این گفتگو آمده که این مطالب از زبان فردی عنوان می شود که رعایتش می کرده اند و می توانسته با بسیاری از حکومت گران اسلامی درد دل کند. جنایاتی که در طی این سال ها در زندان ها اعمال شده و تاکنون بخش کوچکی از آن توسط زندانیان سیاسی رها شده از بند به رشته تحریر درآمده، اگرچه در این گفتگو جایگاهی ندارد اما از این جهت که از زبان یکی از افرادی که خود در بینانگذاری دادستانی انقلاب نقش ویژه ای داشته خواندنی است:

... مرا به اوین بردند. لباس زندان پوشانند و در راهروی دادستانی روی زمین نشاندند و ۴۸ ساعت در همین وضع بودم. آنجا در اتاق های دادستانی باز و بسته می شد و افراد را می بردند و می آوردند و آرامشی نبود. آن موقع آرزو می کردم مرا به سلول انفرادی ببرند. شرایط راهرو دادستانی این قدر بد بود.

... به سلول انفرادی فرستادند که در زندان ۳۲۵ اوین قدیم بود. قبل از انقلاب هم در همان ۳۲۵ زندانی بودم. زندان ۳۲۵ یک ردیف زندان عمومی دارد و یک ردیف انفرادی، ردیف بالا که ۲۵ تا سلول است هیچ پنجره ای به بیرون ندارد و کوچک است و تقریبا یک نفر به راحتی می تواند در آن بخوابد و طاقش هم کوتاه است.

... در سلول های انفرادی رجایی شهر (گوهردشت) شرایط خیلی بلتر و سخت تر بود. نه ملاقاتی داشتم و نه هم سلولی و نه روزنامه و کتاب و هواخوری...

... به دنبال نامه ای که خانم به کمیسون اصل ۹۰ نوشته بود آقای صلواتی به دیدنم آمد و گفت که همه با آزادیت موافقت فقط آقای لاجوردی گفته باید اعدام شود مگر این که مصاحبه کند. من به ایشان گفتم که اگر هم مصاحبه کند به ضرر شما تمام می شود...

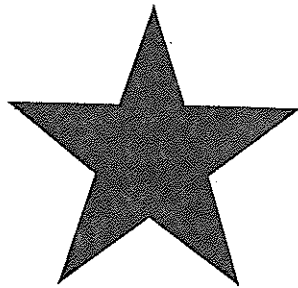
... آن موقع یک بازجو به من می گفت: هر کس به اوین قائم آمده افعی برگشته. اگر کسی قائم می آمد و قائم برمی گشت استننا بود. به هر حال می گفتند هر کس را می گیریم محارب است.

... در بازجویی برخورد آقای لاجوردی با من همراه با فحش و... نبود. البته از اتاق های کناری صدای فحش و ناسزا به دیگر متهمان می آمد و صدای آزار و بدرفتاری شنیده می شد.

روزی که در دادستانی بودم، کسی به خانمی باردار می گفت به بچه ات رحم کن حرف بزنی. در اوین یکی از زندانیان مردی بود که مرا برای بازجویی می برد. او دستش را می گرفت به کت

کشتار هزاران زندانی سیاسی در تابستان سال ۱۳۶۷

دهمین سالگرد فاجعه بزرگ ملی



بیاد جانباختگان راه آزادی

مجاهدین و جمهوری اسلامی می نوشتند. بعد در دادگاه حاکم شرع چند سؤال کوتاه می کرد و همانجا رای صادر می شد. اگر کسی خود را مجاهد معرفی می کرد، دیگر جایی برای سئوالهای بعدی باقی نمی ماند. به زندانیهایی که برای اعدام می بردند، وانمود می کردند که به زندان گوهردشت منتقل می شوند. برگه ای هم نشان می دادند. آیا از عکس العمل محکومین به مرگ می ترسیدند؟ ...

... همه پنجاه و چند مجاهدی که از بند ما رفته بودند، و حدود دویست نفری از بندهای یک و دو اعدام شدند. بعدها خبرهای تکمیلی آمد. "دارشان زده اند". مجاهدیهایی که در جواب اولین سؤال "اتهام؟" می گفتند مجاهد، و نمی گفتند متفق، یک راست می رفتند در صف اعدامیها. اشرف هم گفته بود که مجاهد است و شاید چیزهای دیگری هم. همانجا حسابی زده بودندش. فضیلت را قبل از اعدام شلاق زده بودند. یکی از زندانیهای بند ۲ را که پس از یکماه برگردانده بودند، تا مدتها حالش خراب بود. کابوس می دید و از خواب می پرید. از طناب دار را بر گردن شوهرش و دو زن دیگر که چادرشان را به دور گردنشان پیچیده بودند، دیده بود. بعد طناب بالا رفته بود. قرار بود او را هم یا آنها دار بزنند. زده بودند. در زندان به همه گونه همکاری تن داده بود.

از زندانیهای کمونیست سؤال می کردند که مسلمان هستند

آنها بود. لیکن همیشگی اش آن شب، اما با اضطراب آمیخته بود. در راهرو ایستاده بودیم و رفتن و وداعشان را ناباور نگاه می کردیم. احتمالاً چند ساعت بعد، در سحرگاه، اعدام شدند. آن شب اما نمی دانستیم. باور نداشتیم. از بهت تا باور و یقین، گناه فاصله چقدر طولانی است. چند روز بعد گروه دیگری از زندانیهای مجاهد را صدا زدند. می کوشیدند دلواپسی شان را پنهان کنند. مگر می شد؟ همه نگران بودیم. اما نمی دانم کدام موجودی در درونمان، فاجعه را از ذهن ما پس می زد تا باور نکنیم. آخر به چه جرمی آنها را می کشتند؟ عصر آن روز که در حیاط بودیم، فرزانه (ضیا) میرزایی، مجاهد) برگشت. مضطرب و رنگبریده بود. با هول و شتاب به طرف دوستانش که ساکت در گوشه ای از حیاط نشسته بودند رفت. چیزهایی گفت. معلوم بود شتابزده و پریشان است. حرفهایش را نشنیدیم اما وحشت را در آن گوشه حیاط دیدیم. هنوز چادر به سرش بود که پاسداری آمد و او را برد. چشمبندش را که پایین می کشید لیکن تلخی صورت جوانش را پوشاند.

اشتباهی رخ داده بود؟ بی حساب و کتابی او را چند دقیقه ای به بند برگردانده بودند؟ یا که به عمد می خواستند دیده هایش را بگوید؟ گواهی روشن بر فاجعه و ارباب ما؟ آن روز او را برده بودند دادگاه. دیده بود که تعداد زیادی زن و مرد در انتظار نشسته اند. یک یک به داخل اتاقی برده می شوند. چند دقیقه بعد برمی گشتند و در صف دیگری نشسته می شدند. در صف سفر به دیار عدم؛ یا گلوله ای بر سینه و یا سر آویخته بر تیرک دار. پیش از دادگاه چند برگه هم به هر یک می دادند. باید نظرشان را نسبت به ولایت قبیحه، سازمان

و گورستانی چندان بی مرز شیار کردند
که بازماندگان را هنوز از چشم
خونابه روان است
احمد شاملو

روایت شاهدان عینی

"... خبر کوتاه بود. دولت ایران قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت را پذیرفته است. آن روز، ۲۷ تیر، در اخبار ساعت ۲ رادیو خبر را شنیدیم. پایان یافتن جنگ باید خوشحالمان می کرد. نکرد اما. هنوز همه چیز مبهم بود. بی اعتماد و مضطرب در انتظار پیامدهای بعدی بودیم. بهای "جام زهر" را از حساب چه کسانی می برداشتند؟"

در روزنامه ها هنوز خبر از جنگ بود. در مرزها جنگ حتی شدت یافته بود و آمار کشته ها و تلفات مایوس کننده بود. خبری از آتش بس نبود. در لایلهای روزنامه ها و گوشه های پنهان آن، خبرهای میهمی به چشم می خورد. مجاهدین با "امکانات نظامی صدام" در مرزها عملیاتی را آغاز کرده اند.

چند روز بعد خبر قطع ملاقاتها دهان به دهان می چرخید. در سالن ملاقات لوناپارک اعلان شده بود "تا اطلاع ثانوی کلیه ملاقاتها قطع می شود". سابقه داشت که فردی، دسته ای یا حتی یک بند از زندان ممنوع الملاقات شود. اما قطع ملاقات کل زندان، و طبق شنیده های بعدی، کل زندانهای کشور، بیسابقه بود. چه چیزی در انتظارمان بود؟ دیگر روزنامه ننادند. شبی آمدند و تلویزیون را هم بردند. به این ترتیب تمام ارتباطهای ما با بیرون قطع شد. حتی بیماران را هم به بهداشتی مرکزی، در ساختمان قدیم، نمی بردند.

از یکی دو ماه پیش عده ای از زندانیهای زن و مرد را به انفرادی برده بودند. پیش از قطع ملاقاتها خبر اعدام چند نفر از

زندانیهای چپ را شنیده بودیم. نیمه شبی صدای تیراندازی از دور می آمد. من صدای سه تک تیر را شنیده بودم. سعید آذرتک (حزب توده) و انوشیروان لطفی (سازمان فداییان خلق - اکثریت) را گویا آن شب اعدام کرده بودند. برادر یکی از همبندیهای ما که سالها در انتظار حکم مانده بود، در آخرین باری که از سلول انفرادی به ملاقات برده بودند، به خانواده اش گفته بود که به زودی اعدامش خواهند کرد.

شبی سه نفر مجاهد را از بند ما بردند. اولین گروهی بودند که رفتند و هرگز بازنگشتند. مریم (گنژاده غفوری) در بین



رفیق شهید مجتبی محسنی



مجدداً تکرار می کردند و در صورتی که در آنجا نیز هرکسی اظهار می کرد که مسلمان نیست در سمت چپ در دادگاه می نشاندند و از آنجا او را به آمفی تئاتر گورهدشت می بردند و در آنجا دسته سته زندانیان را به دار می آویختند...

نیما پرورش: نبردی نابرابر

"روزهای اول این دوران ما نمی دانستیم چه بر سرمان می آید. شاید شنیده باشید، تمام کانالهای ارتباطی ما را با بیرون از زندان قطع کردند. جلس می زدیم اتفاقی در حال افتادن است اما نمی دانستیم آن اتفاق چیست. همین جو رعب و وحشت فکرم را مشغول کرده بود که چه اتفاقی می خواهد بیفتد. ما همه، با تمام خلوتی که خودمان با خودمان داشتیم، با ترسی که در درونمان بود، ترس انتظار واقعه... واقعه ای که نمی دانستیم به چه شکل است، دست به گریبان بودیم. آیا حتماً مرگ در انتظار ماست. آیا شلاقی که می خوریم تا آخری است که باید بمیریم و یا نه، قطع می شود. چهره مصمم بچه ها حاکی از آن بود که تا جایی که می توانیم خودمان را نگه می داریم.

پنج مرداد اولین سری را از بچه های مجاهدین از بند ما خواندند و باز هم ما فکر نمی کردیم که پرنگشتنی در این راه باشد تا اینکه سری دوم را که خواندند تقریباً مطمئن شدیم. رژیم خیلی آگاهانه سری دوم را که از بچه ها خواند یکی از آنها را به طور عمد به بند برگرداند. من هیچوقت چهره این دوست را از یاد نمی برم. این همینه، که آشفته و گریان و مضطرب بود، گفت بچه ها نمی دانید بیرون چه خبر است (بیرون، منظور من محوطه زندان بود) دادگاه می برتد و تند و تند حکم می دهند، راهروهای بازجویی پر است. در محوطه زندان پاسدارها در رفت و آمدند و حلقه های دار آویزان است و بچه ها را دارند دار می زتند... و هنوز حرفش تمام نشده بود دوباره اسمش را خواندند، و دیگر هرگز پرنگشت. تا اینکه سربهای بعدی... ما همه اش، شب و روز منتظر بودیم که برای ما هم، یعنی بچه هایی که طرفدار جریانات چپ بودم، پیش خواهد آمد ولی نمی دانستیم از ما چه می خواهند. تا اینکه سنوالاتی مطرح شد به این عنوان که نماز می خوانید یا نه، مسلمان هستید یا نه، و تقریباً خط مشی آنها معلوم شد.

چند روز بعد شنیدیم که یک سری از بچه هایی که مصاحبه را پذیرفته بود و شرایط آزادی را پذیرفته بودند، و در واقع بیشتر از اینکه حکمشان باشد زندان را تحمل کرده بودند، از آنها شروع کردند، به زیر شلاق بردتد. یکی از بچه ها که طرفدار جریان اکثریت بود و ۲۴ سالش بود؛ هیچوقت چهره بشاش و شاداب وی را از یاد نمی بریم؛ او برای اینکه نمی خواست به جمهوری اسلامی "آری" بگوید و مصمم بود روی "نه" خود بماند، در داخل بند خود را با چادر حلق آویز کرد.

تردیدی نیست که نقشه کشتار زندانیان سیاسی از سالها پیش برای رژیم مطرح بوده است و عملیات نظامی مجاهدین، در آستانه آتش بس میان عراق و ایران، بهانه ای بود تا این نقشه صورت اجرا به خود بگیرد.

شهادت سلطانی، از سازمان رزمندگان آزادی طبقه کارگر در مصاحبه با رادیو بین المللی فرانسه

یا نه؟ نماز می خوانتد یا نه؟ آنهایی را که پاسخ منفی یا دو پهلو داده بودند، اعدام کرده بودند. در گورهدشت آنها را پس از پایان دادگاه چند دقیقه ای، به سمت چپ راهرو می ایستاندند. در صف منتظرین اعدام. پاسداری را دیده بودند که گاری دستی پر از دمپایی مخصوص زندانیها را می کشید. ناصریان را دیده بودند که با دستگاه سپاشی دور و بر کامیونی می پلکسید. برای دار زدن از دستگاه جرقه لیل هم استفاده کرده بودند که مدام بالا و پایین می رفت. در زندان گورهدشت صدای رسول را شنیده بودند که بکباره وقتی نهمیده بود برای اعدام می برتد، فریاد کشیده بود: "آخر چرا مرا می کشید. من دوتا بچه دارم. من که کاره ای نبودم..."

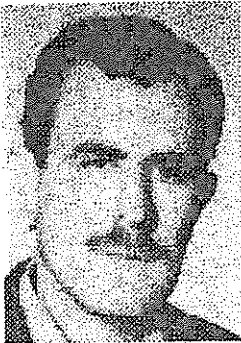
گریه نکردیم. حتی آنهایی که همسر یا برادرشان رفته بود. ناباور به آنچه اتفاق افتاده بود و تردید در زنده ماندن خود. کرممان را شکستند و صدایمان را، و از آن پس دیگر زندان صدای خنده های بلند و بازیهای شاد به خود نداد. دیگر چیزی خوشحالمان نکرد. در خود فرو رفتیم. تنهایی قدم زدن را ترجیح دادیم. کاش می شد بلند گریست، نگرستیم...

یک حقیقت ساده

منیره برادران (مهرها)

"در ساعت ۹ شب ۸ شهریور، از بند ملی کشها، خیری با این مضمون به بند ما مخایره شد که یکی از بچه هایی که روز اول اسم او را خوانده اند... اظهار می دارد که تمامی کسانی را که اعلام می کنند مسلمان نیستند و نماز نمی خوانند به دادگاه می برتد و در صورتی که در دادگاه نیز اعلام کنند مسلمان نمی باشند اعدام خواهند کرد. وی همچنین گفته بود که اکثر زندانیانی که در روز اول از تمامی بندهای چپ خارج کرده اند همان روز اعدام شده اند و اینکه ناصریان وی را نیز تهدید به اعدام کرده بود ولی از آنجا که در دادگاه پذیرفته بود که مسلمان می باشد، اعدامش نکرده اند.

صبح روز بعد، ۹ شهریور در ساعت هشت صبح، ناصریان به همراه چندین پاسدار در بندها را گشود و سپس اعلام کرد که همه بچه ها چشمبند زده و از بند خارج شوند. پس از خروج از بند متوجه شدیم که زندانیان ملی کش را نیز از بند خارج کرده و در راهرو بند به صف کرده اند. تک تک بچه ها را به درون یکی از اتاقهای فرعی بند رویرویمان می بردند، در آنجا داود لشکری به همراه چند پاسدار نشسته و مشغول سوال و جواب بودند، هر یک از بچه ها را که اظهار می کردند، مسلمان نیستند و نماز نمی خوانند در سمت چپ راهرو می نشاندند هر یک از آنها را که اظهار می کردند، مسلمانند، در قسمت راست. و آنهایی را که دست راست راهرو نشاندند بودند، در صورتی که حاضر به خواندن نماز نبودند به فرعیها یا انفرادی می بردند تا با زدن کابل آنها را وادار به نماز خواندن بکنند، برای هر وعده نماز ۲۰ ضربه، صبح و ظهر و شب، و کسانی را که حاضر به خواندن نماز بودند به بند هشت می بردند. و بچه هایی را که در سمت چپ راهرو نشاندند بودند، دسته دسته به طبقه اول (قسمت اداری زندان گورهدشت که در آن دفتر ریاست و دفتر مدیر داخلی زندان... قرار داشت) می بردند و در آنجا در یک اتاق در مقابل اشرافی همین سوال و جواب را



از بالا به پائین رفقای

شهید :

انوشیروان لطفی

رسول رضائیان

رحیم حسین پور رودسری

حسن شهیدی

"همایون ایرانی" نیز در محافه با رادیو بین المللی فرانسه درباره "کشتار زندانیان سیاسی در سال ۶۷، می گوید"

"در سالهای قبل، در دوره ای که مدیریت زندان در دست لاجوردی بود، این تهدید همیشه وجود داشت. او همیشه می گفت "نمی گذاریم زنده از زندان خارج شوید". آنها اشاره می کردند به تجربه زمان شاه که "آشتیاب شاه را تکرار نمی کنیم که عوامل مخالف خود را از زندان خارج کنیم تا آنها بتوانند خود را مجدداً سازماندهی کنند و علیه جمهوری اسلامی فعالیت کنند" و اظهارات عوامل وزارت اطلاعات که با بچه ها صحبت می کردند نشان می داد که از سال ۶۵ بعد، هرگونه عقب نشینی در مقابل زندانیان سیاسی را بی نتیجه می دیدند و از این سال طرحی برای کشتار سراسری وجود داشت است. زمان اجرای آن را به لحظه ای واگذار کردند که بیشترین بحران خبری یا بحران اجتماعی در جامعه باشد، تا انعکاس کشتار در زندان در میان غوغای موجود در جامعه گم شود. بحران پذیرش قطعنامه، شوک درهم شکستن علنی خمینی و وضع اجتماعی که در تابستان ۶۷ پیش آمد این فرصت را داد که این قتل عام آغاز شده و به سرعت پیش برود. از انتهای سال ۶۶ و اوایل ۶۷، زندان در فضای سرکوب شدیدی قرار داشت ولی زندانیان روحیه خود را حفظ کرده بودند، از مواضع قبلی خود از لحاظ سیاسی عقب نمی نشستند. و هیچ نشانه قبلی که رژیم می خواهد چنین حرکتی را انجام دهد در بین نبود. برعکس خود "نیری" به بچه هایی که به دادگاه می بردند می گفت "هیئت عفو آمده شما را آزاد کند"، یا اینکه می گفتند "برای جابجایی بند داریم سوال می کنیم. می خواهیم بند نمازخوانها و نمازخوانها را جفا کنیم، شما کدام بند می روید". خیلی از بچه های چپ که نماز نمی خواندند می گفتند ما به بند نمازخوانها می رویم، و نیری می گفت "بسیار خوب، شما را به بند نمازخوانها می فرستیم". منظور از "بند" برای نیری و ما دو چیز مختلف بود. ما "بند" را برای بیابانهایی که زندانیها در آن محبوس بودند به کار می بردیم ولی "بند" از نظر نیری، طناب دار بود و بچه ها را به خاطر همین یک جواب، یعنی عدم قبول اسلام یا نماز نخواندن، به دار آویختند.

تا لحظه ای که حتی خیلی از بچه ها در پای چوبه دار قرار گرفتند، یعنی در آمفی تئاتر گوهردشت، برایشان باورکردنی نبود که برنامه کشتار به این وسعت و به این بیرحمی در کار است. حجت الاسلام نیری، که حکم ویژه خمینی را برای این سرکوب و اعدام زندانیان در تابستان ۶۷ در دست داشت، همراه با یک هیئت هفت نفره که اشرافی، رئیس، و در مورد زندانیان گوهردشت؛ ناصریان و نماینده وزارت اطلاعات، و چند نفر دیگری که من نتوانستم آنها را بشناسم، هیئت ویژه ای بودند که با فتوای مستقیم خمینی برای قلع و قمع و سرکوب زندانیان سیاسی به داخل زندان فرستاده شدند."

فرخنده سلیمانی، از جنبش، چپ در گفتگو با رادیو بین المللی فرانسه می گوید:

"بعد از پذیرش آتش بس، که برای ما خیلی غیرمنتظره بود، درست به یاد دارم که روز چهارم مردادماه از تلویزیون خبر

حمله "فروغ جاویدان" مجاهدین را نشان دادند. بلافاصله همان روز، پاسداران با حالت تهاجمی وارد بند شدند و تلویزیونهای موجود را برداشتند. از روز بعد ما مطلقاً روزنامه هم نداشتیم و در واقع درهای زندان بسته شد. همان شب چهار تن از بچه های مجاهد را بردند و در پی آن گروه گروه بچه های مجاهد را صدا می زدند. آنموقع بود که احساس می کردیم که رژیم فتوای نهایی خود، یعنی نسل کشی را، در زندان می خواهد تکمیل کند، نسلی که از سال ۶۰ شروع به کشتار آن کرده بود. از سال ۶۴ بعد رژیم هیچوقت اینگونه متمرکز عمل نکرده بود.

سئوالات کاملاً اینتلوژیک و سیاسی بود: نماز می خوانید یا نه؟ اندیشه و نظر شما راجع به سازمان و جریانی که با آن

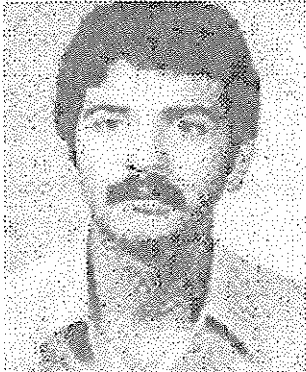
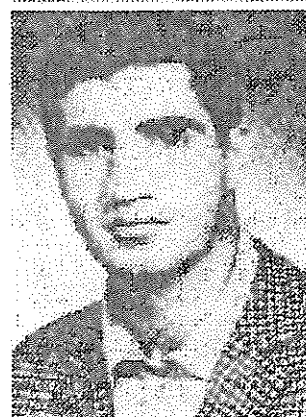
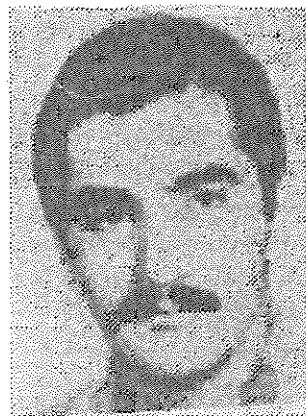
بوده اید چیست؟ نحوه برخورد شما با جمهوری اسلامی چگونه است؟ عفو را قبول دارید یا نه؟

در بند ما سی الی ۳۵ نفر مجاهد، از بچه های سرموضعی بودند که از آن تعداد تا جایی که من حضور ذهن دارم، فقط دو نفر زنده ماندند. در رابطه با زنان چپ هم ما مسئله "حد" برای نماز را داشتیم. هر وعده نماز ۵ ضربه شلاق می زدند، مجموعاً ۲۵ ضربه شلاق در هر روز. سری سری بچه ها را از بند صدا می کردند، به سلولی می بردند و حد نماز را آنجا اجرا می کردند. برای ما قضیه به این شکل بود که رژیم می خواهد نسل زندانی را از بین ببرد."

همایون ایرانی، در رابطه با چگونگی اجرای طرح کشتار زندانیان سیاسی، در گفتگوی با رادیو بین المللی فرانسه چنین شهادت می دهد:

"در رابطه با مجاهدین این مورد حساس بود که آیا زندانی دستگیرشده، موارد اتهام خود را "مجاهد" بودن می گوید یا "منافق". و کسی که می گفت مجاهد، از نظر رژیم سرموضعی به حساب می آمد و باید اعدام می شد. در رابطه با چپها، مسئله اسلام یا عدم قبول آن مطرح می شد. از نظر احکام اسلامی چون اینها کافر به شمار می رفتند حکم مرتد در مورد آنها اجرا می شد. که من همراه دوستانم در آن دادگاه متوجه شدیم که دو جور حکم مرتد دارند، یکی مرتد میلی و دیگری مرتد فطری. مرتد فطری از نظر آقای حجت الاسلام نیری و احکام اسلامی که به آن اشاره می کرد، این بود که کسی که زمانی مسلمان بوده و حالا از اسلام برگشته به فطرت خود خیانت کرده و باید بلافاصله دار زده شود، مرتد میلی افرادی بودند که هیچگاه مسلمان نبوده اند و در حقیقت فرصتی برای آشنایی با احکام اسلامی نداشته اند بنابراین از طریق زند کابل، در هر وعده نماز، آنها باید به اسلام ارشاد شوند.

در تابستان ۶۷ برای نماز، جیره کابل تعیین می شد، یعنی ما برای هر وعده نماز نفری ده ضربه کابل می خوردیم. یعنی ۵ توبت به صف می شدیم تا کابل بخوریم. ما باید زیر این ضربات کابل، یا اسلام را بپذیریم یا اینکه زیر این ضربات بپذیریم. استدلال بر این پایه بود که پیامبر آنها یک مسیحی را به شلاق بسته تا به اسلام روی بیاورد و این حکم آنتی شد به جان دهها هزار زندانی که مذهب نداشتند و یا آتیه نیست بودند و یا مارکسیست یا کمونیست بودند. این حکم را با استفاده از فتوای خمینی که گفته بود مرتد و محارب در زندان زنده نماند، اعمال می کردند. مصداق محارب را مجاهد ارزیابی می کردند و مرتد گروههای چپ مارکسیست را شامل می شد.



از پائین به بالا رفقای شهید کامبیز گلچویان هبت معینی (همایون) حمید زارعی علی صدرائی

خاطره ای کوتاه از تابستان ۶۷ در زندان اوین

الف. ش.

"داخل بند هیچگونه وسیله ارتباطی با بیرون وجود ندارد. خبر اعدامهای دسته جمعی نیز دیگر آشکار شده و کسی تردیدی در این باره ندارد. حتی "سوالها" نیز معلوم است. فقط بچه ها در درون خود نوعی کلنجار با خود را دارند: "من یک سال دیگر حیس دارم، یعنی با چند سنوآل کوتاه...". "من حیس تمام شده، چرا باید...؟". خبر حمل شهدا یا کانتینر هم به داخل بند رسیده بود. به پیشنهاد یکی از بچه ها جلسه ای تشکیل دادیم که چگونه باید با این قضیه برخورد کنیم.

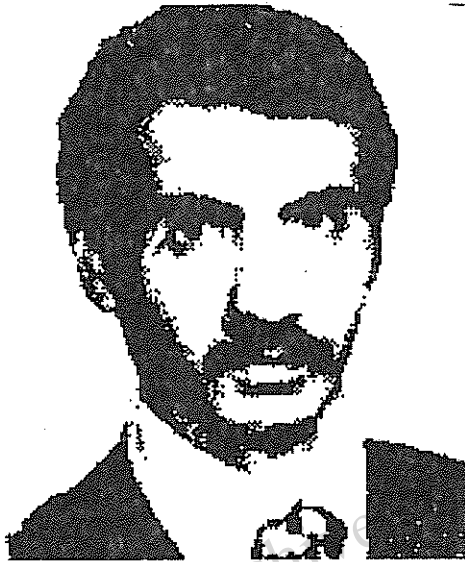
جلسه تشکیل شد. همه بچه ها تشنه بودند ولی هیچکس حرفی نمی زد. عباس سلیمی که واقعا تا لحظه اعدام یکی از باروحیه ترین بچه های بند بود شروع به صحبت کرد. خیلی کوتاه و قاطع و محکم و با استدلال قوی، که این مرگ صلیبار بهتر از تن دادن به ذلتی است که پیش رویمان گذاشته اند.

بعد از صحبت های عباس، حتی مرددترین بچه ها هم مرگ سرفرازانه را انتخاب کرده بودند. ولی در این میان یکی دیگر از همبندها که قبلا آزمایش خود را در بازجویی پس داده بود و با تن دادن به بعضی مسایل راه خود را انتخاب کرده بود، عنوان کرد که عباس جان، تو با این صحبتها عملا همه بچه ها را به اعدام می دهی، قضیه مرگ و زندگی است و تو باید کاری کنی که بچه ها خود انتخاب کنند. (البته بیشتر مسئله خودش بود تا دیگران). با این حرفها عباس خیلی متواضع و فروتنانه پذیرفت که در جمع حرف خود را پس بگیرد. جلسه تشکیل شد. همه بچه ها حاضر شدند و عباس شروع کرد:

"رقا، من تمام حرفهای قبلی ام را پس می گیرم و به خودم انتقاد دارم. مسئله مرگ و زندگی استن هرکس خودش راهش را باید انتخاب کند ولی من راهم را انتخاب کرده ام، به هیچوجه نمی توانم با شرایط اینها دیگر زندگی کنم و همین حالا هم از همه تان جداحافظی می کنم، برای همیشه، چون بعدا مکن است فرصت وداع نباشد..." یادش گرامی باد. یاد تمام شهدا گرامی باد.

یکی دیگر از حوادث تلخی که اتفاق افتاد این بود که منصور صمیمی را بردند. او به تمام سنوآلات جواب مثبت داده بود. او را به داخل بند برگرداند. نوریان رئیس زندان دیزل آباد وقتی می بیند منصور توی صف اعدامیها نیست، به داخل بند می رود و دنبال منصور را می گیرد. منصور تسوی رختخواب رفته بود و پتوها را روی سرش کشیده بود. نوریان پتوها را یکی یکی بلند کرد تا منصور را پیدا کرد. دست او را گرفت و به او گفت تو اشتباه کردی، تو باید بگویی نه چرا گهستی آری، بیا. و او را برد و داخل صف اعدامیها کرد و بعد از چند دقیقه... (توضیح اینکه این بند بچه های انتقالی از دیزل آباد بود که با نوریان رئیس آن زندان، به اوین منتقل شده بودند). یادشان گرامی باد"

نسیم خاکسار از حسین اقدامی شاعر تیرباران شده می گوید



سوال: شنیده ایم که شما و حسین صرداری (اقدامی) با هم دوست بوده اید، می توانم خواهش کنیم برای ما بگوئید کی و چگونه با هم آشنا شدید؟

- من اولین بار حسین اقدامی را در انتشارات سحر، که در آنجا کار می کرد دیدم. در واقع زین العابدین کاظمی بود که مرا برای آشنا شدن با او به آنجا برد. حسین و کاظمی، که با او در اردوی آموزش آموزگاری اصفهانک سال ۱۳۴۳ دوست شده بودم و بعدها با هم زندان کشیده بودیم، با هم همشهری بودند. هر دو اهل لنگرود. بعد از انقلاب، وقتی به تهران آمدم من و کاظمی بیشتر اوقات با هم بودیم. و او وقت و بی وقت از حسین می گفت. من پیش از آن کتاب "کنسرو فلسفه" و یکی دو کتاب دیگر ترجمه از او را خوانده بودم. کاظمی که خودش ضمن کار تحقیق در سازمان نهضت سوادآموزی به ادبیات علاقه فراوان داشت و گاه گاه شعر هم می گفت خیلی از کارهای حسین تعریف می کرد. به هر حال در اولین برخورد ما آن چه بیش از همه در وجود او برآیم چشمگیر آمد صراحت و راحت بودنش بود. من آن موقع همکاری هایی با کتاب جمعه داشتم. لذا برای باز کردن مدخلی برای صحبت گفتم چرا برای کتاب جمعه شاملو مطلب نمی فرستی. هنوز حرفم تمام نشده بود که او دست کرد توی کشوی میز و پوشه ای را بیرون کشید و یک بسته ورق داد دستم که: بگیر. این هم مطلب. و رو کرد به کاظمی. "خوب تو چه می گی عبلی!" او کاظمی را عبلی صدا می کرد. اول کاظمی خنلید. بعد من. و بعد دیدم هر سه تایی مان داریم می خنلیم. دریفا که صدای خنده آنها را دیگر نمی شنوم. حمسا روزی، شبی، وقتی آنها را برای

تیرباران شدن می بردند باز هم به هم نگاه کردند. و باز یکی شان گفت خوب می بینی که هنوز با همیم و بعد خوب تو چه می گی! عبلی! و بعد خنده. همان خنده شاد که هنوز صدایش را وقت و بی وقت می شنوم. به هر حال دوستی مان از همان جا شروع شد. آن موقع هنوز اکثریت و اقلیتی در سازمان فدایی پدید نیامده بود. و حسین با جایی کار نمی کرد. گله هایی از چند نفری از بچه های استاد داشت. که بعدها برایم گفت. اسم نمی برم. حسین برای مدتی در خارج از کشور بود. دقیق نمی دانم کجا. ولی به نظر می آمد مدتی را در کشورهای آمریکای لاتین گذرانده باشد. چون بعد از دوست شدنمان وقت و بی وقت از نیکاراگوئه، بولیوی، و جاهای دیگر چیزهایی می گفت. کتاب "سورده های متنوعه" او که بی تردید کار خودش است نشان از تاثرات او از آن منطقه دارد. بعد از علنی شدن سازمان فدایی پس از انقلاب، روزی حسین به آنجا می رود و می گوید که حاضر است در امر ترجمه متون آثار مارکسیستی به آنها کمک کند. فرد مسئول این کار که حسین را نمی شناخت با تردید به او گفت که باید زبان او را امتحان کنند. دوستی و یا دوستانی اما در آن موقع، آنجا حاضر بودند که حسین را می شناختند و می دانستند که او در این کار دانش فراوان دارد: هم به زبان انگلیسی مسلط است و هم فارسی بی نظیری دارد، اما در معرفی او هیچ نگفتند. حسین دلگیر و با همان زبان صریحی که داشت پیشنهاد امتحان را رد کرد و بیرون زد. برای او که برخوردش با جهان به زلالی آب بود، این تیرگی ها و این تنگناهای روح و نظر ملال آور بود. این بود که ترجیح می داد مستقل کار کند. البته بعدها به سازمان پیوست و در بخش ترجمه با بچه هایی که با او همدل بودند فعال شد. و همان دوستانی را که فکر می کردند حضور او ممکن است جایی از آنها را بگیرد بخشید. و فراموش کرد. و این همه نشان از قلب بزرگ او بود. به نقل از خودش در کتاب کنسرو فلسفه البته به ترجمه او: هر حرکت انقلابی قبل از آن که یک کار تاریخی باشد، یک کار انسانی است.

سوال: ارزیابی شما از نوشته ها و ترجمه ها و اشعار و به طور کلی کارهای قلمی او چیست؟

- حسین اگر می ماند و به کارهای ادبی می پرداخت، بی شک یکی از شاعران و نویسندگان مطرح ما می شد. او به زبان های عربی و فارسی و انگلیسی مسلط بود. متون قدیمی فارسی را خوب خوانده بود. و با تسلطی که به زبان انگلیسی داشت بیشتر آثار را به زبان اصلی شان می خواند. "رگتایم" دکتر اوف را به زبان اصلی خوانده بود و قصد ترجمه اش را داشت. اما شوق مبارزه در وجود او افزون بود. با این که اصولا با مبارزه چریکی وداع گفته بود و می دانست دیگر برای زمان بعد از انقلاب نابهنگام است، اما روحیه اش را در وجود خودش حفظ کرده بود. از این نظر شباهت زیادی به سعید سلطانپور داشت. راستش بحث درباره این روحیه خود یک مجال زیادتر می خواهد تا برای خودمان هم روشن شود که این روحیه چه تفاوت هایی دارد با جایگزین آن یعنی داشتن یک روحیه تشکیلاتی - حزبی که در فضایی تقریبا باز جهت گرفتن قدرت سیاسی مبارزه می کند. در اولی رمانتیسمی که شور آفرین است به همه مناسبات و

داشت. همان یک هفته کم و بیش مثل بچه های آبادان حرف می زد. در وجود حسین یک داستان نویس و یک جامعه شناس با استعداد خفته بود. با یکی دو روز ماندن بر بسیاری از حالات روستائیان تامل کرده بود. یک روز مرا صدا زد و گفت آنجا را نگاه کن. عربی بود چفیه بر سر که پشت داده بود به شهر و به غوغا و خیره به میدان خالی روبرویش. بعد مثل این نمونه را در همان روز در چند جای دیگر هم نشانم داد. بعد گفت این از ویژگی اینجاست انگار. این یک نوع عرفان بلوی است. وابستگی آدمی به خاک به زمان، به وهم بیابان. به هر چه جز آدم و شهر و صنعت. اینها را که کشف می کرد می گفت ما هنوز سردم آدم خود را نشناخته ایم. و بعد آبادانی وار دست های لاغر و استخوانی اش را در هوا تکان می داد و می گفت: ها کوکا درس نمی گم.

و حالا که به اینجا رسیده ام نمی دانم چه بگویم. فقط با اشک و اندوه و با یاد همه آنها که در راه آزادی جان باختند و صادقانه مردم را دوست داشتند، یا همان لحن خودش می گویم. حسین جان تو درس میگی. این جنایتکاران هستند که درس نمی کنند.

ژوئیه ۱۹۹۸

یادی از حسین صدرایی (اقدامی)

مجدد

مجدد نامی است به نشریه اتحاد کار می گوید. ده سال از این فاجعه ملی می گذرد و هر سال با نقل خاطرات و با طرح تحلیلیها و بررسیهایی یاد عزیزانی که در این سال توسط رژیم اسلامی اعدام شده اند گرامی داشته شده است.

من نیز این بار به عنوان کسی که آن زمان در جنگ رژیم اسیر بوده و شاهد ذره ای از جنایات آنها بوده و یکی از عزیزترین یاران و کسانش را به حسین طریق در جلوی چشمانش از دست داده، سعی دارم مطالبی را بازگو نمایم. لازم به ذکر است که من امید داشته و دارم که روزی در سالگرد این واقعه شاهد محاکمه امثال لاجوردیها، جهت روشن شدن دقیق عشق جنایات رژیم اسلامی باشم، چرا که تسری دردی را از دردهای بیگمراں ملت مسلمان نمی کند.

اگر به خاطر بیابوریم بهانه رژیم در قتل عام سال ۶۷ حمله مجاهدین بود و الان هم با ترور لاجوردی، در حقیقت دست امثال صفویها در پسیدن زبانها و قطع دستها بازتر می شود. ضمن اینکه امکان دارد این ترور خود بهانه ای شود برای این که رژیم به پایگاههای مجاهدین حمله کرده و باعث یک جنایت دیگر شود.

در سالگرد قتل عام ۶۷ امید دارم با فعالیت بیشتر همه ما در جهت سرنگونی رژیم اسلامی و محاکمه تمامی عاملان آن و ایجاد یک حکومت آزاد و مردمی، دیگر هیچوقت شاهد اعدام هیچکس نباشیم.

شماره ۳ چاپ شده است. در این سفر به جنوب در هنگام جنگ ایران و عراق من و او همراه هم بودیم. "... سوت حرکت قطار به گوش می رسد. محوطه ایستگاه، رفته رفته خالی شده است. نسیمی آواره، کاغذ پاره های توی میدان را به بازی گرفته است. جای جای لکه هایی از خون روی چمن ها، زیر آفتاب داغ، به تیرگی می زند. درخت ها عبوس و سوگوار در هوای شرجی کیسو افشانده اند. خرمایی که در سال های بعد بر این نخل ها می روید چه طعمی خواهد داشت؟"

به هر حال حیف شد. حسین یک نمونه از هزاران درخت سروی است که حکومت جمهوری اسلامی بی رحمانه آنها را در اوج شکوفایی و قد کشیدن بر خاک افکند.

سوال: به نام یک عضو و دبیر کانون نویسندگان ایران (در تبعید) کانون در مورد حفظ آثار و بزرگداشت نویسندگان و شاعرانی چون حسین اقدامی که قربانی جنایات رژیم جهل و استبداد جمهوری اسلامی شده اند چه کارهایی می تواند انجام بدهد؟

- خیلی کار. اگر به قول شاملو غم نان بگذارد. تا حالا برای سعید سلطانیور چند برنامه کانون گذاشته است. در پاریس، در فرانکفورت به همت سعید یوسف. برای حسین اقدامی تاکنون برنامه ای نداشته ایم. یکی دو مطلب دکتر مسعود نقره کار نوشته بود. الان حضور ذهن ندارم در کجا. خودم یادداشت هایی دارم که می خواهم آنها را تنظیم کنم. همین را انجام و ادامه بدهیم خوب است. اما زمان می خواهد. فکر می کنم اگر شما بتوانید آثار چاپ شده او را فراهم کنید خوب است که آنها را چاپ کرد. کارهای پراکنده ای او هم داشته است مثلا در "بیداران". و چه بسا جاهای دیگر. او یک کار تحقیقاتی هم روی سید جمال الدین اسدآبادی داشته. من این اواخر وقتی مسئولیت دفترهای کانون را به عهده گرفتم یک فضلی را در آنجا باز کردم تحت عنوان: یادآرز ز شمع مرده یادآرز. و بعد با عنوان: یاد بعضی نفرات. و از دوستان عضو و غیرعضو خواستم از یاران رفته قلم اگر یاد و خاطره ای دارند بنویسند. معلوم بود ثبت اصلی آن بود که نه فقط یاد و خاطره این عزیزان جایی ثبت شود. بل بدانیم آنها که صاعقه وار زیستند از چه منظری به جهان نگاه می کردند. و شاید به گفته نویسنده ای اندکی نفس کشیدن در هوای قهرمانان تا نیاقتیم در غرقاب روزمره گی. همین صفحه در دفترها هنوز لک و لکی می کند تا شاید روزی کتابی شود. و یعنی در پاسخ به پرستان. همین کارها اگر قوام و دوام یابد خوب است.

سوال: خاطره ای از وی، یا هر نکته ای دیگر که آشنایی با زندگی و روحیه او را برای ما بیشتر کند اگر دارید برابمان بگوئید؟

- من و حسین یک سفری با هم داشتیم به جنوب. آن وقت تازه جنگ ایران و عراق شروع شده بود. آبادان تقریباً در محاصره بود. بنابر این محل گردش ما محدود شد به اهواز و شوشتر و دزفول و شادگان و چند قریه و قصبه نزدیک به اهواز. هر روز صبح من و او سوار دوچرخه می شدیم و برای دیدن وضعیت به اطراف می رفتیم و او گاهی می ایستاد و یادداشت برمی داشت. در طراحی دستی داشت. این ایستادن هایش به این خاطر بود که گاهی طرح جایی را به قول خودش روی کاغذ خط خطی می کرد. استعداد غریبی در آموختن زبان و لهجه ها

پیوندهای تو به عنوان یک فرد مبارز با خودت و جهان بال پرواز می دهد. چریک در فاصله بین مرگ و زندگی عیاروار راهش را از میان صخره هایی بس خطرناک می گیرند. در تماشای خود و جهان. از این نظر بین یک هنرمند و یک چریک تشابه های فراوانی وجود دارد. هر دو می سوزند و خاکستر می شوند. یکی در پرتاب خود به هاویه روح جان می یازد و دیگری در آتش دشمن. سوویه زندگی برای آنها همیشه چرخشی صاعقه وار دارد. کوتاه است و پرتالو. اما آن کس که مبارزه را در فراخای بقا تجربه می کند و در چهارچوبی معلوم و برنامه ای مشخص دربار مسائل سیاسی و اجتماعی مبارزه می کند، می پذیرد که با زندگی درآمزد و این یعنی پذیرفتن همه اشکال زندگی و برخورد با همه اشکال آن است. گفتم مثلا برای حسین سخت بود ببیند که چرا در آن برخوردش با بچه های ستاد، آنهایی که او را خوب می شناختند سکوت کرده اند. برای او که عشق و حرکت راهبرش بود در زندگی، روحیه هایی قرین تنگ نظری و حسادت و میل به جاه و مقام مفاهیمی ناشناخته بود. اما زندگی معجون غریبی است انگار. باید پیلیری که بمانی و ماندن یعنی که ذره ای حتما پدرسوختگی. مقناری حتما حسادت. کم و بیشی حتما جاه طلبی. و خود جلو انداختن. نمی خواهم از روحیه چریکی چیزی مقدس بسازم. نه. چریک در حال دویدن، در حال حرکت، هنوز به موجود نشسته ای تبدیل نشده است که زخم هایی که یک جامعه طبقاتی و مشحون از بی عدالتی بر روح و جانش زده اند در جایی از وجودش سرباز کنند. به همان خنده ها و شادی ها و زلالی های گرفته از پیرامونش بسند می کند و می رود. ای کاش می شد با گره ای محکم به آن ساق تردد پیوند خورد تا سیمای بعدی مان نیز همان سیمای کودکانه و شجاعی باشد که در برخورد با خود و جهان داشتیم. امیدوارم دور نیتاده باشم از پرسش. به هر حال آن روح زلال کنجکاو و پرسشگری را که حسین در جانش با خود داشت در همان کارهایی که او از خود بجا گذاشته می توان دید. شعرهایی که زبان شان به زبان گفتار نزدیک است و تصاویری که از روزن یک تجربه عمیق فردی و شاعرانه گذشته اند:

"بچه توی دلم
تنها کسی است که برایم مانده
اورلانلو!
دلم تنگه

به پنجه گیتار برام می زنی؟
- روم سیاه، ماریا
سیم سازم پاره شده."

این نوع شعر را همیشه نمی توان گفت. و همه کس هم قادر به گفتن آن نیست. تجربه ای عمیق در زندگی و زبان می خواهد تا شاعر بتواند از ته توهای روحش و جانش به این سادگی حرف بزند. در همین شعر در جایی دیگر می گوید: سوز غروب پانیز/ زنبوروار می گذرد.

تکرار حرف "ز" در سه کلمه این دو بند، هم وزوز زنبور را در گوش تشدید می کند و هم گرش را تا اعماق استخوان می برد. و این کاملاً پیداست که حسین به زبان فارسی و موسیقی حروف آشنایی قابل توجه داشته است.

او این روح شاعرانه و این نگاه را به طبیعت زبان در ترش هم حفظ می کرد. نگاه کنید به بخش پایانی گزارشی که از جنگ می دهد و در "بیداران"

را تضمین کرده و در پی آن ریسک شکستن را بیشتر کرده است، پس چرا حسین چنین کرده بود؟ او گفت: من این روش برخورد را به هیچ کس توصیه نمی‌کنم چون همان طور که همه می‌دانند این یک نوع خودکشی و یک ریسک خطرناک است. اما در واقع من این کار را از روی خشمی که داشتم انجام دادم تا شاید کمی آرام بگیرم. البته این اعتماد به نفس او به ما روحیه می‌داد...

و این مجموعه‌ی شخصیتی او بود که همه (از توده‌ای تا مجاهد) را تحت تاثیر قرار داده بود. شعرها و ترجمه‌های زیبایش در تمام زندان در پشت کاغذهای سیگار در میان همه‌ی زندانیان دست به دست می‌گشت و به همه روحیه‌ی زندگی کردن و مقاومت می‌داد.

حسین بعد از اعدام مهرداد (پاکزاد) در سال ۶۳ شعری برایش سروده است که شاید بی‌جا نباشد اگر آن را به یاد خودش و همه‌ی کسانی که قربانی جنایات رژیم اسلامی شده‌اند با هم بخوانیم:

"به یاد مهرداد"

وقتی سپیده زد

در خنکای پائیزی صبح تو را دیدم

کز پشت میله‌ها روئیدی

و در پای دیوار حکم، شکفتی،

سرایا در جامه‌ی نودوز مرگ، با چهره‌ای یک پارچه لبخند

تا معراج سرخت را آغاز کنی.

و آندم که سرفراز

پیشاروی جوخه ایستادی،

خورشیدی که بر فراز می‌شد،

به تماشایت، درنگی عاشقانه کرد.

آن گاه در حضور سربلای باروت

نامت را به بانگ بلند آواز دادیم.

و افسین کلامت را

با قلب مان شنیدیم

که سرودی برای همه‌ی انسان‌ها بود.

و آنگاه

در فاصله‌ی گلوله‌ها و قلبت لبخند شعله‌ور را

دیدیم،

که جهان را اعتباری تازه می‌بخشید.

و نگاه فسقرینت

که زندگی را نوازش می‌کرد،

و رگبار تند خونت

که سرایای جوخه را داغ می‌زد.

و پیش از آن که به خاک افتی

سراسیمه

از میدان به درت بردند.

گوری بی نام

در گورستانی متروک دزدانه به خاک سپردند

تا طبیعت بر نیاشوید.

ما یاد زنده ات را

چون گرده‌های گل با دست بادها

در چارسوی جهان می‌پراکنیم.

و نام بزرگت را بر کودکان مان خواهیم نهاد.

سرزمینی پنهانور با کودکانی همه‌همان تو!

کدام جوخه می‌تواند

به سوی اینهمه خاطره

آتش بگشاید؟

یادت تا پایان جهان با ما خواهد بود

نامت نیز.

من و حسین در سال ۶۵ حدود ۷ ماه در بند ۳ اوین هم اتاق بودیم. اما شاید این هم اتاق بودن من و او کمک زیادی به بیشتر شدن دانسته‌های من راجع به مقاومت‌های او نکرد. چرا؟ چون او عادات نداشت راجع به خودش صحبت کند. اما شناخت او درستی هر آن چه را که راجع به او شنیده بودم ثابت کرد. در این مدت به طور اتفاقی مواردی پیش آمد تا من و سایر هم بندها توانستیم به گوشه‌ای از مقاومت‌های جانانه‌ی او در مقابل شکنجه‌های سهمناک رژیم اسلامی پی ببریم، که به چند نمونه‌ی آن می‌پردازم.

روزها در یک ربع هواخوری‌هایی که داشتیم سعی می‌کردیم با یک توپ دست ساز والیبال کنیم در یکی از همین بازی‌ها (موقعی که حسین تازه به اتاق ما آمده بود) وقتی حسین خواست آشپز بزند کتفش از جا در رفت. از درد روی زمین ولو شد و مثل مار به خود می‌پیچید. دستش خارج از اراده او به شانه اش آویزان بود و انگار اصلا شانه ندارد خلاصه با زردگی و کاردانی یکی از بچه‌ها کتف حسین را جا انداختیم.

وقتی حالش کمی بهتر شد گفت که در یکی از بازجویی‌هایش حسین قبانی کردن برای اولین بار کتفش در می‌رود و از آن موقع به بعد با هر حرکت سریع یا فشار ضعیفی دستش به همین وضع دچار می‌شود.

مورد دیگر این که حسین عادت داشت روزها در آن هوای گرم تابستان جوراب به پا کند و این شده بود یک معما برای ما. تا این که یک شب که خواب بود و پاهایش از زیر ملاتفه بیرون زده بود تازه من متوجه شدم که چرا جوراب پایش می‌کند. تمام کف پا و روی انگشتانش جای برخورد نوک کابل بود و کاملاً آش و لاش شده بود. این که هر کس در مدت بازجویی کابل می‌خورد امری است معمولی اما نادر افرادی بودند که پس از گذشت یک سال از بازجویی هنوز پایشان زخم باشد و این نشانگر شدت شکنجه‌هایی بود که روی حسین انجام داده بودند.

یک شب اتفاقاً برای موضوع چیلدی که پیش آمده بود من و حسین و چند تن دیگر از دوستان را با هم به بازجویی برده بودند وقتی که نوبت حسین شد تا به اتاق بازجویی برود هنوز او به داخل اتاق وارد نشده بود که صدای داد و فریاد بازجو بلند شد و همان طور که او را می‌زد و فحش می‌داد می‌گفت: چرا دوباره چشم بندت را برداشتی؟

قضیه این بود که حسین همیشه حین بازجویی چشم بندش را برمی‌داشت و وقتی دلیلش را پرسیدیم گفت: اول این که به بازجوها ثابت کنم بزدلترین انسان‌های روی زمینند (چون بازجوها وقتی ما دست بسته و زیر چشم بند بودیم خیلی ابراز شجاعت می‌کردند) و دوم این که من تا شخص مخاطبم را نبینم نمی‌توانم حرف بزنم. من نشنیده بودم به جز حسین کس دیگری آن زمان این کار را انجام دهد.

من قبل از این که با او هم اتاق شوم مطلبی را راجع به او شنیده بودم که بعداً دوست داشتم با خودش در میان بگذارم و آن این بود که چرا حسین همیشه به بازجوها می‌گفته است: "می‌دانم ولی نمی‌گویم". در بازجویی زندانی در پی آن است که در کوتاه‌ترین مدت از زیر فشار شکنجه سر بلند بیرون بیاید و به همین دلیل منام در حال طرح دروغ‌هایی است که این راه را هر چه کوتاه‌تر کند. حال اگر کسی راه حسین را انتخاب کند در نتیجه شکنجه‌ی بیشتری

کانون نویسندگان ایران (در تبعید). در ارتباط با سالگرد کشتار زندانیان سیاسی اطلاعیه‌ای صادر کرده است که در زیر می‌آید:

یاد یاران گرامی باد

در سلولها باز و بازجوییها تکرار می‌شوند. اتهام معلوم است: دگراندیشی. و این خود کافیتست. همان به که متهم تیرباران شود. در این سرزمین جایی برای آن کس که با ما نیست و چون ما نمی‌اندیشد وجود ندارد. و چنین بود که در هفته‌ای از هفته‌های سال، در ده سال پیش، هزاران نفر از زندانیان سیاسی، به فرمان خمینی اعدام شدند. و اکنون ما مانده ایم با نعش هزاران عزیزی که با هر کدام خاطره‌ی عظیم ملتی پریر شده است. ذهن تاریخ کشور ما، سراسر انباشته از تنهای بی سر، سرهای بی چشم، دهنهای بی زبان، بدنهای بی دست و پا و شمع آجین و مثله شده است. یهودی آزاری، بهایی کشی، چپ ستیزی، و... خون و خون و خون و، و این دور کلمات همچنان تکرار می‌شود. در هر رژیم، در هر حکومتی و با هر حاکمی.

تا کدامین تاریخ باید شاهد چنین بریریتی باشیم و تا کدام زمان در بر همین پاشنه باید یچرخد؟ جلادان را پاسخی بر این پرسش نیست. جلادند و این خود بس. و اما ما را چه؟ چه می‌خواهیم؟ تا کدامین پله تاریخ، شکنجه و مرگ انسان دگراندیش را برمی‌تابیم؟ این به رای و اراده‌ی ما برمی‌گردد. اگر انسان باشیم و انسانیت را پاسدار، پس قادریم، می‌توانیم و باید فریاد در فریاد هم افکنیم. صدا در صدای هم اندازیم. مشت را متحد بالا ببریم و شعار را واحد تکرار کنیم:

— لغو حکم اعدام

— آزادی بی قید و شرط همه‌ی زندانیان سیاسی

و این حداقل خواست تمامی دگراندیشانی بود که جان در راه آرمان خود باختند. آرمانشان را پاس داریم و در دهمین سالگشت قتل عام زندانیان سیاسی، این خواست را به عنوان پیش شرط آزادی و دموکراسی، در مبارزه‌ای که هم اکنون در پهنه کشور ما جارست، همگانی کنیم. و چنین است که می‌توانیم یادشان را در ذهن تاریخ کشور خود جاودانه کنیم.

کانون نویسندگان ایران در تبعید خود را در کنار تمامی کسانی که این خواست را پذیرفته‌اند، احساس می‌کند و دست آنها را به گرمی در راه مبارزه‌ای که پیش روی داریم می‌فشارد و خود را با آنان همگام و همراه احساس می‌کند.

کانون نویسندگان ایران (در تبعید)
۲۵ آگوست ۱۹۹۸

اجلاس جهانی ضد سرمایه داری

۲۵۰ نماینده از کل جهان که بسیاری از سازمان های اجتماعی و برخوا گروه های سیاسی را نمایندگی می کردند در روزهای پایانی ماه فوریه در ژنو، نشست در ارتباط با "سازمان جهانی تجارت" (WTO) تشکیل دادند. هدف "کنفرانس جهانی خلق ها" بر این قرار داشت که پاسخی به روند نئولیبرالیزه کردن جهانی و بویژه نقش WTO در این پروسه ارائه دهند. در پایان ماه مه در ژنو ۵۰ مین سالگرد تشکیل نهاد کنترل تجارت جهانی (قبلا GATT) و امروزه WTO نامیده می شود) آغاز می گردد.

در طول این نشست کنفرانس های متعددی برگزار شد و طی ۴ روز اجلاس، بحث و تبادل نظر درباره وضعیت اجتماعی و اقتصادی بسیاری از کشورها که حاملین تجارب مبارزاتی مختلفی نیز بودند انجام گردید. برخی از سازمان های شرکت کننده در این اجلاس عبارت بودند از: اتحادیه کشاورزان کارماتاگا، اتحادیه کارگری ساندنیست، اتحادیه اجتماعی-اکولوژیک روسیه ی، جنبش دهقانی فیلیپین، جنبش بی زمینان برزیلی، جنبش مردم آگونی از نیجریه، اتحادیه های کارگری در بخش خدمات و چاپ از ژنو. این گردهمایی مورد حمایت بسیاری از سازمان ها در اسپانیا و ژنو نیز قرار گرفته بود.

اگرچه این نشست در ادامه سومین "اجلاس بین قاره ای علیه نئولیبرالیسم و در دفاع از انسانیت" که در اوت ۱۹۹۷ و ۱۹۹۶ در چیاپاس برگزار شده بود اما مضمون آن بسیار فراتر از دو کنفرانس قبلی بود. دیگر نه صرفا مسئله زاپاتیست ها بلکه جنبه های اجتماعی و گسترده تری را مدنظر قرار داده بود. کنفرانس مرزبندی خود را با سرمایه داران چه ملی و چه در عرصه بین المللی اعلام داشت و بر آترناتیو بودن نئولیبرالیسم مهر ابطال زد.

پیشنهادات بسیاری در اجلاس طرح گردید و سند نهایی کنفرانس بر مبارزات جاری علیه سرمایه داری و بویژه در جهان سوم تاکید داشت. نکته مثبت دیگر این اجلاس شکل ضدبوروکراتیک آن بود و یک روح مبارزه جویانه دموکراتیک و پلورالیستی در اجلاس حاکم بود. قرار اجلاس بعدی نیز در یکی از کشورهای آمریکای لاتین به تصویب رسید.

یکی از مسائلی که در اجلاس طرح شد این بود که آیا این اجلاسها، صرفا سازمان های

اجتماعی را در برمی گیرد؟ اگر این گونه است پس سازمان های سیاسی بدون استثنا دعوت نخواهند شد. و دعوت، مجموعه تشکل هایی را در بر خواهد گرفت که منشور این جمع را بپذیرند. این پیشنهاد مشخصا زمانی طرح شد که نماینده جبهه رهایی بخش زاپاتیست خواستار به رسمیت شناختن اهداف و سیاست های سازمان خود از سوی کنفرانس بود. دعوت از جنبش های اجتماعی جهان سوم، اروپا و دیگر کشورها نیز برای کنفرانس بعدی در دستور کار برگزارکنندگان آن قرار گرفت. تخلیص از نشریه آلمان زبان اینپرکور

اطلاعیه

لاجوردی ترور شد!

امروز اسداله لاجوردی، جلاذ معروف زندان اوین، در تهران به قتل رسید. روابط عمومی قوه قضائیه جمهوری اسلامی، ضمن تایید این خبر، اعلام داشت که لاجوردی "در حالی که در مغازه خود مشغول فعالیت بود، از سوی افراد مسلح مورد سو قصد قرار گرفت".

اسداله لاجوردی، یکی از مهره های اصلی رژیم در سرکوب نیروهای سیاسی بعد از انقلاب بود. او در مقام دادستانی انقلاب تهران، زندان اوین را به مهیب ترین مرکز شکنجه و کشتار تبدیل کرد و خود شخصا در شکنجه و اعدام هزاران نفر شرکت نمود و از هیچ دناستی در سرکوب فرزندان این آب و خاک فرو گذار ننمود. چهره کریمه او، آینه تمام نمای جمهوری اسلامی، در سال های سیاه سرکوب و ترور وحشیانه بعد از خرداد سال ۶۰ بود.

کینه و نفرت مردم از این چهره منفور رژیم، باعث شد که در آستانه جلوس رفسنجانی به تخت ریاست جمهوری، او را از زندان اوین برداشته، اما به ریاست زندان های کل کشور گماشتند و بعد از ده سال، بدنیال بر سر کار آمدن خاتمی، از ریاست زندان ها بسر کنار ساختند.

با مرگ لاجوردی، یکی از عوامل نفرت انگیز رژیم، که حفظ او، در هیچ موقعیت و مقامی حتی برای خود رژیم هم آسان نبود، از صحنه خارج شده است، اما مسئولین اصلی کشتار و شکنجه در جمهوری اسلامی، هم چنان بر سر جای خود باقی هستند و باید، در پیشگاه مردم پاسخگوی اعمال تنگین خود، در استقرار رژیم ترور و سرکوب باشند.

سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

۲۳ اوت ۱۹۹۸ ۱ شهریور ۱۳۷۷

با پشتیبانی خود از نفتگران از اخراج آنها جلوگیری کنیم

خبر رسیده حاکی از آن است که جمهوری اسلامی که از دو سال پیش با سپردن کار کارگران پروژه ای به پیمانکارانی که از کارمندان عالیرتبه و بازنشسته نفت می باشند، مقدمات اخراج این کارگران را فراهم کرده بود، اعلام داشته که می خواهد ۱۶۰۰ نفر از کارگران پروژه ای پالایشگاه نفت آبادان را اخراج کند. اینها کارگران ماهری هستند که اکثرا دارای هشت سال سابقه کار می باشند.

کارگران به اخراج خود اعتراض کردند که در نتیجه وزارت نفت هیتی را برای مذاکره با آنان به آبادان اعزام کرد. بنا به تصمیم این هیئت، در ازای پرداخت چند ماه حقوق، بیکارسازیها عملی خواهد شد. نفتگران پروژه ای اعلام داشته اند که حاضر به قبول پیشنهاد دولت نبوده و در این هفته با برگزاری اجتماعاتی، درخواست لغو تصمیم هیئت اعزامی از تهران را کرده اند.

جمهوری اسلامی که تاکنون از پذیرش مطالبات اصلی نفتگران به ویژه انعقاد پیمان جمعی سر باز زده است، به جای مذاکره با نمایندگان سراسری آنها، با نمایندگان واحدهای پراکنده به مذاکره پرداخته، همواره سعی کرده است تا با توسل به بهانه ها و حییل مختلف، در بین کارگران تفاق افکنده و مانع اتحاد و همبستگی آنها شود. حال نیز این حکومت می خواهد صدها تن از کارگران پروژه ای را اخراج کند. کارگران نفت که در دو سال اخیر درگیر مبارزه ای سخت و خونین با جمهوری اسلامی بوده اند، بایستی در مقابل این اخراجها و تعرضات ایستادگی کرده و مانع عملی شدن ترفندهای رژیم باشند. تعرض به هر بخشی از کارگران، تعرض به تمام کارگران است. تنها راه موثر جلوگیری از اجحافات رژیم، ایجاد تشکل مستقل کارگری و همبستگی تمام واحدهای شرکت نفت است. کارگران پروژه ای باید به استخدام دائمی درآیند، و این جز با حمایت فعال تمام کارگران ممکن نمی باشد. تمام کارگران از این خواست برحق جانبداری می کنند.

ما از تمام کارگران و انسائهای مبارز می خواهیم که با همبستگی خود با کارگران پروژه ای پالایشگاه آبادان از اخراج آنان جلوگیری کنند، از تمام اتحادیه ها و احزاب مترقی دنیا درخواست داریم که به پشتیبانی از نفتگران ایران برخاسته و رژیم جمهوری اسلامی را برای پذیرفتن تمام خواسته های آنان تحت فشار قرار دهند. از تمام رفقای خود می خواهیم که دفاع از مبارزات نفتگران ایران را در سربلوه فعالیت های خود قرار دهند. باید صدای نفتگران را به گوش همه کارگران جهان برسانیم.

مرگ بر رژیم ضد کارگری جمهوری اسلامی

حزب کمونیست ایران

سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

سازمان فدائیان (اقلیت)

سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

۷ شهریور ۱۳۷۷ - ۲۹ اوت ۱۹۹۸

صد و پنجاه سال پس از مانیفست کمونیست

در ۲۲ تا ۲۳ مارس ۱۹۹۸ در نیویورک (در کالج کامیونیتی در مانهاتان) پارتیزمین کنفرانس متفکران سوسیالیست برگزار گردید. در این کنفرانس حدود ۱۶۰۰ نفر شرکت کردند. کنفرانس ترکیبی بود از جلسات بحث هم زمان که در کلاس های درس و یا اتاق های کنفرانس کالج برگزار گردید. موضوع انتخاب شده برای این کنفرانس به دلیل تردیکی صد و پنجاهمین سالگرد مانیفست عبارت بود از "جهانی برای فتح: از مانیفست تا سازماندهی جدید برای تغییرات اجتماعی". کنفرانس با سخنرانی سمیرامین، دانیل سینگر، آلن وود، ایاز احمد، پل سوئیزی و هاری مگ داف تحت عنوان "صد و پنجاه سال پس از مانیفست کمونیست" برگزار گردید. نشریه "ماتلی ریویو" متن خلاصه شده و یا کامل برخی از این سخنرانی ها را در شماره ماه مه ۱۹۹۸ خود به چاپ رسانده است.

در پی گزارش ویژه ای که در شماره پیشین "اتحاد کار" راجع به برگزاری گردهمایی بزرگ یک صد و پنجاهمین سالگرد "مانیفست" در فرانسه درج گردید، در این شماره نیز ترجمه سخنرانی های "پل سوئیزی" و "هاری مگ داف" سردیران نشریه "ماتلی ریویو"، به نقل از همان شماره مه ۹۸ این نشریه، از نظر خوانندگان می گذرد. در شماره های آتی نیز تلاش خواهیم کرد که ترجمه مقالاتی در همین زمینه را عرضه کنیم.

مانیفست کمونیست در شرایط حاضر

نوشته: پل سوئیزی.
ترجمه: مهرنوش کیان
من مانیفست کمونیست را بارها و بارها خوانده ام اما هیچ گاه برای من تازگی اش را از دست نمی دهد. خواندن مجدد آن همیشه ارزش دارد. به همین دلیل فکر کردم در تدارک برای این میزگرد بهتر است بار دیگر آن را بخوانم و این بار با توجه

خاص به شناخت ها و نحوه ی بیانی که بخصوص به مسائلی که ما امروزه، در آستانه آغاز قرن بیست و یکم، با آن روبرو هستیم، مربوط می شود. نتیجه این بازخوانی را تحت سه عنوان خلاصه می کنم: ۱- بحران های سرمایه داری ۲- ما به کجا می رویم؟ و ۳- برای دستیابی به چه چیزی باید تلاش کنیم؟

بحران های سرمایه داری

سال ۱۸۴۸، سال نگارش مانیفست کمونیست، سال بحران در اروپا بود، سال ۱۹۸۸ سال بحران برای اقتصاد سرمایه داری کاملاً جهانی شده ی امروزی است. آن چه مارکس و انگلس درباره ی "بحران های تجاری که به دلیل تکرار پرودیک، حیات کلیت جامعه بورژوازی را محک می زنند، و هر بار نیز تهدیدآمیزتر" (مانیفست کمونیست، ماتلی ریویو پارس، ۱۹۹۸) گفته اند دقیقاً امروزه نیز مناسب و بجاست. امروزه این گفته را شاید بهتر باشد این گونه بیان کنیم. "حماسه ی بازتولید وسایل تولید." اقتصاد بورژوازی هنوز هم این را نفهمیده و احتمالاً هیچ گاه نخواهد فهمید.

ما به کجا می رویم؟

مارکس و انگلس هر دو انقلابیونی متعهد بوده و قاطعانه بر این باور بودند که تضادها درونی و مانای سرمایه داری، مبارزه ی انقلابی رویه رشد و نهایتاً موفقی را بوجود خواهد آورد که سیستم را از میان برداشته و به جای آن سیستمی انسانی تر و منطقی تر قرار خواهد داد. اما، آیا تحلیل آنان جایی برای نتیجه تاریخی متفاوتی می گذارد و یا آن را به طور ضمنی بیان می کنند؟ من فکر می کنم پاسخ صریحاً مثبت است. در همان صفحات اول مانیفست و در واقع در صفحه اول از بخش اول تحت عنوان "بورژوازی و پرولتاریا" در پاراگرافی که بسیار نقل قول شده است می خوانیم:

"تاریخ تمامی جوامعی که تاکنون وجود داشته اند، تاریخ مبارزه ی طبقاتی است. مرد آزاد و برده، اشراف زاده و مردم عامی، لرد و سرفه، صاحب کار و کارگر ماهر، در یک کلام ستمگر و ستمنیده، همواره در برابر یکدیگر ایستاده اند و مداوماً، گاه پنهان و گاه آشکار با یکدیگر مبارزه کرده اند، مبارزه ای که هر بار یا به بازسازی انقلابی کلیت یک جامعه و یا به نابودی عامه ی طبقات متخاصم انجامیده است."

درباره ی "نابودی عامه ی طبقات متخاصم" در مانیفست چیز بیشتری گفته نشده است. به احتمال قوی به این دلیل که مارکس و انگلس این امر را نتیجه ی محتمل مبارزه ی طبقاتی در سرمایه داری نمی دانستند. اما اگر ما امروزه به دور و بر خود نگاه کنیم- و میزان تخریب و نادیده گرفتن بنیادهای طبیعی یک اقتصاد پایدار از جانب سرمایه داری را در نظر بگیریم- مطمئناً باید مجدداً به "نابودی عمومی طبقات متخاصم" به

عنوان چشم اندازی واقع بینانه در آینده ی نزدیک تاریخی بازگردیم.

برای دست یافتن به چه چیزی باید تلاش کنیم؟

ما باید به خلق های جهان واقعیت سرمایه داری را بفهمانیم. یعنی نشان دهیم که سرمایه داری برخلاف آن چه ایندولوگ های بورژوازی می خواهند به ما بیاوراند "انتهای تاریخ" نیست بلکه ادامه ی حیات آن می تواند واقعا انتهای تاریخ را بسازد آورد. مانیفست در این ارتباط کمکی ارائه می کند؟ شاید، اگر آن را دقیقاً بخوانیم و خلاقانه تفسیر نماییم. در پاراگرافی که بسیار نادیده گرفته شده است، مارکس و انگلس موضوع جدیسی را در تحلیل خود مطرح می نمایند:

"نهایتاً، هنگامی که مبارزه ی طبقاتی به ساعات تعیین کننده ی خود نزدیک می شود، روند اضمحلال از درون طبقه ی حاکم، در واقع در درون تمامی طیف جامعه ی قدیم، ماهیتی چنان خشن و غضبناک به خود می گیرد که بخش کوچکی از طبقه ی حاکم با جدا شدن از این طبقه خود را دستخوش حوادث ساخته و به طبقه انقلابی که آینده را در دستان خود دارد می پیوندد. بنابراین درست همان طور که، در زمان های قدیم، بخشی از اشرافیت به بورژوازی پیوست، امروزه نیز بخشی از بورژوازی به پرولتاریا می پیوندد، بخصوص بخشی از ایندولوگ های بورژوازی که خود را به سطح درک ثوریک حرکت تاریخی به طور کلی ارتقا داده اند."

هم اکنون بخش بزرگی از جامعه ی دانشمندان جهان کاملاً به جدیت خطر زیست محیطی که کره ی زمین را تهدید می کند پی برده اند، اما آن چه که اکثریت در نیافته اند این است که علت این تهدید خود سرمایه داری است. اقتصاد بورژوازی سعی دارد این حقیقت را نفی و یا پنهان سازد. جای تعجب نیست. اگر اکثریت این امر را دریافته بودند، ماهیت واقعی سرمایه داری به زودی شناخته می شد: دشمن مهلک نسل بشر و دیگر اشکال زندگی در روی کره زمین. در این شرایط وظیفه ی ما صرفاً کمک به اکولوژیست ها برای رساندن پیام خود به دیگران، علیرغم اهمیت این امر، نیست. بلکه باید خود اکولوژیست ها و عامه مردم را درباره ی حقیقت سرمایه داری و این که سرمایه داری باید جای خود را به سیستم اجتماعی بدهد که بالاترین و اولین اولویت را به توان حیات بخشی کره زمین می دهد، متقاعد سازیم. با آشکار شدن هر چه بیشتر عواقب مرگ آور سرمایه داری، تعداد بیشتری از مردم، شامل "ایندولوگ های بورژوازی که خود را به سطح درک حرکت تاریخی به طور کلی ارتقا داده اند" در می یابند که چه باید کرد، اگر می خواهیم نسل بشر اصولاً آینده ای داشته باشد. وظیفه ی ما این است که تحقق این امر را در کوتاه ترین زمان ممکن، کسب نماییم.

یادداشتی بر مانیفست کمونیست

نوشته: هاری مگ داف
ترجمه: مهروش کیان

می توان گفت که نقل مداوم پاراگراف زیر از مانیفست کمونیست این روزها نشانه ای است از گسترش جهانی سرمایه داری:

"تمامی صنایع ملی قدیمی نابود شده اند یا در حال نابودی اند. این صنایع توسط صنایع نوینی که ظهورشان میل به مسئله مرگ و زندگی برای تمامی ملت ها می گردد، صنایعی که دیگر از مواد اولیه محلی استفاده نکرده بلکه مواد اولیه را از دورترین نقاط حمل می کنند، صنایعی که تولیداتشان را نه تنها در جوامع محلی بلکه در چهارگوشه جهان مصرف می کنند، جایگزین می گردند. به جای خواسته های قدیمی که توسط تولیدات ملی برآورده می شد، خواسته های جدیدی مطرح می گردند که برای برآورده شدنشان باید از محصولات تولیدی کشورهای دور دست استفاده کرد. ملل مختلف در دنیا به یکدیگر وابسته اند... تمامی ملل، از ترس از میان رفتن (مجبور می شوند) روش تولید بورژوازی را برگزینند و این گزینش و ادارشان می سازد تا آن چه را که از نظر بورژوازی تمدن خوانده می شود به درونی ترین نقاط جامعه وارد کنند، یعنی خود تبدیل به بورژوازی شوند. در یک کلام، دنیایی را به وجود می آورد که همانند و همشکل خودش باشد."

مسلماً تاریخ ۵۰ ساله ی گذشته به وضوح نشان داده که روند توصیف شده در ۱۵۰ سال پیش هم چنان ادامه دارد. اما یک ویژگی درونی رسوخ سرمایه داری که همین جا توصیف شده وجود دارد که در مانیفست مطرح نشده است. سرمایه داری، به دلیل ماهیت فطری خود، با انباشت و گسترش جغرافیایی به حیات خود ادامه می دهد اما این کار را کاملاً ناعادلانه انجام می دهد. اگر چه در اقتصاد هیچ چیز تابع قوانین خشک ریاضی نیست، گرایشات قابل توجهی که توسط سرچشمه های درونی سرمایه داری به وجود آمده اند، وجود دارند. یکی از نمونه های برجسته ی این گرایشات وسیع تر شدن مشخص و واضح فاصله ی میان تعداد انگشت شمار ملل ثروتمند و بقیه ی جهان است. جهانی شدن پرشتاب امروزی این قطبی شدن را به وضوح نشان می دهد.

یک بررسی اخیراً انجام شده درباره ی توزیع درآمد در دنیا از ۱۹۶۵ تا ۱۹۹۰، که خلاصه آن در جدول زیر آمده است، نشان می دهد که امروزه ۲۰ درصد جمعیت دنیا در کشورهای زندگی می کنند که بیش از ۸۳ درصد تولیدات کالاها و خدمات ارائه شده در دنیا را تولید و مصرف می کند (سهم

۱۰ درصد اول جهان به ۵۶ درصد می رسد) در حالی که سهم ۲۰ درصد از فقیرترین مردم دنیا در تولیدات جهانی ۱/۴ درصد است. حال نگاه کنید به تفاوت روندهای توزیع درآمد میان ۲۰ درصد از پول دارترین کشورها و بقیه دنیا، سهم درآمد جهانی در هر کدام از ۴ گروه از کشورها با پایین ترین سطح درآمد آهسته آهسته از ۱۹۶۵ تا ۱۹۹۰ سیری تریلی را طی کرده است. بالعکس سهم ۲۰ درصد از ثروتمندترین ها مداوماً رشد کرده و از ۷۰ به ۸۳ درصد رسیده است. و این همه هنگامی رخ داده، حداقل بیشترین بخش آن، که کشورهای ثروتمند در رکود به سر می بردند و جریان سرمایه هم چنان از کشورهای ثروتمند به سوی کشورهای فقیر با پیش فرض توسعه صنایع جدید و گسترش خدمات مالی و دیگر خدمات، سرازیر بوده است. (بررسی اطلاعات در دسترس در گزارشات بانک جهانی در سال های اخیر نیز نشان می دهد که قطبی شدن هم چنان با تمام قوا در دهه ی ۱۹۹۰ در جریان است.)

بلین ترتیب در پایان قرن ها توسعه ی سرمایه داری وضعیت این گونه است: ۶۰ درصد مردم دنیا از ۵/۳ درصد تولیدات و درآمد جهانی برخوردارند در حالی که بیش از ۸۳ درصد (به ستون آخر جدول نگاه کنید) در دست ۲۰ درصد از ثروتمندان جهان است.

تقسیم درآمد جهان ۱۹۹۰-۱۹۶۵
درصد درآمد کل جهان

۱۹۹۰	۱۹۸۰	۱۹۷۰	۱۹۶۵
۲۰ درصد فقیرترین	۲/۳	۲/۲	۲/۳
۲۰ درصد دوم	۲/۸	۲/۸	۲/۸
۲۰ درصد سوم	۴/۲	۳/۹	۳/۵
۲۰ درصد چهارم	۲۱/۲	۲۱/۳	۱۸/۳
۲۰ درصد ثروتمندترین	۶۹/۲	۷۰/۵	۷۵/۴

منبع: روبرتو پاتریسیو کورتیزونچ و تیموتی پاتریک موران، "روندهای توزیع درآمد در اقتصاد جهانی، ۱۹۹۲-۱۹۶۵"، ژورنال آمریکایی جامعه شناسی، جلد ۱۰۲، شماره ۴، ژانویه ۱۹۹۷.

جمله دیگری از مانیفست که مربوط می گردد به همین مسئله و بارها و بارها نیز نقل شده است، می گوید: "بورژوازی، در طول حاکمیت تقریباً صدساله اش، در مقایسه با جمیع نسل های قبل از خود بزرگترین و انبوه ترین نیروهای تولیدی را بوجود آورده است." مانند بسیاری دیگر از مطالب مانیفست بر این نکته نیز پس از گذشت ۱۵۰ سال هم چنان می توان تاکید نمود. و باز هم باید بر عدم توزیع یکسان نیروهای تولیدی از منطقه ای به منطقه دیگر واقف گردیم. از یک طرف شاهد معجزات علم الکترونیک هستیم و از طرف دیگر بر اساس آخرین گزارش توسعه انسانی "سازمان ملل، بیش از یک میلیارد نفر از مردم در جهان از آب

آشامیدنی مناسب برخوردار نیستند. فهرست نیروهای تولیدی بکار گرفته شده و اضافی، اما مورد نیاز برای پاسخ گویی به نیازهای اولیه ی ۸۰ درصد مردم جهان، فهرستی طولانی و شرم آور است.

امروزه در میان رادیکال ها درباره ی نیاز به یک ینش سوسیالیستی بسیار صحبت می شود. اکثر، این ینش شدیداً تحت تاثیر دستاوردهای مادی ملل سرمایه داری ثروتمند و استانداردهای زندگی بخش هایی که از برتری برخوردارند می باشد. با این حال با توجه به چگونگی گسترش سرمایه داری در دنیا و در میان ملل بسیار پیشرفته دنیا ضروریست که این ینش از سوسیالیسم بر تحولی اجتماعی متمرکز گردد که اولین و مهمترین اولویت را به برآورده ساختن و اولویت بخشیدن به نیازهای اولیه ی انسانی فقیرترین، ستمدیده ترین و محروم ترین اقشار اختصاص می دهد.

راهپیمایی و کارناوال اعتراضی در حمایت از پناهجویان

ونکوور - کانادا

روز دوشنبه ۱۰ اوت ۱۹۹۸ دعوت کمیته مشترک دفاع از پناهندگان ایرانی که به ابتکار انجمن مهاجرین و پناهندگان ایرانی و سازمان پناهندگان ایرانی تشکیل گردیده است، راهپیمایی و کارناوال اعتراضی در مرکز شهر ونکوور بر پا گردید. در این حرکت اعتراضی بیش از ۸۰۰ نفر از ایرانیان، سازمان های سیاسی، نمایندگان سازمان های مدافع حقوق بشر از جمله موریس کاپیتورن نماینده حقوق بشر در امور ایران شرکت داشتند.

در این راهپیمایی شعارها و پلاکارت هایی در محکومیت جمهوری اسلامی، دفاع از حقوق بشر و حقوق پناهندگان حمل می شد و در طول برنامه موسیقی های محلی ایرانی از بلندگو پخش می شد. اجرای تئاتر و رقص های محلی از بخش های دیگر برنامه بود. هم چنین نمایندگان سازمان های پناهندگی، نماینده وکلای کانادا و ... سخنانی در رابطه با حقوق پناهندگان ایراد نمودند.

لازم به توضیح است در حال حاضر ۵۰۰ پناهنده ایرانی که از طرف اداره مهاجرات کانادا جواب ردی گرفته اند در معرض خطر اخراج به ایران قرار دارند. ضمناً در فاصله چند ماه گذشته تعدادی پناهنده به ایران اخراج و ۲ پناهنده دیگر خودکشی نموده اند.

در همین رابطه کمیته اتحادعمل برای دموکراسی متشکل از حزب دمکرات کردستان ایران- سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران- سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) با صدور اطلاعیه ای حمایت خود را از این راهپیمایی اعتراضی اعلام داشت. در بخش هایی از اطلاعیه آمده است:

"ما ضمن حمایت از این اقدام انسانی، از عموماً ایرانیان آزادیخواه ساکن ونکوور می خواهیم که در راستای دفاع از مبنای حقوق بشر و از جمله حق پناهندگی و نیز تداوم مبارزه با رژیم استبدادی حاکم بر کشورمان و جلوگیری از بند و بست کشورهای غربی و از جمله کانادا با این رژیم جنایت کار، به طور گسترده در راهپیمایی این کمیته مشترک شرکت فعال نمایند."

اندونزی: سازماندهی مبارزات توده ای برای دموکراسی واقعی

مصاحبه با یکی از رهبران
"حزب دموکراتیک مردم"

شماره ۱۰۰ "مازلیین" یکی از سوسیالیست های فعال در اندونزی و از بینندگان و عضو کمیته رهبری یک جریانی دموکراتیک رادیکال یعنی "حزب دموکراتیک مردم" (PRD) می باشد. وی از رهبران اصلی در طی سال های دهه ی ۸۰ و اوایل دهه ی ۹۰ که PRD هنوز شکل حزب به خود نگرفته بود، است. در طی این سال ها، مدتی را در فیلیپین و استرالیا به سر برده و در زمینه اشکال مبارزات رادیکال سیاسی تجارسی اندوخته است. او اکنون یکی از اعضای هیئت تحریریه نشریه، Link نیز می باشد.

مصاحبه ی زیر بنا بر وی به عنوان یکی از اعضای مرکزیت "حزب دموکراتیک مردم" PRD انجام شده است، حزبی که فعالیتش در حال حاضر در اندونزی ممنوع می باشد.

PRD یکی از نیروهای اصلی در مبارزات مردمی بر علیه دیکتاتوری سوهارتو بوده و هم اکنون ۱۵ نفر از مرکزیت حزب در زندان به سر می برند. در میان این عده کسانی چون "بودیمان سوجات میکو" دبیرکل حزب و "دنیاساری"، رهبر سابق اتحادیه کارگری وابسته به PRD یعنی "مرکز هماهنگی مبارزات کارگری" اندونزی، دیده می شوند. لازم به یادآوری است که این مصاحبه پیش از تحولات اخیر این کشور که منجر به برکناری سوهارتو شد، صورت گرفته است.

سوال: مهمترین درس هایی که از انتخابات مه ۱۹۹۷ می توان گرفت کدامند؟

جواب: بهتر است به گذشته بازگشته و به دلایل اصلی که حزب ما برای شرکت در انتخابات داشت و همچنین به قوانین سیاسی سرکویگرانه ۱۹۸۵ و نقش نیروهای نظامی در سیاست (که - DWI - FUNGSI خوانده می شود) نگاهی بیاندازیم (۱).

یکی از طرق سنجش انقلاب دموکراتیک این است که ببینیم آیا توده ها توانسته اند حق شرکت در انتخابات یعنی حق رای بدست آورند یا نه. اگر از این زاویه با موضوع برخورد کنیم، هر کودکی در

اندونزی می داند که اندونزی یک جامعه ی مدرن نیست. اگرچه ایده ی حق رای عمومی از دوران استعمار در میان اپوزیسیون شناخته شده بود اما در

زندگی سیاسی روزمره ی مردم جایی واقعی ندارد. درست است که در ۱۹۵۵، دورانی که از آن به عنوان لیبرال دموکراسی یاد می کنند، ما از چنین حقوقی برخوردار بودیم اما بعداً دولت و نیروهای نظامی و حتی با سکوت و رضایت حزب کمونیست اندونزی این حقوق از مردم گرفته شد.

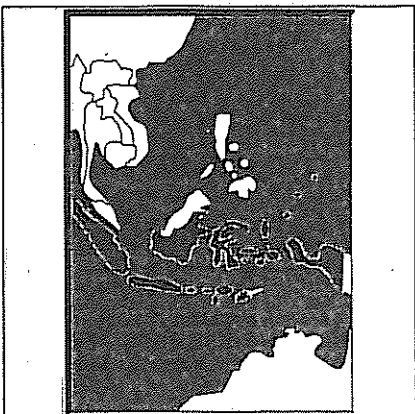
حزب ما باور دارد که صرفاً یک دموکراسی پایدار و مداوم می تواند اساس مبارزات آتی طبقه کارگر را فراهم کرده و راه را برای آن هموار گرداند. تصور توسعه و گسترش مبارزات طبقه ی کارگر بدون وجود دموکراسی خیالی باطل است. ویژگی ناکامل انقلاب دموکراتیک چالشی را در برابر حزب پیشرو مطرح می نماید و آن عبارت است از آگاه سازی مردم از حقوقی که در یک جامعه ی مدرن به کار گرفته می شوند: دموکراسی موثر و پایدار، بسیج توده ها، یعنی تمامی توده ها و نه فقط طبقه ی کارگر را برای گرفتن این حقوق مدنظر قرار می دهد.

تلاش برای دستیابی به این هدف باید برنامه ی تمامی اپوزیسیون در اندونزی منجمده نیروهای چپ باشد. البته ما می دانیم که راه حل واقعی در مبارزه ی طبقاتی است و ما از حق خود برای دنبال کردن چنین مبارزه ای دفاع می کنیم. این امر به معنای دفاع از استقلال سیاسی حزب است و ما این امر را از هر طریق که لازم بدانیم انجام خواهیم داد.

بدست آوردن حق رای عمومی و لغو پنج قانون سیاسی سرکویگرانه به ما کمک می کند تا آسان تر یا مردم دربارۀ ی انقلاب واقعی و مراحل آن صحبت کنیم. ما خواهیم توانست حزبی علنی تشکیل داده، در انتخابات شرکت کرده و به طور قانونی توده ها را بسیج نماییم. شاید این برنامه برای مبارزه با یک دیکتاتوری که از حمایت نیروهای نظامی برخوردار است ساده انگارانه به نظر آید. اما حتی اگر این برنامه ساده باشد با احساسات واقعی - من بر آگاهی واقعی تاکید می کنم - و ایده آل های توده ها در مقطع فعلی همراه است. هم چنین ما کاملاً آگاه هستیم که چنین برنامه ای نیازمند تعهد کامل، آمادگی برای فداکاری و مبارزه جوی سرسختانه ای است. مقابله با دیکتاتوری طبقه ی حاکم امروزی، نیرویی که دیگر نمی تواند عوام فریبی نماید و روز به روز ماهیت اصلی آن (تحمیل به زور سرنیزه)

آشکارتر می گردد، واقعا مسئله "دموکراسی یا مرگ" است (۲)

در برابر این مبارزه جویی هیچ آلترناتیو دیگری وجود ندارد. میانه روها و طرفداران سیاست های گام به گام در اپوزیسیون اندونزی به خصوص از ۱۹۷۸ و یا شاید از ۱۹۸۳ به بعد، با ناکام شدن "عریضه ۵۰ نفره"، توانسته اند هیچ گونه رفومی را پیش ببرند. استراتژی میانه روها و طرفداران سیاست های گام به گام که خواهان تغییر از بالا بوده اند توانسته به مردم آموزش سیاسی داده و حمایت آنان را به خود جلب نماید.



و اما PRD پس از یک دوره فعالیت نیمه علنی و مبارزه برای بالا بردن سطح آگاهی عمومی مردم و رایج ساختن فعالیت های مدرن سیاسی (تظاهرات، اعتصابات، اجتماعات عمومی، راه پیمایی ها و پخش اعلامیه) تصمیم گرفت در جهت ایجاد ترکیبی از مبارزات قانونی، نیمه قانونی و غیرقانونی برای تشکیل و اعلام موجودیت حزب به عنوان بخشی از برنامه ای مشخص با هدف به دست آوردن حق رای عمومی حرکت نماید. علاوه بر آن با توجه به ریسک موجود در این حرکت (از جمله خطر نابودی کامل حزب) و هم چنین برای حمایت از حقوق دموکراتیک دیگر گروه های طرفدار دموکراسی سعی کردیم که وحدت با بقیه نیروهای طیف سیاسی را بر اساس پلاتفرم دموکراتیزه کردن جامعه و سرنگونی رژیم "نظم نوین" سوهارتو وسعت بخشیم.

مهمترین نیرویی که می بایست در این وحدت گنجانده می شد "حزب دموکراتیک اندونزی" (PDI) بود. (۳) ممکن است برخی مردم، با منطبق صوری شان، به انتظار ما از حزبی قانونی مثل PDI برای سپردن تعهد نسبت به پلاتفرم دموکراسی پایدار، بختند. یکنار این قدر بختند که خسته شوند. PDI برخلاف دیگر گروه های اپوزیسیون توده وسیعی را به دنبال خود دارد که توسط رژیم سرکوب می شوند اما هیرارشی PDI از این نیروهای مردمی بهره نمی گیرد و این امر بسیار خطرناک است. دقیقاً به همین دلیل است که حزب ما از PDI حمایتی تقادانه کرده و مستقیماً به اعضای ساده ی آن برنامه ای برای بدست آوردن دموکراسی تمام عیار را ارائه می نماید. این روش ما برای بردن پیام سیاسی خود به میان مردم است یعنی از طریق شکستن سد ناآگاهی ها و ارائه نظری جدید به آنان. یک حزب پیشرو دیگر چه نقشی می تواند ایفا کند؟ در ضمن هنگامی که طرفداران PDI یعنی اقشار نیمه پرولتاریا و خرده بورژوازی به حرکت درآمده و هم اکنون در خیابان ها حضور دارند کار ما بسیار عاجل تر می گردد.

در این جا باید اشاره کنم که بسیج مردم در مناطق فقیرنشین شهری برای ما از زمانی که PRD با PDI همکاری می کند بسیار آسان تر شده است.

بسیاری از مردم در این نواحی عضو PDI هستند و بدین ترتیب ما در حال حاضر با آنان ارتباط نزدیک تری داریم. ما موفق شدیم از طریق بسیاری از تماس هایی که بدین ترتیب ایجاد شده است عواملی برای پخش اعلامیه ها و روزنامه های حزب بسیج نمایم یعنی این تماس ها بعدها تبدیل به عوامل بسیج برای حزب شده اند. این نیروها معمولا خانواده و اطرافیان خود را نیز به این کار جلب می کنند و بدین ترتیب مجموعه ی عوامل بسیج کننده روز به روز در حال افزایش است.

جنبه دیگر این سوال به تعهد ما به این ایده که طبقه کارگر نیروی اصلی در توسعه و تکامل تاریخی در دوران کنونی است باز می گردد. طبقه کارگر برای درک این مسئله که این طبقه باید در برابر هر نوع ستم بدون توجه به این که چه طبقه ای، بخشی یا ملیتی تحت این ستم قرار دارد بایستد بایستی آموزش ببیند. این مسئله نیز با توجه به این که اکثریت طبقه کارگر اندونزیایی عمدتا با مسائلی چون دستمزدها و شرایط کار درگیر است امری ضروری است.

هم چنین ما کاملا به این امر واقفیم که حمایت توده ها از PDI به هیچ وجه به معنای حمایت واقعا آگاهانه از "مگاواتی" (مگاواتی سوکارتو پوتری، دختر احمدسوکارتو رهبر فقید اندونزی) و یا برنامه هایی که ممکن است او ارائه کند، نیست. آن چه واقعی است بیان نارضایتی است که برگرد "مگاواتی" به عنوان سمبل و در حول PDI، به عنوان تنها محل قانونی مخالفت در دسترس توده ها، متمرکز شده است. و این رهبری سیاسی تخیلگان PDI بوده است که گسترش و توسعه واقعی آگاهی ضددیکتاتوری توده ها را در سطح سیاسی در خور آن، تقویت نکرده است.

همان طور که انتظار داشتیم ابتکار ما به همراه دیگر گروه ها، در تشکیل "کمیته مستقل نظارت بر انتخابات" و "مجمع مردم اندونزی" به عنوان سازماندهی حمایت وسیع تر از PDI از چنان حمایت مردمی برخوردار شد که رژیم را به وحشت انداخت. دستگیری فعالین ما در اغلب شهرهای مهم مثل ملان، لامپونگ، جاکارتا، یوگاک، تانگ رانگ، بکاسی، بانئونگ، سولو، یوگیاکارتا، سرانگ، پوروکرتو، سورابایا، مالانگ، ونادو، پالو اوپونگ باندانگ، اعضای حزب و مردم را به مقاومت هر چه بیشتر ترغیب کرده است. در عین حال این دستگیری ها به ما نشان داد که خط مشی و تاکتیک های ما صحیح بوده است. مردم داشتند برنامه ای را پیدا می کردند که نیازهای آنان را برآورده می ساخت و با آگاهی ضددیکتاتوری آنان همراه بود. مردم دسته دسته و حتی گروه هایی که رقیب حزب ما هستند، برای پیشبرد خواست های مطرح شده از طرف ما تلاش می کنند. ما این کار را آهسته آهسته از اواسط دهه ی ۸۰ آغاز کرده بودیم پس جای تعجب نبود که فضای دموکراتیکی که ما به تدریج باز کرده بودیم توسط ده ها هزار نفر که بدنبال حمله ی نیروهای نظامی به ستاد

فرماندهی PDI در ۲۷ ژوئیه ۱۹۹۶ بسیج شده بودند، بر شود.

موضوع گیری ای که ما در رابطه با "حزب توسعه ی متحد" (PPP) در طی انتخابات ماه مه ۱۹۹۷ انجام دادیم نیز بر اساس این نوع تحلیل صورت گرفت. هر چه بیشتر فوریت خواست توده ها برای یافتن محمل و فضایی برای ورود به مبارزه ی سیاسی را در می یافتیم، بیشتر متوجه می شدیم که اکثریت توده های فعال از انتخابات ماه مه استفاده خواهند کرد حتی اگر مستقیما عضو یا حمایت گر PPP نباشند (این حزب تنها حزبی است که تصور نمی رود به طور کامل آلت دست دولت باشد). انتخابات تنها محمل در دسترس و فرصت موجود برای توده ها برای آغاز مبارزه ی تهاجمی بود. گاهی اوقات برخی از اعضا به شوخی می گویند که توده ها بیشتر از آن چه ما درک می کنیم لنینیست هستند!

با این همه در جریان انتخابات دیدیم که اغلب شرکت کنندگان رادیکال و مبارزه جو بیشتر از میان طبقات نیمه پرولتاریا و خرده بورژوازی شهری که در نواحی فقیرنشین شهرها زندگی می کنند بودند تا از مناطق تحت کنترل PPP. حتی اعضا و حامیان PDI با شعار "مگا-ستاره" خود به حمایت از PPP برخاستند. ("مگا" اشاره به مگاواتی. و "ستاره" علامت حزب PPP است) در حالی که ارتش کنترل شدیدی برقرار کرده بود (به خاطر ییاورید که آنان در سال ۱۹۶۵ چه کارهایی می توانستند انجام دهند) حدود ۶۰۰ هزار اعلامیه حاوی خواسته ها و ایده های مان درباره ی مقاومت را پخش کردیم و مردم با شور و شوق فراوان اعلامیه ها را می خواندند. حتی یک اعلامیه نیز به زمین نیفتاده بود. بسیاری از زنان خانه دار اعلامیه ها را گرفته و آن را باز تکثیر می کردند. مردم در پاسخ شعار ما "مگا، ستاره، مردم"، فریاد "سیل مردم در حرکت است" را سر می دادند.

مردم با تمام توان خود برای برداشتن موانعی که ارتش در میان مناطق مختلف گذاشته بود اقدام کردند. آن ها می دانستند و ما نیز در اعلامیه های خود گفته بودیم که اگر این موانع برداشته شوند و سیل مردم نواحی جاکارتا-بوگور-تانگ رانگ به یکدیگر پیوندند آن وقت چه کارها که می توانیم با نیروی جمعی انجام دهیم.

اکثر وسایل ارتباط جمعی خواست های مندرج در اعلامیه های ما را مطرح ساختند. ما از این که مقاد اعلامیه های ما به درون وسایل ارتباط جمعی تحت کنترل رژیم نفوذ کرده بسیار متعجب شدیم. اما بعد متوجه شدیم که خود رژیم با بوجود آوردن فضایی برای وسایل ارتباط جمعی می خواسته حرکت بر ضد شعارهای ما را سازمان دهد.

همان طور که قبلا نیز گفته پخش اعلامیه ها در شرایط خطرناکی صورت گرفت. اما برای تمرین نظم در کار عملی، در تلاش برای ارائه برنامه هایمان تجربه بسیار خوبی بود. هیچ گاه چهره ی رقتی ما این قدر شاداب و پر از خنده نبود. درست هنگامی که توده ها برای پیوستن به یک جریان و ساختار

مقاومت آماده بودند ما نیز توانستیم این ساختار را گسترش داده و چگونگی آن را به معرض امتحان بگذاریم. این ساختار عبارت بود از: یک سیستم تبلیغی-تهییجی، سیستمی برای بسیج که شامل تعیین راه هایی برای اعزام رقا به مناطق "حساس" می گردید، سیستم عملیاتی، سیستم ارتباطی و پیک ها، سیستمی برای پخش اعلامیه ها و دیگر نوشته ها، سیستمی برای فعالین و ساختارهایی که در مناطق مختلف پایه گذاری شده بودند (برای گسترش حضورمان به طور پیوسته در مناطقی خاص).

حال با توجه به موفقیت این ساختار ما در نظر داریم آن را دایمی نمایم. شاید ساختارهای عملی که پایه گذاری کرده ایم بعدها بتواند به صورت اسکلت بندی یک اکثریت یعنی سازمان های اجرایی مردمی عمل نماید.

سوال: آیا نارضایتی عمومی پس از انتخابات هم چنان ادامه دارد؟

جواب: از زمان انتخابات به بعد مردم دریافته اند که چگونه مسائل خود را حل کنند. تفرق از سمبل های قدرت افزایش یافته و تبدیل به حملات و تخریب مقرهای پلیس، دفاتر دولتی در روستاها و دفاتر اجرایی دولتی در مناطق شده است. در جاکارتا و دیگر نقاط در رد نتایج انتخابات تظاهرات گسترده ای صورت گرفته و در میان طبقات متوسط و اپوزیسیون دربار ی یک انتخابات عادلانه و جایگزینی رئیس جمهوری بحث های بیشتری صورت می گیرد. این همه نشان می دهد که مردم برای یک انقلاب دموکراتیک آماده اند. اما در مقابل، به جز PRD، اپوزیسیون دموکراتیکی که بتوانند به چنین مبارزه جویی در حال افزایش و رادیکالیسم پاسخ دهند وجود ندارد چرا که خود همین رادیکالیسم و مبارزه جویی برای گروه های دیگر ترسناک است.

سوال: قزای شهرنشین چه کسانی هستند و متشا مبارزه جویی آنان در چیست؟

جواب: آن چه ما قزای شهرنشین می خوانیم تشکیل شده است از بیکاران، لومپن پرولتاریا (جیب برها، دزدان، شیادان، همه کسانی که در صنعت سکس مشغول کار هستند، فروشندگان مواد مخدر، کسانی که بر کامیون های حامل بار پریده و هر چه می توانند می دزدند) و هم چنین دست فروشان، کارمندان دولتی و بخش خصوصی. در شمال جاکارتا این طبقه شامل کارگران کارخانه ها، پادوهای مغازه ها و سوپرمارکت ها و کارکنان فروشگاه ها (که بیشتر زن هستند)، کارگران ساده، رانندگان وسایل نقلیه عمومی، دکه داران کنار خیابان و غیره می گردد. اکثر این افراد در مناطقی به نام "کامپونگ" ("دهکده"هایی در درون محدوده ی شهر) زندگی می کنند. کوهی از آشغال همه جا دیده می شود، سیستم آب رسانی و فاضلاب وجود ندارد، پشه و مگس و سایر حشرات بیباد می کنند، اتاق ها چنان کوچکند که مردم مثال ساردین در کنار یکدیگر می خوابند و همگی مجبور به استفاده و شتشو در توالت های عمومی هستند که باید برای

برابر مجلس ملی، مجلس محلی، دفتر شهردار یا فرماندار و یا وزارت کار می گردد.

مسائل مطروحه عبارت بودند از دستمزدها، اضافه کاری، اخراج ها و رفتار ناهنجار مدیریت- اخیرا چندین تشکل غیردولتی، دانشجویان و تشکل های کارگری شامل شاخه ی جاوه "اتحادیه ی شکوفایی کارگران اهلابی"، ۵۰۰ نفر را برای اعتراض به قانون کار جدید در جلوی مجلس بسیج کردند. از آن زمان به بعد، ائتلاف کارگری- دانشجویی "کمیته

ملی برای مبارزات دموکراتیک" راهپیمایی هایی را به سمت وزارت کار و مجلس سازماندهی کرده که آخرین آن شامل ۲۰۰۰ نفر بود. در این اعتراضات "کمیته ملی" خواستار لغو قانون جدید کار که از تصویب مجلس گذشته است و کاهش یا حذف مالیات بر درآمد کارگران شده است...

سوال: دیدگاه استراتژیکی و تاکتیکی PRD چیست؟ و چگونه می خواهد مسابقات کارگران و تهبیلستان شهرنشین را به یکدیگر مرتبط سازد؟

جواب: روش کلی ما را

می توان بر اساس ضرب المثلی چنین جمع بندی کرد: "بدنیال آتش بگردید، به آتش دم بدهید، بر سر راه آتش بمانید، دنبال آتش بزرگتر بگردید، این آتش را بزرگتر کنید، بر سر راه آتش بمانید و همین طور الی آخر". به همین دلیل است که به محض تشخیص "آتش" در حال گسترش در میان قشرای شهری، آتشی که می توانست پخش شده و تجربه ی آموزش سیاسی برای دیگر بخش ها شود، ما اولویت های خود را به این بخش اختصاص دادیم. این کار به این مفهوم نیست که ما کار در میان کارگران را رها کرده ایم البته به جز مناطقی که اصولا آتشی در کار نیست. بالعکس ما در حال حاضر سعی می کنیم کارگران را در ارتباط با مسئله ستم اعمال شده بر مردم فقیر حاشیه شهرها قرار دهیم. برای انجام این کار کادرهای قدیمی و جدید را که در مرکز آتش قرار نداشتند به مناطق فقیرنشین می فرستیم.

ما هیچ گاه بر اساس یک طرح آینده آلیستی مقاومتی را سازمان نمی دهیم. برای تشخیص یک منطقه "آتش" باید تحلیل دقیق از اطلاعات در دسترس صورت گیرد. سپس باید این تحلیل را به امتحان گذاشت تا ببینیم آیا شعله های آتش قدرت شعله ور شدن را دارند یا نه. فقط در طی این مراحل است که ما تصمیم می گیریم اولویت را به منطقه ای خاص، لایه ی اجتماعی خاص یا شکل خاصی از سازماندهی (قانونی یا غیرقانونی) اختصاص دهیم. هم چنین پدیده ی منعکس شده در اطلاعات موجود را باید تحلیل نماییم تا دریابیم

سینما بروند ولی فیلم های اراته شده چیزی بیشتر از فیلم های بزن و بکوب سانسور شده و یا فیلم های همراه با خشونت تولید شده در انلوتزی، هنگ کنگ، تایوان و آمریکا نیست.

تعداد بسیار کمی عضو PDI هستند. نظم موجود در کارخانه به این معنا است که برای گفتگو و ایجاد ارتباط با دیگر همکاران وقت بسیار اندکی وجود دارد. اغلب آنان پس از سازماندهی شدن از طرف ما با یکدیگر دوست می شوند. اغلب آنان



مسئولیت سنگین نگهداری از خانواده ها که در روستا باقی مانده اند را بر دوش می کشند. آنان یا برای فرستادن پول به روستا پس اندازی می کنند و یا نهایتا زن و فرزندانشان را به شهر می آورند. دیدگاه آنان هنوز آلوده به محافظه کاری موجود در فرهنگ روستا است و این مانعی بر سر راه رادیکالیزه شدن است. برای همین بسیج آنان بر سر مسائل سیاسی چندان ساده نیست. اما از فعالیت در میان کارگران دست بر نمی داریم ما بر اساس درک خود از قوانین تاریخ معتقدیم که نیروی محرکه ی تاریخ امروزه طبقه کارگر است. بدون طبقه کارگر مدرن چه از نظر فرهنگی و چه عنوان حزب پیشرو وظیفه ماست که طبقه کارگر را تشویق به دفاع از PDI بر علیه استبداد نماییم. هر چه تعداد بیشتری از طبقه کارگر درگیر دفاع از PDI بر علیه دیکتاتوری می گردند، نیروهای متحد ضد دیکتاتوری گسترش یافته و از این طریق طبقه ی کارگر نیز می تواند از آموزش سیاسی برخوردار شود. فضای سیاسی پرتب و تاب شهر زمینه ای غنی برای آموزش سیاسی دیگر اقشار جامعه نیز هست.

سوال: آیا کارگران حول خواست های فوری خود حالا کمتر فعال هستند (مثل دستمزدها)؟

جواب: آهنگ اعتصابات و تظاهرات کارگری از ماه اوت (پس از تحولات ژوئیه ۹۶) یکسان مانده است. و این امر شامل همه ی اعتراضات درون کارخانه ای و اعتراضات بیرونی مثل تظاهرات در

آن نیز پول پردازند. الکتریسیته برای هر خانه در حدود ۱۰۰ وات است (اگر از وضعیت نسبتا بهتری برخوردار باشید این مقدار به ۴۵۰ وات می رسد). به پایان رساندن تحصيلات متوسطه و یا ورود به دانشگاه در این مناطق بسیار نادر است. درآمدها در حدود ۱۰۰ الی ۳۰۰ هزار روپیه در ماه (۲۰ تا ۶۰ دلار) می باشد و اکثر خانواده ها بین ۲ تا ۵ نفر عضو دارند. کودکان تقریبا به طور دائم از بیماری هایی چون ویا، تیفوس، مننژیت، اسهال، بیماری های پوستی، آنفلانزا، عفونت چشم و سینوزیت و فقر غذایی رنج می برند.

تظاهرات و اعتراضات اغلب حول مسئله تخریب خانه ها، خواست افزایش وسایل نقلیه عمومی (که درآمد رانندگان موجود را کاهش می دهد زیرا که درآمد آنها بر اساس حق العمل کاری پرداخت می شود و نه به صورت دستمزد)، ممنوع ساختن دکه های خیابانی و دست فروشی، بستن کیوسک های کوچک بدون این که مکان دیگری به آنان اختصاص داده شود، شکل می گیرد...

سوال: چرا آمادگی مردم نواحی فقیرنشین شهری برای

بسیج شدن علیه دیکتاتوری بیشتر از کارگران کارخانه های صنعتی بود؟

جواب: مردم نواحی فقیرنشین شهری بیشتر از تضادهای موجود در دور بر خود خیر دارند چرا که پول دارها همه روزه در جلوی چشمان آن ها رفت و آمد می کنند. آنان همه روزه با انواع و اقسام تبهکاری ماتند سیاست های تبهکارانه دولت و خشونت و پرخاشجویی ارتش در اشکال مختلف، اخاذی، رشوه و ضرب و جرح روبرو هستند. آنان در میان جمعی از افراد مختلف و از سطوح مختلف زندگی می کنند و معمولا برای بحث و گفتگو درباره ی مسائل روز بسا همسایگان خود در "کامپونگ" وقت کافی دارند. در عین حال اینان دسترسی بیشتری به انواع تشریفات داشته و بدین ترتیب از فرهنگی غالباً شهری و بیشتر لیبرالی- رادیکال برخوردار بوده و برای پذیرش عقاید جدید آمادگی دارند.

درست بالعکس بسیاری از کارگران بخصوص کسانی که از مرکز و شرق جاوه به جا کارتا مهاجرت کرده اند، در مناطق محصور در حاشیه شهرها و تقریبا ایزوله از بقیه مناطق زندگی می کنند. گاهی اوقات شرکت در تظاهرات سازماندهی شده از طرف ما در برابر مجلس ملی اولین فرصت دیدار از مرکز شهر را برای آنان فراهم می کند. کارگران ندرتا روزنامه می خرند و بسیار پیش می آید که روزنامه های دو سه سال پیش را در دستشان می بینند. تقریبا هیچ کدام تلویزیون ندارند. ممکن است ماهی یک بار به

که این پدیده زودگذر و یا پایدار است. ما مطمئن هستیم که هر دو حرکت کارگری و قفرای شهری هم چنان از تحرک کافی برخوردار است، فعالیت های کارگری اخیر ما نشانگر این مطلب است و در مناطق فقیرنشین شهری بسیج مردم مثل بسیج ۲۷ ژوئیه روز به روز آسان تر می گردد.

مشکل تکنیکی که ما امروزه با آن روبرو هستیم عبارت است از این که چگونه روندهای آتی در سازماندهی و هدایت مبارزات قفرای شهرنشین و کارگران را با توجه به این واقعیت که این دو گروه از نظر جغرافیایی کاملا از یکدیگر مجزا هستند و هم چنین روزنامه و اعلامیه در تعداد زیاد پخش نمی گردد، تسریع نماییم. مسلما ما امیدی به کمک وسایل ارتباط جمعی رسمی نداریم. یکی از رفق ما معتقد است که کارگران می توانند با حرکت در خیابان های مهم استراتژیک (که نمی توانیم در این جا از آنها اسم ببریم) به عنوان پیشرو (بخوانید: کاتالیزور) عمل کنند، ولی برای بسیج قفرای شهرنشین، بسیج آنها در همان کوجه های محل زندگی شان که به آن خیابان ها ختم می شود کافی است. مشکل دیگر به کارگیری صحیح کادرها در ایجاد نهادهای اجرایی انقلابی مناسب برای منطقه، بخش یا سطوح مختلف "آتش خیز" است. در این جا مشکل تمرکز کادر در مرکز "آتش ها" است.

سوال: چگونه انتظار دارید اکنون که انتخابات به پایان رسیده حرکت ضددیکتاتوری را مجددا مطرح سازید؟

جواب: در میان رفقای ما جمله بامزه ای رواج یافته: "تا زمانی که توده ها را دارید حتی جشن تولد شما می تواند جرقه ای برای آغاز حرکت باشد". البته این جمله فقط شوخی است اما از طرف دیگر نشان می دهد که میان دامنه ی بسیج و شدت حرکت سیاسی رابطه ای دیالکتیکی برقرار است: شدت حرکت تعداد توده های شرکت کننده را افزایش می دهد و از طرف دیگر سطح مشخصی از توده های درگیر به نوبه خود به شدت و حدت حرکت شور تازه ای می بخشند. دلیل چنین رابطه ی متقابل در این است که قوت حرکت سیاسی، در حالی که توده ها اهداف سیاسی خود را می یابند، نهایتا ریشه در مشکلات آنان دارد. ما توسعه ی برنامه، استراتژی و تاکتیک و نیز روش کار برای آمادگی برای جلسه مارس ۱۹۹۸ "مجلس مشورتی مردم" (جلسه مربوط به انتخاب رئیس جمهور)، و هم چنین پس از آن را بر این اساس بنا نهاده ایم اگرچه در آینده شدت و نوع مسائل مطروحه متفاوت خواهند بود...

سوال: پس از رفتن سوهارتو چه اتفاقی خواهد افتاد؟

جواب: در آینده ی نزدیک دو سناریو محتمل است. اول فرض کنیم که ما در به دست گرفتن رهبری حرکت برای سرنگونی دیکتاتوری موفق نشویم.

در چنین موقعیتی رژیم جدید نخواهد توانست از تله ی تاریخی بگریزد یعنی این که مجبور خواهد شد بخصوص در اوایل زمامداری در مورد مسئله دموکراسی صحبت نماید. عوامفریبی وجود داشته

باشد یا نه، بحث در این باره غیرقابل اجتناب است. در این دوران که رژیم هنوز دلیلی برای عدول از گفته های خود و بستن فضای دموکراتیک ندارد ما تلاش خواهیم کرد حزب خود را قانونی نماییم. ما در انتخابات شرکت خواهیم کرد و از هر فرصتی برای ورود به نهادهای دولتی، اتحادیه های کارگری، اتحادیه های کشاورزان و غیره بخصوص و اساسا آن نهادهایی که امکان رساندن صدای ما به تعداد بیشتری از مردم را فراهم می کنند، استفاده خواهیم کرد. و در عین حال - و در واقع این کار را از همین حالا شروع کرده ایم - ما مستقیما مردم را در شوراهای مردمی از روستا تا سطح ملی، و کارخانه ها، مزارع یرنج و دیگر مزارع بسیج و سازماندهی خواهیم کرد. در این شوراها خواهد بود که ما جایی برای بنا نهادن ریشه های خود یافته و از آنجا برای تبلیغ خواسته ها و سازماندهی قیام آغاز خواهیم کرد.

ما برای دموکراتیزه کردن کلیه نهادهای دولتی، و حتی از میان برداشتن نهادهایی که دارای ماهیت انگلی و متجاوز هستند و در عین حال انتقال گام به گام قدرت به شوراها مبارزه خواهیم کرد. پاسخ به این سوال که آیا شوراها باید مسلح شوند یا نه مربوط می گردد به مسئله خلع سلاح دولت. ما هم چنین برای پیشرفت تکنولوژیکی صنایع پایه، دسترسی بیشتر به آموزش و پرورش، بهداشت، مواد دارویی و غذایی و یکسان سازی ارزش کار در شهر و روستا مبارزه می کنیم. ما برای گسترش فرهنگی علمی، فرهنگ دموکراسی و کار تلاش می کنیم. بیشتر این نوع سیاست ها در برنامه حزب و پلتفرم سیاسی آن منعکس است.

فرض دوم این که ما خواهیم توانست رهبری جنبش را به دست گرفته و دیکتاتوری را براندازیم. در این صورت دولتی ائتلافی از کلیه ی گروه هایی که در براندازی رژیم دست داشتند و برای پیشرفت آتی جامعه متمایل به همکاری هستند، تشکیل خواهیم داد. و در اسرع وقت، در هنگامی که مردم هنوز در خیابان ها حضور دارند و یا ما هنوز می توانیم آنان را به خیابان ها بکشیم، نهادهای جور و ستم و انگلی رژیم را از میان برمی داریم. دموکراسی را نمی توان با نگاه کردن از درون لوله تفنگ و یا با محیطی آکنده از بوروکراسی بدست آورد چه برسد به سوسیالیسم. ایجاد یک سیستم چند حزبی باید تضمین گردد. احزاب حق ندارند از امکانات دولتی استفاده کنند و به آنان سوسید داده نخواهد شد. آزادی اعتراضات و تبلیغ، شرط بی چون و چرای حق مردم است. و هم چنین است حق تشکیل شوراها. پست های اجرایی، قضایی و قانون گذار را نه اعضا احزاب مختلف بلکه شرکت کنندگان در شوراها مردمی خواهند کرد. احزاب وسیله ای برای ایجاد حرکت و مبارزه برای برنامه های مختلف هستند و به مکانیزمی برای تولید بوروکرات ها و مقامات رسمی بدل خواهند شد. البته این همه فقط زمانی بدست می آید که پیشرفت های اقتصادی و فرهنگی که بتواند اساس چنین سیاست هایی قرار گیرد نیز حاصل شده باشد.

سوال: نظر شما در کشتادن مبارزه ورای مرحله ی ضددیکتاتوری چیست؟

جواب: ما همواره سعی کرده ایم که تبلیغات و مبارزات خود را ورای چارچوب مبارزات ضددیکتاتوری بکشانیم. بطور مثال، ما به مسئله شرایط اقتصادی، سیاسی، تکنولوژیکی و فرهنگی ضروری برای توسعه و دموکراسی با بالاترین میزان خود، می پردازیم، و این یعنی پرداختن به دموکراسی انقلابی کارگران و دهقانان. اما در وسط گرد در میدان واقعی مبارزه باید مطمئن شویم که شرایط لازم برای سوق دادن حرکت و برداشتن گامی به جلو وجود دارد. مرحله ی جدید در مبارزه یا یک جامعه ی نوین را صرفا با دادن حکمی سیاسی نمی توان ایجاد نمود.

پانویس ها:

۱- پنج قانون ارتجاعی در سال ۱۹۸۵ تصویب گردیدند. بر اساس این قوانین فقط سه حزب شناخته شده حق فعالیت داشته، هر نوع فعالیت حزبی در روستاها و شهرهای کوچک ممنوع شده است، دولت می تواند از ۱۰۰۰ عضو "مجلس مشورتی مردم" ۵۷۵ عضو و ۷۵ نفر از نمایندگان ارتش را انتخاب نماید. این "مجلس"، رئیس جمهور و معاون رئیس جمهور را تعیین می نماید، بر تمامی عرصه های اجتماعی، سیاسی و سازمان های فرهنگی یک ایندولوژی تعریف شده از سوی دولت تحمیل شود، و به دولت اجازه ی دخالت در امور داخلی سازمان ها داده می شود. Dwi-Fungsai یک دکترین رسمی دولتی است که بر اساس آن نیروهای نظامی نقشی دوگانه دارند، یکی نقش دفاع از کشور و دیگری نقش سیاسی در کلیه امور غیرنظامی.

۲- حکومت فعلی توانست موجودیت خود را با تصفیه ی سیستماتیک چپ و نیروهای پیشرو از جامعه انلوتری در سال ۱۹۶۵ تثبیت نماید. این تصفیه با حذف فیزیکی بیش از یک میلیون کارگر و کشاورز و غیره و حبس ۱۵ ساله ی بیش از ۲۰ هزار نفر تکمیل گردید. بسیاری از سازمان ها و روزنامه ها، حزب کمونیست انلوتری و دیگر سازمان های چپ گرا ممنوع اعلام شدند. "گسترش مارکسیسم-لنینیسم" غیرقانونی اعلام شد.

۳- PDI یکی از سه حزب به رسمیت شناخته شده از طرف رژیم است. در سال ۱۹۹۶ زیر فشار دولت این حزب به دو شاخه تقسیم شد. بخش طرفدار دولت PDI به رهبری "سوریادی" در ژوئن ۱۹۹۶ تشکیل گردید. این بخش با به رسمیت شناخته شدن از سوی دولت توانست در انتخابات مه ۱۹۹۷ شرکت کند. بخش دیگر، "PDI-مبارزه" به رهبری مگاواتی سوکارنو بوتری به رسمیت شناخته نشده و به همین دلیل اجازه شرکت در انتخابات را دریافت نکرد. "PDI-مبارزه" (که در این مصاحبه فقط به نام PDI یاد شده است) از پشتیبانی اکثریت اعضا برخوردار بوده و هم چنان در شکل ساختاری قبلی خود عمل می کند.

ترجمه با تلخیص از نشریه "LINKS"

شماره ۹، نوامبر ۹۷- فوریه ۹۸

تداوم رژیم سوهارتو علی‌رغم برکناری او

ک. پویان
در پی بحران اقتصادی اخیر که از تابستان سال ۹۷ کشورهای آسیای جنوبی را فرا گرفت، در کلیه این کشورها، اوضاع سیاسی دچار تغییراتی محسوس گردید، از جمله این کشورها که دامنه بحران سیاسی، رژیم آن را مجبور به عقب نشینی و رتوش هیات حاکمه ساخت، اندونزی می باشد. این کشور با نزدیک به ۲۰۰ میلیون جمعیت، جزو پنج کشور نخست جهان از نظر تعداد نفوس بوده، پرجمعیت ترین کشور مسلمان و هم چنین یکی از مهم ترین بازارهای امپریالیسم جهانی در آسیای جنوب شرقی می باشد. در دوران جنگ سرد، در شرایطی که آسیای جنوب شرقی به کانونی برای مبارزه علیه امپریالیسم تبدیل شده بود، با کودتای نظامیان و کشتار بیش از یک میلیون کمونیست، اندونزی تبدیل به مهم ترین دژ امپریالیسم در منطقه علیه کمونیسم گردید. برکناری سوهارتو، ژنرالانی که سابقه ۳۲ ساله ای در سرکوب توده ها و اجرای اوامر امپریالیست ها دارد، واقعه ای است که اهمیت بررسی اوضاع و تحولات اخیر در این کشور را دو چندان می کند.

در شرایطی که بحران اقتصادی اخیر، اندونزی را به آستانه فروپاشی کشانیده و گرسنگان را به خیابان ها روانه کرده بود، محمد سوهارتو توسط مجلس این کشور که بیش از نیمی از اعضای آن را خود منصوب کرده و مابقی نیز با اجازه او توسط مردم برگزیده شده اند، در ماه مارس برای هفتمین بار جهت تصدی ریاست دولت انتخاب گردید. بورژوازی اندونزی امیدوار بود که با انتخاب مجدد وی، بتواند هم چون گذشته، با توسل به سرکوب و ارباب، آرامش را برقرار سازد. سوهارتو پس از گزینش مجدد خود، طی سخنانی با اشاره به وخامت اوضاع اقتصادی یا اظهار این که دوران شکوفایی رشد اقتصادی به سر آمده و بعنوان یک ملت پس از این مجبور به سفت کردن کمرهای خود می باشیم نیت بورژوازی اندونزی جهت گذاشتن بار بحران بر دوش کارگران و زحمتکشان اندونزیایی را آشکار کرد.

سوهارتو در شرایطی بر شیور تعرض می دمید که بحران اقتصادی، مرزهای تحمل توده های زحمتکش را در هم شکسته بود. ارزش رویه اندونزی طی دوره ۶ ماهه سپتامبر ۹۷ تا فوریه ۹۸ در مقابل ارزشهای معتبر بین المللی به میزان ۸۰ درصد ارزش خود را از دست داده بود. بلهه های خارجی اندونزی که ۷۴ میلیارد دلار، آن متعلق به بخش خصوصی بوده و موعد بازپرداخت ۵۹ میلیارد دلار آن سال جاری می باشد به مرز ۱۵۰ میلیارد دلار

رسیده، بانک ها و موسسات مالی بین المللی از قبول اسناد و تعهدات مالی مربوط به اندونزی سر باز زده، خزانه ۹۰ درصد شرکت ها و موسسات این کشور به کلی خالی شده، حتی بانک های خارجی طرف معامله اندونزی نیز به ورطه ورشکستگی درغلانیده بودند. طی ماه های سپتامبر ۹۷ - مه ۹۸ ارزش مایحتاج اولیه زندگی ۵۰۰-۲۵۰ درصد افزایش یافته و از اول آوریل سویسید آرد و شکر نیز ملغی شده بود. ذخیره ارزی بانک مرکزی اندونزی به صفر نزدیک گردیده، واردات پنبه متوقف شده، صنایع پارچه بافی که پس از صنایع نفت دومین صنعت بزرگ این کشور محسوب شده و ۹۵ درصد از پنبه مورد نیاز خود را از خارج تأمین می کنند به تعطیلی کشیده شده و کارگران آن دسته دسته اخراج می شدند.

پیش از آغاز این تعرضات علنی، رژیم اندونزی در اجرای موافقت نامه خود با صندوق بین المللی پول که در ۱۵ ژانویه به اعضا رسیده بود نیز بر اشتعال هر چه بیشتر بحران سیاسی دامن می زد. سوهارتو در شرایطی که انفجار خشم توده ها را قریب الوقوع می دانست با توسل به عباراتی چون اقتصاد ملی، حمایت از پول و مقابله با مداخله خارجیان در اوضاع اقتصاد داخلی، قصد داشت با توهم پراکنی در میان توده ها، در آستانه انتخابات، اوضاع سیاسی را آرامش بخشد. ولی ژست های ملی گرایانه سوهارتو که سابقه ده ها ساله در فرمانبری از سرمایه های مالی بین المللی دارد آن هم پس از امضای توافق نامه با صندوق بین المللی پول، نمی توانست توده های محکوم به فقر و گرسنگی را اغفال کند. سوهارتو در شرایطی تظاهر به حمایت از اقتصاد ملی می کرد که در دهه هشتاد، به دلیل اجرای تمام و کمال نسخه های ارائه شده از جانب صندوق بین المللی پول، به دریافت لقب "وزیر اقتصاد آسیا" توسط این نهاد مالی مفتخر شده بود. مانورهای سوهارتو همان گونه که در داخل خریداری نیافت، در خارج نیز خشم اربابان را برانگیخت. صندوق بین المللی پول در اولین اقدام خود جهت گوسالی سوهارتو، پرداخت ۳ میلیارد دلار وامی را که قبلا مورد موافقت قرار گرفته بود به حالت تعلیق درآورد.

سیلی سختی که سوهارتو از صندوق بین المللی پول خورد، یک بار دیگر نشان داد که بورژوازی جهانی، در صورت لزوم از تادیب و حتی قربانی کردن سرسپرده ترین کارگزاران خود نیز ابایی ندارد. سوهارتو که مانند هم پالکی خود در آفریقا یعنی مویوتو، عمر حاکمیت طولانی خود را میلیون سرسپردگی و خوش خدمتی هایش به امپریالیسم جهانی است، طی ۳۲ سال گذشته با سرکوب خونین نیروهای کمونیست و انقلابی، سرکوب مبارزات کارگران و زحمتکشان، پیشکش ثروت های ملی به سرمایه های بین المللی و حمایت همه جانبه از امپریالیسم آمریکا در جریان جنگ ویتنام، سالیانه

۵۰ میلیارد دلار کمک بلاعوض دولت ها و نهادهای مالی امپریالیستی دریافت می کرد، انتظار چنین سیلی محکمی را نداشت و از این رو چون قدرت مقابله با سرمایه های بین المللی را در خود نمی دید، این بار توجه خود را به تشدید سرکوب معطوف کرد ولی، مقابله یا توده هایی که از فقر و فلاکت به ستوه آمده اند نیز چندان آسان نبود. منتها علی‌رغم گسترش روزافزون حرکات اعتراضی توده ها، این حرکات فاقد شکل و اتوریته لازم جهت تحولات انقلابی بوده، آگاهی سیاسی و شکل پذیری توده های اندونزیایی پس از ده ها سال حاکمیت سرکوب و ترور در سطح نازلی بوده و از طرف دیگر نیروهای رنگارنگ مذهبی و لیبرال نیز با هدف حراست از نظمی که مورد ضرب قرار گرفته فراخوانده شده اند تا با سوار شدن بر موج مبارزات آن را به بیراهه هدایت کنند. "آمین رئیس" از جمله معروفترین رهبران مذهبی مخالف سوهارتو، در اوایل ماه مارس این موضوع را بخوبی آشکار ساخت. وی در مصاحبه ای با خبرنگاران اظهار داشت که "برای کشور ما سه نوع تئوری تفسیر موجود است: کودتای نظامی، انقلاب و تغییر از طرق دمکراتیک و برای جلوگیری از خونریزی ما راه سوم را برگزیده ایم".

پیش از آغاز حرکات اعتراضی توده ها، در ماه نوامبر ۹۷، اولین موافقت نامه میان سوهارتو و صندوق بین المللی پول جهت فائق آمدن بر بحران به امضا رسیده بود با توجه به بحران در ۱۵ ژانویه ۹۸ موافقت نامه مجددی میان طرفین به امضا رسید، ولی آغاز انفجاری تظاهرات، گسترده تر گرسنگان به سوهارتو اجازه نداد تا به تعهدات خود عمل کند. سوهارتو جهت توهم پراکنی، برخی تبصره ها را به طور یک جانبه به مواد مورد توافق اضافه کرده و حتی ادعا کرد که سیاست اقتصادی مستقلی را در پیش خواهد گرفت. سوهارتو قصد داشت با مخاطب قراردادن احساسات ملی و دینی توده ها ناآگاه اتوریته ضرب دیده حاکمیت خود را سر و سامان دهد. در حالی که اکثریت توده ها به فقر و گرسنگی محکوم شده و دست آویزهای قدیمی، مانند توطئه کمونیست ها و خطر بی دینان اشتراکی دیگر خریداری نداشت، این بار سناریو توطئه قدرت های بین المللی مطرح شد. قدرت هایی که تا دیروز یگانه دوستان اندونزی معرفی می شدند. سوهارتو ادعا می کرد به سیاست های مالی صندوق بین المللی پول که باعث تضعیف هر چه بیشتر رویه اندونزی در مقابل دلار، مارک و سایر ارزشهای معتبر بین المللی می گردد گردن نخواهد نهاد. تعلیق پرداخت وام ۳ میلیارد دلاری صندوق بین المللی پول نیز آتش بیار این معرکه توهم پراکنی شده بود. در کنار این سوهارتو با تحریک اندونزیایی ها بر علیه اقلیت قومی چینی نیز قصد داشت خشم توده ها را در مسیرهای دیگر کاتالیزه کرده هرز دهد. از اوایل فوریه با تحریک آشکار،

آموزگاران، کارگران نساجی و "سازمان اوقاف محمديه" که بیش از ۲۰ میلیون عضو دارد از اعتراضات دانشجویی رژیم اندوتزی را در بن بست قرار داد. پس از ۳۲ سال اختناق و سرکوب، اعلام حمایت علنی از مبارزات دانشجویان توسط جریان‌های مختلف از اهمیت زیادی برخوردار بود. در اوج رویارویی های خیابانی، صندوق بین المللی پول با اعلام اختصاص یک میلیارد دلار وام فوری فوق العاده به تشبثی ناموفق جهت تقویت سوهارتو دست یازید ولی روند اوضاع در جهت خلاف خواست های آنها پیش می رفت و بورژوازی اندوتزی از هراس خارج شدن اوضاع از کنترل آنها، به دور کردن



خانواده سوهارتو از حکومت تن در داد.

سوهارتو اتوریته و تکیه گاه های خود را از دست داده بود. حمایت از عنصری منفور که تمامی سلاح های خود را از دست داده دیگر به صلاح بورژوازی اندوتزی و متحان بین المللی آنها نبود. باندهای مافیایی - دولتی، در زمانی که سوهارتو برای شرکت در کنفرانس اسلامی به قاهره رفته بود با به آتش کشیدن محلات مسکونی و مراکز خرید و فروش و انتساب این اعمال به معترضین، قصد داشتند این نکته را تفهیم کنند که فقط دو راه حل موجود است یا سوهارتو یا هرج و مرج و ترور. این تشیبات، آخرین دست و پا زدن های سوهارتو بود و عایدی جز رسوائی بیشتر برای او در بر نداشت و پس از آن ارتش اندوتزی و پلیس این کشور نیز به فاصله گرفتن از او پرداخت. ارتش و پلیس اندوتزی با روشن شدن این که عمر تاریخی سوهارتو به سر آمده و اصرار بر سر بقای او به رادیکالیزه شدن جنبش خواهد انجامید به تغییر رویه پرداخته و بگرفتن ژست های حمایتی از دانشجویان پرداختند و حتی در جریان اشغال پارلمان اندوتزی توسط دانشجویان، ارتش و پلیس به نظاره گری و مقاومت نمایشی اکتفا کردند. هر چند ژنرال "ویراتو" رئیس ستاد مشترک اندوتزی، حراست از جان و مال سوهارتو و خانواده اش را تضمین کرده ولی این مسئله با ژست های اخیر ارتش تناقضی ندارد. اگر جنبش اجتماعی رادیکالیزه شده وارد مرحله نوینی

چه بیشتر کمربندهای کارگران و زحمتکشان این کشور تامین خواهد شد.

تظاهرات گرسنگان هر چند از تشکل و خواست های انقلابی بی بهره بود ولی با آغاز اعتصابات کارگری و وارد شدن دانشجویان به میدان، از نظر کمی، اعتراضات توده ای رشد چشمگیری یافت. فشار اقتصادی و تنگناهای معیشتی، توده ها را به رویارویی با سوهارتو که از نظر آنها عامل خانه خرابی شان بود وادار می کرد. بد نیست بدانیم، حداقل دستمزد مطابق قوانین اندوتزی معادل ۱/۴ میلیون روپیه در ماه می باشد. قبل از آغاز بحران، در آمد ماهانه کارگرانی که با حداقل دستمزدقانونی

به کار اشتغال داشتند معادل ۵۶۰ دلار در ماه بود. در آغاز ماه مارس ۹۸ ارزش واقعی آن به ۷۰ دلار سقوط کرد. متوسط حقوق ماهیانه کارمندان تحصیل کرده مانند مهندسين، قضات و پزشکان معادل ۳ میلیون روپیه می باشد که قبل از آغاز بحران معادل ۱۲۰۰ دلار بود و در ماه مارس سال جاری برابری ارزش آن به مرز ۱۵۰ دلار آمریکا سقوط کرد. به عبارتی دیگر در عرض ۸ ماه قدرت خرید کارگران و کارمندان ۸۵ درصد کاهش یافته است و طبیعی است که با تغییری بنیادین در عرصه معیشتی توده ها آن هم به شکلی سریع، حرکتی وسیع از طریق توده ها بوجود آید.

تظاهرات ماه ژانویه گرسنگان که با اعتصابات کارگری ماه های ژانویه و فوریه سوهارتو را به قد برافرازی در مقابل صندوق بین المللی پول وادار کرده بود با وارد شدن دانشجویان به صف اعتراضات وارد مرحله جدیدی شدند. حرکات اعتراضی دانشجویان از ماه مارس بی وقعه ادامه یافت و ضمن جلب حمایت توده ای، به سراسر کشور سرایت کرد و درگیری های خیابانی به واقعه ای عادی تبدیل شد. کشتار تظاهرکنندگان، رسیدن و قتل فعالین دانشجویی به آتش کشیدن محلات مسکونی و مراکز تجاری، تأخیری بسر روند اعتراضات توده ای نداشت. هر چند اعتراضات توده ای گسترش وسیعی یافت ولی به دلیل کمبود آگاهی سیاسی قلدان تشکل و رهبری انقلابی، خواست های تظاهرکنندگان از برکناری سوهارتو فراتر نرفت. حمایت اساتید دانشگاه ها، کارگساران نفت،

دولت، حمله به اموال تجار و اصناف چینی تبار آغاز شد. عبدالرزاق بکری مسئول اداره تجارت و صنعت اندوتزی با اعلام این که "دیگر زمان تقسیم مالکیت شرکت های اندوتزیایی به پری بویل ها (اندوتزیایی های اصیل) فرا رسیده" و هدایت باندهای مافیایی - دولتی جهت چپاول اموال چینی تبارها، می خواست تهیدستان و گرسنگان اندوتزی را نیز به دنباله روی از این حرکات شونیستی سوق دهد. در مقابل این تهاجمات به اقلیت قومی چینی که از نظر جمعیت پنج درصد نفوس و از نظر اقتصادی، جمعیتی ثروتمند را تشکیل می دهند، فرار سرمایه های چینی تبار به خارج بخصوص به استرالیا آغاز شد، به طوری که فقط در دو هفته پایانی ماه فوریه بیش از ۳ میلیارد دلار از اندوتزی به استرالیا منتقل شد. و این واقعه نیز به وخامت بیشتر اوضاع بحران زده اقتصادی منجر شد.

ژست های ملی گرایانه سوهارتو عمر کوتاهی داشت. اقتصاد در شکسته اندوتزی که شدیدا به وام های خارجی محتاج بود، اجازه تظاهر بیشتر به او را نمی داد. در سوم آوریل موافقت نامه دیگری میان سوهارتو و صندوق بین المللی پول به امضا رسید، توافق نامه ی، که شرایطی سنگین تر از توافقات قبلی را در بر داشت. در ۱۱ آوریل اعلامیه مشترکی منتشر شد، اطلاعیه ای که در آن سوهارتو به وفاداری مطلق خود به سیاست های صندوق بین المللی پول تاکید می کرد. مطابق موافقت نامه جدید، برابری ارزش روپیه اندوتزی نسبت به دلار آمریکا، به طور مداوم توسط صندوق بین المللی پول کنترل خواهد شد. بهره های بانکی افزایش یافته و هزینه های اجتماعی دولت نیز کاهش خواهد یافت. گسترش و تسریع واگذاری صنایع و موسسات دولتی به بخش خصوصی و افزایش مالیات ها نیز از جمله موارد دیگر این توافقات بودند.

در پی تسلیم شدن سوهارتو، صندوق بین المللی پول، مشروط بر اجرای کامل سیاست های مورد توافق با واگذاری ۴۰ میلیارد دلار، وام به اندوتزی موافقت کرد. ۳ میلیارد دلار از این وام پیش از امضای توافق نامه سوم، برای فرو نشاندن عصیان های گرسنگان، جهت خرید مواد غذایی تحویل شده و ۳۷ میلیارد دلار باقی مانده نیز به شکل مرحله ای توسط صندوق بین المللی پول، بانک جهانی و بانک توسعه آسیا تحویل خواهد گردید. عرصه هزینه این وام ها نیز از قبل تعیین شده است. بانک ها و شرکت های اندوتزی به موسسات بانکی ژاپنی ۵ میلیارد و به بانک های کره جنوبی ۲۱ میلیارد دلار بدهکارند. به عبارتی دیگر وام های اختصاص یافته فقط ۵۰ درصد وام های بورژوازی اندوتزی به بانک های ژاپنی و کره و ۲۵ درصد کل وام های خارجی اندوتزی را جبران خواهد کرد و مابقی به اضافه بهره و اصل وام های جدید از طریق واگذاری موسسات دولتی به بخش خصوصی و سفت کردن هر

هیئت اجرایی تدارک تربیونال بین المللی در رابطه با سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی
بیانیه زیر را صادر کرده است:

بیانیهٔ تربیونال بین المللی: یادمان قتل عام تابستان خونین ۶۷ در دهمین سالگرد آن

بدون تردید کشتار نسلی از بهترین فرزندان جامعهٔ ما یک جنایت اجتماعی و انسانی محسوب شده و احساسات کلیهٔ هموطنان آزاده، به ویژه آن دسته از خانواده‌هایی که عزیزانشان جان خود را در جبههٔ تحقق دنیایی عاری از ظلم و ستم و برای آزادی نهاده اند، جریحه دار و دلفدار کرده است.

هیچ انسان آزاده ای که به سعادت بشری و آزادی و عدالت اجتماعی به معنای واقعی آن می‌اندیشد، نمی‌تواند فجایعی را که رژیم اسلامی و ضد انسانی ایران طی ۲۰ سال حکومت نتگین خود علیه بشریت انجام داده و در زندانهای سراسر ایران به آن دست یازیده است از خاطرش محو کند یا نسبت بدان بی تفاوت بماند!

جهانیان و ایرانیان آزاده!

امسال سالگرد کشتار جمعی زندانیان سیاسی ایران در تابستان خونین ۶۷ از یکسو مصادف است با اوجگیری اعتراضات عمومی مردم ایران اکارگران، زنان، جوانان، دانشجویان و جنبش وسیع روشنفکری در داخل و از سوی دیگر، دهمین سالروز این قتل عامها با تدارک تربیونال بین المللی برای به محاکمه کشاندن کلیت نظام جمهوری اسلامی در دادگاهی بین المللی در شهر لاهه هلند! گامی دیگر برای به پایان بردن عمر این نظام!

بدون تردید قتل عام تابستان ۶۷ یادآور ضرورت همبستگی و هماهنگی ما باید باشد. ما باید امروز به مانند گذشته به دفاع بایستیم.

سکوت ما در برابر موج گستردهٔ سرکوبیهای زنان، خفه کردن صدای آزادیخواهان، سر به نیست کردن افراد، ترورها، دستگیریها، شکنجه و اعدام از یکطرف، اخراج و بیکارسازیهای مخالفین و دگراندیشان که هر روز در سراسر ایران صورت میگیرد، و همواره موج وسیع اعتراض و اعتصابات را با خود به همراه دارد از دیگرسو، قابل توجیه و گذشت و بیتفاوتی نیست. باید امروز اقدام کرد. ما همه ی شما را به اقدامی یکپارچه و هماهنگ فرا می‌خوانیم!

از هم میهنان گرمی خود تقاضا می‌کنیم با ارسال مدارک خود، ما را در این امر خطیر انسانی و بشردوستانه یاری رسانند.

اوت ۱۹۹۸ برابر با مرداد ۱۳۷۷

جهانیان، ایرانیان آزادیخواه، خانواده های اعدامیان، نهادهای دموکراتیک، احزاب و سازمانهای سیاسی!

ده سال از کشتار دسته جمعی و خونین تابستان ۶۷ زندانیان سیاسی ایران می‌گذرد. زندانها همچنان پر از زندانی سیاسی است. در تاریخ معاصر ایران، تاکنون هیچ رژیمی به یکباره و در اندک مدتی این همه زندانی را به جوخهٔ اعدام نسپرده است. از اینرو ما به همهٔ آن جانبازان آزاداندیش به اعتراض سراسری در سراسر جهان اقدام می‌نماییم!

رژیم جمهوری اسلامی، جمهوری ضد آزادی و حقوق بشر، ضد زن، ضد حقوق خلقها و اقلیتهای مذهبی و جنسی، جمهوری خدعه و دروغ، فساد و رشوه است.

رژیم جمهوری اسلامی، جمهوری زندان و شکنجه، اعدام و ترور، ضد اعتصاب و تجمع، ضد تشکل و احزاب، جمهوری سرکوب و بیدادگری است!

کشتار عظیم تابستان ۶۷، لکهٔ سیاهی از تبهکاریهای جمهوری اسلامی ایران است که هرگز پاک شدنی نیست. در عین حال نشانی است فراموش نشدنی از جانبازیها و فداکاریهای زنان و مردان انقلابی و آزاده ای که در زیر وحشیانه ترین شکنجه های قرون وسطایی رژیم جمهوری اسلامی از زمان دستگیری این فرصت را داشتند تا بین جان و آرمان انقلابی خود یکی را انتخاب نمایند.

آنان در این روزهای فراموش نشدنی، نشان دادند که انسانیت نمرده و حتی در تاریکترین دوران تاریخ ایران زمین، زنان و مردان آزادهٔ فراوانی هستند که با قامت استوار، روشنی بخش راه آزادی اند.

در حال حاضر زندانهای رژیم انباشته از مخالفان و معترضان است. رژیم تبهکار جمهوری اسلامی با امواج بیکرانی از حرکات اعتراضی رو به اوج مردم ایران مواجه شده است و هر آن ممکن است، براساس توجیهات و تفاسیر شرعی و به منظور ایجاد رعب و وحشت و عقب راندن روحیهٔ اعتراضی مردم بار دیگر به مانند تابستان خونین ۶۷، کشتار وسیع دیگری را سازمان دهد. از اینرو بر ماست که با تقویت همکاری و همبستگی گسترده تر و مؤثرتر از همهٔ زندانیان سیاسی ایران دفاع کنیم و بگذاریم که چنین فرصتی را دگرباره به دست آورند!

گردد، البته مثل ده ها نمونه دیگر ارتش اندوتزی نیز از حمایت از دیکتاتوری سابق دست کشیده و به فرار او رضایت خواهد داد.

بیرکناری سوهارتو تاثیر خود را بر روند اوضاع گذاشت و اندوتزی نیز مانند سایر کشورهای آسیای جنوب شرقی به طور موقت رو به آرامش نهاد. در آرام شده بود. در کره جنوبی با مصادف شدن حرکات اعتراضی با انتخابات ریاست جمهوری و انتخاب نامزد مخالف و در فیلیپین نیز با حواله کردن عامل بدبختی ها به دیکتاتور پیشین این کشور یعنی مارکوس. منتها همان گونه که می دانیم ریشه اصلی بحران های سیاسی در این کشورها در بحران های اقتصادی نهفته است و سیاست های اخیر قادر به تخفیف بحران ها نبوده و از این رو خیزش حرکات رادیکال تر در آینده ای نه چندان دور قابل پیش بینی است. "شارالین یوسف حبیبی" که به جای سوهارتو بر مسند ریاست دولت تکیه زده کسی نیست جز شریک اقتصادی و فرزند معنوی او. بنابراین می توان گفت که ساختار سیاسی کنونی اندوتزی چیزی نیست جز همان رژیم سوهارتو منتهای خود او. دولت جدید اندوتزی با تغییر چهره دو هدف را دنبال می کنند. اولی جهت دادن حرکات اعتراضی دیگری احیای اوضاع سابق و از این رو ژنرال "ویراتو" نیز خود را مدافع حرکات توده ای و خواست های توده ها نشان داده و حتی با نشان دادن سوهارتو بعنوان مسئول اصلی سرکوب ها، به طور رسمی از مردم عذر خواهی نموده و در گردهمایی ۱۰ هزار نفره افسران اندوتزیایی در استادیوم جاکارتا به آنها موعظه کرد که به دانشگاه ها رفته و از دانشجویان عذرخواهی کنید و به آنها بگویید که در کنار خواست های آنها هستیم. هر چند تحولات اخیر از عقب ماندگی سیاسی و ضعف تشکیلاتی جنبش اخیر اندوتزی حکایت می کند ولی عقب نشینی وسیع رژیم نیز از نابسامانی اوضاع خبر می دهد. در شرایطی که باند ویراتو- حبیبی در رابطه با رفم های سیاسی به وعده و وعیدهای درازمدت می پردازند و هنوز از تغییرات لازم در قانون اساسی خبری نیست، برخی از مخالفین بورژوا مشغول راه اندازی احزاب بوده و حتی دسته ای از رهبران رفرمیست سندیگاهها نیز حزب کارگر اندوتزی را تاسیس کرده اند. روند اوضاع از عمیق تر شدن بحران های سیاسی و رویارویی باند ژنرال ویراتو- حبیبی با حرکات توده ها در آینده ای نزدیک خبر می دهد. بی تردید شرط تحول انقلابی جنبش اجتماعی اندوتزی ورود ملموس و متشکل طبقه کارگر به صحنه مبارزات سیاسی است. شرطی که ابعاد فقر و بیکاری کلیه لوازم آن را مهیا کرده است.

زنان و جنبش چپ

ناهید

در رابطه با مسئله زن بوده است و مبارزه برای آزادی زنان تنها در حیطه ۸ مارس در برنامه این جریانات گنجد است.

در هر حال درک عامیانه و نازل اکثر نیروهای چپ از مارکسیسم که چیزی جز تئوریزه کردن تجدید تولید نظام و فرهنگ مردسالارانه نیست فقط به چپ ایران تعلق ندارد بلکه در جوامع پیشرفته هم یافت می شود. با این فرق که وجود

سنت های دموکراتیک در این جوامع، سابقه طولانی مبارزات زنان و دستاوردهای آنان... باعث می گردد که همین تئوری ها در رنگ و لعابی دموکراتیک تر عنوان شوند.

آن چه عیان است این که فقدان یک نظریه شامل دربارہ پیدایش خانوار پدرسالار در تئوری های کلاسیک مارکسیستی به چشم می خورد. زیرا که بحث انگلس در منشا خانواده در دوره ای عنوان می گردد که انقلاب های متعدد بورژوازی در اروپا، خانوار پدرسالار خود را به مثابه تنها نمود ممکن از شکل خانواده نشان می دهد و مالکیت خصوصی با تکیه بر این شکل از خانواده بر آن است که سلطه خود را جاودانی سازد. اهمیت اثر انگلس در آن است که با اشاره به تحقیقات موجود در آن دوره به توضیح چگونگی پیدایش خانواده و دولت پرداخت و زوال تاریخی هر دو را اعلام داشت. انگلس با دور

ریختن هاله های مقدس و مذهبی، نشان می دهد که چگونه و چرا در مقطعی از تکامل تاریخی، خانواده رو به زوال نهاد.

نگاهی کوتاه به آثار کلاسیک منجمله اثر مهم انگلس درباره پیدایش خانواده، نشان می دهد که نقطه حرکت کلاسیک ها در توضیح جهان- و

از فرآیند جنبش های عمومی- و در محور آن ها، جنبش کارگری- بلکه "ثبیت" هژمونی نمایندگان برگرده طبقه کارگر و بر کل جنبش سیاسی است. در این دیدگاه "هژمونی" از مضمون تاریخی، فرهنگی و اجتماعی خود تهی می شود و در شکل تحمیل این یا آن نظر، این یا آن مشی مشخص سیاسی، مانع از شکوفایی واقعی جنبش های سیاسی و اجتماعی می گردد.



پس جای تعجب نیست که جنبش کارگری مورد نظر این دیدگاه تنگ نظر از پشتیبانی جنبش زنان برخوردار نگردد و نتواند در جهت تغییرات رادیکال گام بردارد. نمونه مشخص این برخورد در ایران را می توان از ابتدای قیام ۵۷ و عدم پشتیبانی و شرکت بخش بزرگی از جنبش چپ را در تظاهرات و حرکت های خود بخودی زنان نشان داد. تاریخ ۲۰ سال گذشته، همواره مواجه با عدم مبارزه جدی و پیگیر غالب نیروهای چپ

ددمنشی رژیم جمهوری اسلامی در سرکوب زنان در دو دهه گذشته، کم توجهی سازمان های سیاسی چپ در برخورد به آن، وجود توهم در میان بخش عمده ای از مردم جامعه و کم تجربگی خود این جنبش، باعث گردیده است که جنبش زنان به مثابه جنبشی قوی در صحنه مبارزات سیاسی و اجتماعی نتواند خود را نشان دهد. طی ۲۰ سال گذشته شاهد جانفشانی زنان

مبارز و انقلابی بسیاری بوده ایم ولی در کلیت، گروه ها و فعالینی که از درون این جنبش بوجود آمده اند، برغم برخی موفقیت ها نتوانسته اند خود را به مثابه یک نیروی سازمان یافته در کل جنبش سیاسی ایران مطرح نمایند. دلایل عدم توجه جنبش چپ را می توان از زوایای مختلف بررسی نمود. اما بی گمان مهمتر از همه، نحوه نگرش خود این جنبش به مسئله زن است که از فرهنگ عقب مانده حاکم بر جامعه ما و در عمق خود، مردسالارانه و مذهبی مایه می گیرد. از طرف دیگر درک غلط از مارکسیسم در رابطه با مسئله زن از علل دیگر این کم توجهی است.

چپ در شعار از وجود ستم مضاعف (مردسالاری و طبقاتی) در جامعه نسبت به زنان سخن می گوید ولی در واقع، تکیه اصلی او بروی یک جز از ستم (ستم طبقاتی) گذاشته می

شود. و عملاً بر طرف کردن بخش دوم این ستم را یعنی ستم جنسی را به تحقیق جامعه سوسیالیستی حواله می نماید. در چنین دیدگاهی طرح خواسته های مربوط به جنبش زنان تا آنجایی حقانیت دارد که بر محور خواست طبقه کارگر سازمان دهی می شود. اما این "خواست" نیز چیزی جز درک محدود همین "نمایندگان طبقه کارگر" از مبارزات کارگران نیست. سوسیالیسم در چنین دیدگاهی نه ناشی

نیز جهان پیش از تاریخ - صرفا حرکت از مناسبات اقتصادی نبوده است. انگلس در پیشگفتار چاپ اول "منشا خانواده" می نویسد:

"بر اساس برداشت ماتریالیستی، عامل تعیین کننده در تاریخ، در تحلیل نهایی، تولید و تجدید تولید حیات بلافاصله است. ولی، این بنیوه خود، خصلت دو گانه دارد. از یک سو تولید وسائل معاش، خوراک، پوشاک پناهگاه و ابزار برای آن ها ضروری می شوند، از سوی دیگر تولید خود موجودات انسانی، تکثیر انواع نهادهای اجتماعی، که انسان های یک دوران تاریخی معین و یک کشور معین تحت آن ها زندگی می کنند، به وسیله هر دو نوع تولید مشروط می شوند: از یک سو بوسیله مرحله تکامل کار و از سوی دیگر بوسیله تکامل خانواده".

به عبارت دیگر، تکیه بر مناسبات تولیدی، مانع از آن نیست که تولید و بازتولید به مثابه مقوله ای مجرد و خارج از جهان شکل دهنده آن - جهان انسان ها و مناسبات پیچیده و همه جانبه آنان - مورد تحلیل قرار گیرد.

دست آورد مهم دیگر مارکسیسم در توضیح پیدایش خانواده در واقع نقش زن در تولید خانگی، نقش زن در تولید مثل و نقش این دو جنبه در بازتولید نظام اجتماعی است.

با این وجود هنوز بسیاری از مسائل مطروحه در جنبش زنان وجود داد که لاینحل مانده اند و پاسخ مشخص خویش را نیافته اند. به طور مشخص چگونگی ارتباط مسائل مشخص زنان با مبارزه روزمره و عمومی در جامعه یکی از آن موارد است. امروزه، زنان ایرانی با مشکلات عظیمی روبرو هستند، ما در جامعه ای زندگی می کنیم که منطق حکومت در مقابل زنان یا روسری یا توسری است جامعه ای که قوانین قضایی آن چیزی جز انعکاس قدرت فائقه مردان بر جزی ترین امور زنان نیست در جامعه ای که سنگسار جزایی الهی روابط جنسی است و صیغه و فحشای رسمی پاداش مومنان، در چنین جامعه ای متاسفانه جنبش سیاسی آن غسل

تعمید یافته ی فرهنگ مذهبی و مردسالارانه است.

ما زنان، نه با طرح یک ایده آل مجرد بلکه از ورای آن چه اکنون هستیم و در همین جامعه است که تغییر می یابیم. مواعی که با آن روبرو هستیم ثمرات ساده تخیل ما نیستند بلکه کاملاً واقعی اند. به وجود آوردن جامعه ای نومسیری طولانی به دنبال خواهد داشت که طی این مسیر ما نمی توانیم با پدید آوردن یک فرهنگ رهایی یافته ی زنانه - خارج از زمان و مکان، بی اعتنا به مناسبات موجود در اطراف مان از آن مسیر اجتناب کنیم.

راه بین عقیده و عمل، بین فرهنگ و انقلاب اجتماعی، راهی قطعه قطعه، ناهموار و به نحوی دردناک کند است. اما این تنها راهی است که برای پرتاب خود به سوی آینده در اختیار داریم.

ستم یک شرط اخلاقی مجرد نیست بلکه یک تجربه اجتماعی و تاریخی است. شکل و بیان آن به همان نسبت تغییر شیوه تولید و روابط بین مردان و زنان، بین مردان و مردان، بین زنان و زنان، در جامعه ما تغییر می کنند. معهذاً، شکل ستمی که امروز علیه آن مبارزه می کنیم ویژه یک نوع از جامعه است! جامعه ای که در آن ظرفیت خلاقه موجودات در مالکیت سرمایه خصوصی و محصولات است که تحت شکل کالا مبادله می گردند.

سرمایه داری فقط به استثمار مزدبگیران در محل کارشان اکتفا نمی کند، بلکه هم چنین مانع از آن می شود که زنان و مردان توان های بالقوه خود را در تمام عرصه های زندگی گسترش دهند. نه تنها زندگی کسانی که مستقیماً در تولید شرکت دارند بلکه هم چنین زندگی کسانی را هم که به هر دلیل از تولید کالاها برکنارند: کودکان، سالمندان و زنان را مسخ می کند.

زنان گروهی را تشکیل می دهند که بین دنیای برونی تولید کالاها، و دنیای درونی تولید و بازتولید در خانواده، گیر کرده اند. این دو دنیا، نه بدون مشکلات، در زندگی هر زن همزیستی می کنند. به طور سنتی، (دنیای) درونی، دنیای خصوصی خانواده، زنانه است. به همین دلیل ادغام زنان در دنیای عمومی کار و صنعت چیزی جز یک ادغام جزیی نیست. تضادی که به

شکل بارز در سرمایه داری بین خانواده و صنعت، بین خصوصی و عمومی، بین شخصی و غیرشخصی، هویدا می شود، شکافی است در ضمیر آگاه زنان که امکان رها شدن طغیان را ارائه می دهد، جنبش رهایی بخش زنان آن جایی ظاهر می شود که تولید انبوه کالاها، سلول خانواده و هوس های جنسی با هم تصادم کنند. اما مسائل مطروحه توسط جنبش رهایی بخش زنان، فقط شامل زنان نمی شود، مجموعه جنبش انقلابی را در بر می گیرد. همگی ما مردان و زنان (باید) به حل این سوالات بپردازیم: چگونه مقاومت بخش های مختلف جامعه را بسیج کنیم؟

چگونه در پراتیک مان تقسیمات درونی را ملغی سازیم که فلج مان می کند؟ چگونه در زندگی روزمره خود، ترجمان اراده مجردمان باشیم که ایجاد یک جامعه بدون استثمار و بدون ستم است؟ رابطه بین تغییرات عینی سرمایه داری و برداشت جدید ما از انقلاب اجتماعی کدامست؟ بدون قربانی کردن خودمختاری مان، چگونه خود را سازمان دهی کنیم؟

ارزیابی من بر اینست که راه حل استثمار و ستم، کمونیسم است. هر چند که این واژه مفهومی را به میزان زیادی از دست داده است ولی به نظر من رهایی فرهنگی و اقتصادی زنان در آنها از طریق ایجاد جامعه ای می گذرد که در آن دزدیدن زندگی مردم نابود شده است، که در آن شرایط تولید و بازتولید، دیگر به جنس، به نژاد و به طبقه اجتماعی وابستگی ندارد. اما با این حال از وظائف عاجل کمونیست ها در دستور کار قرار دادن مسئله زن به طور عام و پرداختن به این مسئله است که بدون شرکت فعال نیمی از مردم جامعه ما (زنان) هیچ مبارزه ای به پیروزی نخواهد رسید چیزی که حتی ارتجاع هم امروز در ایران به اهمیت آن پی برده است (به طور مثال انتخابات ۲ خرداد و شرکت زنان در این انتخابات)

به این لحاظ در همین جنبش چپ به رغم مشکلات و مسائل ذکر شده، می بایست پایه های لازم برای حرکت های وسیع از همین امروز فراهم گردد.

چند توضیح و تذکر

دوستان و رفقای گرامی نشریه اتحاد کار با تشکر و قدردانی از توجه شما به تاریخ جنبش و نیز تاریخ سازمان فدائی، لازم می دانم نکاتی را در مورد مصاحبه های و مطالب مربوط به ضربه های هشتم تیر ذکر کنم:

- اولین اشتباه در نوشته خود من است که تاریخ شهادت رفیق پری آیتی را بجای سال ۵۶، سال ۵۵ ذکر کرده ام.

- توضیح بعدی در پاسخ های رفیق "هاشم" است، نام رفیق جعفر پنجه شاهی، خشایار آمده است که نام سازمانی او بود. در ضمن نام خانوادگی رفیق لادن، آل آقا است

- رفیق "کیومرث" در یادآوری از رفقای سازمان در بعد از ضربات از رفیق عبدالله پنجه شاهی به عنوان "برادر بزرگ مادر پنجه شاهی" نام می برد، حال آنکه عبدالله پنجه شاهی پسر بزرگ این خانواده بود. عبدالله دانشجوی دانشکده علم و صنعت بود و همزمان با رفیق خشایار سنجری به سازمان پیوست و مخفی شد.

- رفیق مریم سطوت در مطلب خود، از قول صبا بیژن زاده، اشاره می کند به این که "سازمان توانسته رفقای جدیدی را که تازه از زندان آمده اند، عضوگیری کند" این اشاره درست است و ما آن را "عضوگیری ویژه" می نامیدیم چرا که به خاطر ضربه ها، سازمان امکان گستردگی سریع و وسیع را نداشت و در ضمن می بایست هرچه بیشتر و دقیق تر مراقب سلامت امنیتی خود باشد و این در تناقض با نیاز شدید به ارتقا کیفیت سازمان بود. راه حل مسئله "عضوگیری ویژه" بود؛ چون مسئله امنیتی در مورد رفقای زندانی متفاوت بود، آنها شناخته شده بودند و نیازی به کنترل های امنیتی نداشتند. ولی تا آنجا که می دانم این "عضوگیری ویژه" در سال ۵۶ شروع شد و نه بلافاصله بعد از ضربات. خود رفیق رضا غبرائی با سیاست "عضوگیری ویژه" مخفی شد و نه قبل از آن.

رفیق مریم سطوت در پایان یادداشتهای خود ذکر کرده است که بسیاری از "دستاوردهای سازمان" در نتیجه این ضربات "به زیر سؤال رفت و سازمان به وضعیت سالهای ۵۱ و ۵۲ بازگشت و این تنها به ایده های نظری و تجربیات عملی محدود نمی شد" و از جمله این دستاوردهای از بین رفته را فاصله گرفتن از نظرات رفیق مسعود احمدزاده و پذیرش نظرات رفیق جزئی می داند. حال آنکه این "دستاوردها" از بین رفت و نظرات بیژن بعد از این گسترش بسیار یافت و مورد پذیرش قرار گرفت و در ضمن این هیچ ربطی به ارتباط با "حیدر که در آن موقع در خارج از کشور بود و تائید او نداشت. ارتباط رفقای خارج از کشور و از جمله رفیق حیدر، که با ضربه ها قطع شده بود، متأسفانه خیلی دیر و در بهار ۵۶ وصل شد.

نکته مهم دیگر، این است که رفیق مریم سطوت می گوید "اگر در سال ۵۵ در شرایط خاص و با ضوابط مشخصی ازدواج درون سازمانی مجاز شده بود...". در سازمان ما ازدواج درون سازمانی در هیچ مقطعی و با هیچ ضابطه و شرطی مجاز نشده بود، چه قبل از ضربات و چه بعد از ضربات. چون شرایط مبارزه و زندگی مخفی در هیچ مقطعی عوض نشده بود. مبارزه و زندگی چریک شهری الزامات خاصی داشت، اصلاً آسان نبود. هراسی اگر بود، از مرگ نبود، می توان گفت کسی که پا در این راه می گذاشت از مرگ بیمی نداشت و می آمد که راه را تا انتها و تا آنجا که باید، طی کند. یادش به خیر، رفیق خشایار سنجری، می گفت "مرگ اولین و آسانترین مسئله ای است که برای چریک حل می شود"، اما، فاصله گرفتن از تمام پیوندهای عاطفی، از تمام گذشته و بریدن از هر آنچه تا آنوقت این چریک زیسته بود، هیچ آسان نبود. ولی، سرکوب درونی و شخصی احساسات و خواسته های زیبا و انسانی، برای هر چریکی پذیرفته بود و برای رسیدن به آرمان و ایده والای زندگی برتر انسانها به آن تن می داد. تنها بعد از انقلاب بود که

محدودیت ازدواج و زندگی مشترک از بین رفت. جالب اینجاست که دیدیم بعد از انقلاب و با تغییر شرایط، بسیاری از رفقا و اعضای سازمان با رفقای قبلی که گذشته مبارزاتی مشترکی را پشت سر نهاده بودند پیوند زندگی بستند. یعنی این که احساسات هرگز از بین نرفته بود، فقط مهار شده بود.

با تشکر مجدد "فاطمی"

اصلاح:

در یادداشتی که رفیق علی برای ما فرستادند متذکر شده اند که:

- در اتحاد کار شماره قبل (۵۲) در مطلب "اوضاع سیاسی کنونی ایران و وظایف ما" اشتباهاتی در تایپ رخ داده که به شرح زیر اصلاح می گردد:

- ستون دوم، پاراگراف سوم: (حرکت روزنامه نگاران در برپایی انجمن صنفی و...) درست است.

- ستون دوم، بند ج: (بنام) اشتباه است و (بنا) درست است.

- بند ه: (هم، زبان) اشتباه است، (هم به زبان) درست است.

- ستون سوم، پاراگراف دوم: (اقلاً ایران) اشتباه است، (اقلاً در ایران) درست است.

- باز هم صفحه ۱۵، ستون آخر، پاراگراف آخر، جمله: (کسانی که تحلیل ۴ - ب را قبول دارند) اشتباه و جمله (کسانی که تحلیل ۴ - الف را قبول دارند) درست است.

- صفحه ۱۶، ستون دوم، پاراگراف قبل از آخر: (فوری رشد...) اشتباه است، (فوری زندانیان...) درست است.

پوزش و تصحیح

در شماره ۵۲ نشریه اتحاد کار، همراه با مطلب رفیق سیاگزار برلیان، در رابطه با ضربات ۸ تیر ۵۴ تحت عنوان "از یک رویداد، در یک مقطعاتاریخی" سندی وجود داشت که اشتباها به جای صفحه ۲۵ در صفحه ۲۷ چاپ شده بود. در این باره پوزش می خواهیم.

مصاحبه با بیروز حقی بمناسبت
سی مین سالگرد مرگ صمد بهرنگی

صمد بهرنگی در باور مردم جاودانه است!

"بین کسی که خون از زخمش می رود با کسی که آن را تماشا می کند یک دنیا فاصله است."
رومن رولان

س: در سی امین سالگرد مرگ یکی از شریفترین فرزندان توده های کار و زحمت، صمد بهرنگی، هستیم. رفیق بهروز، همانطور که می دانی نوشته های صمد نقش ویژه ای در ایجاد انگیزه های مبارزاتی در بسیاری از مبارزین دهه های ۴۰ و ۵۰ به جای گذاشت و زبان مشترک آنها در پیوند با کارگران و زحمتکشان بود. صمد خود این آموزش را کجا تجربه کرد؟

ج: نوشتن و گفتن از صمد، همانند میلیونها کودکی که هستی شان به خاطر مناسبات غیرانسانی حاکم بر جامعه به تاراج رفته است ولی با پویایی و تلاش خستگی ناپذیر از جویبارهای خرد ره به دریای پرتلاطم و سرنوشت ساز توده ها برده اند، چندان هم آسان نیست. چرا که در جامعه ما همه شرایط نه برای شکوفایی استعدادها، بلکه برای پرپر شدن و مرگهای زودرس آماده است.

صمد در تیرماه ۱۳۱۸ در محله کارگرنشین چرنداب تبریز چشم به جهان می گشاید و با غلبه بر صدها بیماری و گذشتن از صدها سد مرئی و نامرئی که هرکدامش برای خاکستر نمودن زندگانی کافی می باشد، پرچمدار لشکری می شود که علیرغم هزاران زخم در تن و جان، بساط رژیم سلطنتی را به گورستان تاریخ می افکند و نام فدایی را در تاریخ برای همیشه ثبت می نماید. او تا شش سالگی همانند میلیونها کودک به هنگام باران در جویبارهای پر از گل و لای، کودکانه شنا می کند و با بیخبری تمام از دامهایی که در جوامع استبدادی بر سر راه گسترده می شود، راهی مدرسه می شود. ناگهان آن چهاردیواری مدرسه را به صورت

دنیای عجیبی مشاهده می کند که هیچگونه قرابتی با دنیای عینی و حقیقی ندارد. می بیند علیرغم اینکه معلم سر کلاس و همه شاگردان لخت و پاپتی، همانهایی هستند که تا دیروز حرفهایشان را می فهمید و از شادی هایشان به وجد و حال می آمد، مجبورند به زبان غیر از زبان ترکی خودشان حرف بزنند. تازه بعد از گذشت چند سال می فهمد که پوکه های فشنگی که در چند سال گذشته به جای اسباب بازی باعث شادی او شده بود با چه اهدافی به سرزمین آبا و اجدادی اش شلیک شده بودند. و چرا رژیم شاهنشاهی با سوزاندن کتابهای ترکی جشن گرفته بود. او در روند زندگی می فهمد که:

"ملتها دارای شخصیتی برتر و فناپذیرند و تغییر شرایط سیاسی و محیط زندگی هرگز قادر به زایل کردن خصوصیتی که به آنها هستی بخشیده است، نیست."

صمد با اینکه درد جانکاه محرومیت از زبان مادری را احساس می کند و با درک این موضوع که: "سو دیسیدر منه اولده آنام، آب که دوخ. یوخو نورتدی اوشا قلیقدامنه خواب که یوخ" (مادرم هنگام زبان گشودن، "سو" گفته است نه آب. و هنگام کودکی به من "یوخ" یاد داد نه خواب). به جای فرار از تحصیل، راه شایسته مقاومت و چاره جویی را انتخاب می کند. به جرم فارسی بلد نبودن و حرف زدن به زبان ترکی کتک می خورد و پول توجیبی اش را بابت جریمه این جرم می پردازد. اما تسلیم نمی شود.



صمد به درسا می اندیشد و می داند که در جویبار خرد فردگرایی و ترجیح دادن منافع شخصی بر منافع توده ها، هیچ چیزی جز ننگ و خوی حیوانی نصیبش نخواهد شد و به همین خاطر برای بارور شدن و پیدا کردن شخصیت ملی و منیت سالم به فرهنگ و ادبیات ملی خود روی می آورد و با کمک فدایی شهید بهروز دهقانی و... با جمع آوری تعداد زیادی از حکایتها و چیستانها، بخشی از فرهنگ ملی خود را از خطر نابودی نجات می دهد. صمد در

زندگی می آموزد که "تک الدن سس چیخماز" (یک دست صدا ندارد).

س: از شکل گیری محفل روشنفکری در تبریز و ارتباط آنها با دیگر روشنفکران و جنبش عمومی چه نکاتی به نظرت می رسد که برای خوانندگان نشریه بازگو کنی؟

ج: دهه چهل در تاریخ میهنمان سالهای خواب و بیداری و در نهایت شکل گیری جنبش فدایی است. در این سالها جوانان به جان آمده از اختناق پلیسی و تسلیم طلبی جریانات سیاسی که یا به مهاجرت اجباری تن داده بودند و یا اگر به خاطر بیخطری اسمی از آنها مانده بود بیشتر مدعیان دروغینی بودند تا یک تشکیلات مردمی که پا به پای مردم در فراز و نشیبها حضور زنده و فعالی داشته باشند در پی یافتن راهی نوین بودند. در این سالها عده ای از جوانان آذربایجانی و یا دانشجویانی که از سایر شهرستانها به تبریز آمده بودند به تشکیل محفلهایی همت گماردند که در پروسه مطالعه ادبیات واقعهرا، آثار باقیمانده از حکومت ملی آذربایجان و آثار نویسندگان مشهوری چون گورکی، شولوخوف، سعید اردوبادی، تاریخ مشروطیت کسروی، آثار غلامحسین ساعدی، جلیل محمدقلی زاده، میرزافتحعلی آخوندزاده، مارکس، انگلس، لنین، اصول مقدماتی فلسفه (اصول مقدماتی فلسفه اثر ژرژر پولیسر را در سالهای ۱۳۴۷-۱۳۴۹ یکی از استادان فلسفه دانشگاه تبریز در کلاسها، و بدون آنکه از نویسنده اش نام ببرد، تدریس می کرد. وی در اواخر سال ۴۹ در ارتباط با چند نفر از دانشجویانی که من می شناختمشان دستگیر شد و پس از آزادی از زندان مدتها گوشه عزلت گزید، مقدمه ای بر جامعه شناسی اثر دکتر ترابی، دست به دست میان آنها می گشت. آنهم در شرایطی که گیر آوردن هر کدام از این کتابها به بهای جان و تحمل شکنجه های گزیمه ها و حبسهای طولانی تمام می شد. کتابهایی که در اکثر کتابفروشیهای سایر کشورها و حتی کشور همسایه، ترکیه، و یا آذربایجان به راحتی خرید و فروش می شد.

رژیم حاکم و فقر مادی و فرهنگی حاکم بر جامعه چنان سیستم روانی را در جامعه ایجاد کرده بود که اگر نوجوانی تصادفاً به مطالعه روزنامه و کتب ادبی روی می آورد بندرت اجازه داشت تا آنرا آزادانه مطالعه کند. اگر گرد و خاک حافظه جمعی را با حوصله بزداییم، در درون، آن چهره عقب مانده جامعه را که در تک تک چهاردیواریهای مدرسه و خانه قیافه عبوس خود را نشان می داد با وضوح تمام خواهیم دید. آری، در آن سالها که خواندن کتاب و حتی داشتن عینک، از طرف ساواک

شاهنشاهی جرم بزرگی به حساب می آمد و "دیوار موش دار د و موش گوش دارد" فلسفه حاکم بر جامعه بود و ساده ترین کتابها مخفیانه خوانده می شد، شوری دیگر در راه بود.

شکل گیری محفلها در روند خود، علاوه بر رشد آگاهی طبقاتی، امید و جسارت و در نهایت عشق به مردم را افزایش می داد. ویژگی این محفلها در آذربایجان این بود که اکثرا علاوه بر آته نیست بودنشان، گرایش عمیق به سوسیالیسم و مبارزه رو در رو با رژیم داشتند. محفلها در جریان رشد و تعمیق جهان بینی خود بعد از سال ۴۸، یعنی پس از مرگ صمد، به محفلهای نیمه علنی - نیمه مخفی تبدیل شدند و رفت و آمد به خانه های امن و بحث و گفتگو و رد و بدل کردن اسناد و کتاب، بسا در نظر گرفتن کامل مخفی کاری و مسایل امنیتی عملی می گشت و تا هنگام یورش به شاخه های جنبش فدایی (در تبریز دو شاخه وجود داشت که علیرغم داشتن روابط مخفی در سالهای آخر، به دلیل سابقه و شناخت از یکدیگر چه بسا به هم می رسیدند و این مسئله در مورد افرادی که رابطه گسترده تری از قبل با محیط داشتند بیشتر عمل می کرد) ادامه یافت.

محافل فدایی به خاطر حضور افراد شناخته شده در سطح جامعه در آنها با اکثر روشنفکران در ارتباط بودند و در جنبش عمومی آن سالها بویژه در سازماندهی تظاهرات دانشگاهی و بزرگداشتها (تختی، صمد، ...) و سیل و زلزله نقش رهبری و تعیین کننده ای داشتند. محفل تبریز با جریانهایی مثل آرمان خلق، ستاره سرخ، ارتش رهانبخش، مجاهدین، تشکیلات تهران، و... به اشکال مختلف در ارتباط بود و در این میان رابطه ما با رفقای آرمان خلق و بویژه زنده یاد همایون کتیریایی، جایگاه ویژه ای داشت.

س- نقش صمد در جنبش انقلابی روشنفکران از چه تاریخی شکل تعیین کننده ای پیدا کرد؟

ج- اگرچه مشخص کردن تاریخ دقیق نه چنان آسان است و نه درست، ولی می توان گفت صمد از سال ۱۳۳۹ که آخرین گروه از میهن پرستان طرفدار خودمختاری و دموکراسی به جوخه های اعدام سپرده شدند و همانند "کفرآباد" های دوران جمهوری اسلامی، در گوشه ای از قبرستان حسینی سیلاب و سرخاب به صورت دسته جمعی دفن شدند، مصممانه گام در راه بزرگی نهاده بود که خود در نامه ای که تاریخ آن نیمه اول ۱۳۴۰ است چنین می نویسد: "میل دارم آنقدر قدرت داشته باشم که بتوانم با هجو و مسخره پایه های حکومت را لرزان بکنم و.."

صمد تا آخرین لحظات زندگی به طسز گزنده ای که بتواند انسانها را به هشیاری و موضعگیری جانبدارانه سوق دهد وفادار ماند و در روند این رشد و تعمیق اندیشه ها، تئوری مبارزه مسلحانه را با عریانی هرچه بیشتر در داستانهای کودکان خود تبلیغ می کرد.

س- بحثهایی که در آن دوران در این محافل انجام می شد چه بود؟

ج- من سعی می کنم در پاسخ به این سؤال شما تا حد امکان از یادداشتهای مکتوبی که رفقای زنده یاد فدایی از خود به جای گذاشته اند استفاده کنم.

از اوایل دهه چهل مسئله ستم ملی و نابودی فرهنگ و ویرانی آذربایجان از همه لحاظ در کانون بحثهای محفل قرار داشت. اکثر رفقا بر این اعتقاد بودند که در کشور کثیرالملله ای که ملتی را از حق اولیه خود، یعنی بهره مند شدن از زبان مادری در مراکز فرهنگی مثل دبستان، دانشگاه، رادیو، روزنامه و... محروم می کنند موکول کردن حل این معضل بزرگ اجتماعی به فردایی که امکان دارد سوسیالیسم پیروز بشود، نه عقلانی است و نه شدنی. علیرضا نابدل، علیرغم انتقاد شدید به ناسیونالیسم کور و غلبه

روزیونیسم در شوروی، به حق بیان می کرد که: "ارتجاع با تکیه بر شونیسم فارسی - آریایی به نابودی فرهنگ خلقهای ایران می کوشد. ارتجاع در ایران حقوق فرهنگی ملیتها را پایمال نموده است و ادبای شونیست به توجیه این امر پرداخته اند. به نظر آنان (شونیستها) ماموران حکومت صفوی در مدتی نسبتا کوتاه به زور مردم را وادار به یادگیری زبان ترکی کرده اند. این مدعا در کشوری مطرح می شود که حتی امروز هم پای ماموران دولتی به بعضی از مناطق روستایی سالی یک بار هم نمی رسد. چرا این دلکهای بیسواد به واقعیات عینی توجهی ندارند. مگر با این مدرک تراشیهها می توان از میلیونها رنجبر ایرانی خواست حالا که از حقوق ملی و فرهنگیشان در تعلیم و تربیت به زبان ملی و از ادبیات ملی محروم شده اند، از حق صحبت به زبان خود نیز صرفنظر کنند و بعد از این به فارسی کتابی به حال و روزگار خود فحش بدهند."

نفرت از شونیسم و عشق به برابری حقوقی ملل ساکن ایران در آثار مکتوب رفقا و در موضعگیریهای تک تک رفقای شهید مشهود است و تعجب آور نیست که خیلی از رفقا کارمایه اصلی فعالیتهای ادبی و سیاسی خود را مطالعه و بهره مند شدن از ادبیات و فرهنگ ملی خود انتخاب کرده اند و رفقای اندیشمند و باسوادی چون علیرضا نابدل، فارغ التحصیل

دانشکده حقوق، بهروز دهقانی، صمد بهرنگی، و... اسامی مستعار خود را در فعالیتهای ادبی اینچنین انتخاب کرده اند. نابدل؛ اوختای، دهقانی؛ آیدین، بهرنگی؛ قاراتقوش و... باید از این فرصت استفاده کنم و از کنگره اخیر شما که به مسئله مهمی چون پایمال شدن علنی حقوق اولیه ملل غیرفارس بی اعتنایی نشان داده است انتقاد خود و دیگر آذربایجانیان و... را بیان کنم.

بررسی و مطالعه روند مبارزه در کشورهای آمریکای لاتین، فلسطین، ویتنام، چین، ترکیه، کشورهای عربی، حضور مستشاران نظامی آمریکا در ایران، نقش شاه در هرم قدرت و نقش ارتش و پلیس در جوامع سرمایه داری، اینکه در ایران بورژوازی ملی حاکمیت دارد یا بورژوازی کمپرادور؟ و اینکه آیا ایران یک کشور نیمه فئودالی - نیمه مستعمره است؟ آیا در شرایط دیکتاتوری و اختناق پلیسی امکان تمانس و تبلیغ توده ها وجود دارد؟ آیا در جامعه ای مثل ایران امکان مبارزه مسلحانه هست؟ مبارزه مسلحانه باید همزمان در شهر و روستا آغاز گردد؟ کدامیک اولویت دارد؟ به دست آوردن شناخت از جامعه (شهر و روستا)، شناسایی مراکز نظامی و پلیسی، به دست آوردن اطلاعات از محل رفت و آمد مقامات دولتی و به ویژه ساواکیها، خودداری از درگیری با پلیس و...، تضاد عمده و اصلی در جامعه کدام است؟ آیا شوروی یک کشور سوسیالیستی است یا نه؟ آیا در صورت اوجگیری مبارزه مسلحانه شوروی از آن حمایت خواهد کرد؟ ما باید با کشور شوروی تماس بگیریم یا نه؟ ... و صدها مورد بحث که در شرایط فعلی به خاطر عدم حضور ذهن نمی توانم از آنها به طور دقیق نام ببرم در نشستهایی که این محافل داشتند صحبت می شد.

س- رفیق بهروز، به عنوان کسی که عضو یکی از این محافل بودی، با جنبش سیاهکل چگونه مرتبط شدی؟

ج- از اوایل دهه چهل من دبیر هیئت اسکی و کوهنوردی آذربایجان و از بنیانگذاران گروه کوهنوردی "اورست" بودم. از همین سالها با تعدادی از دانشجویان، از جمله دکتر ت.ا. و اسداله مفتاحی آشنا شدم. فکر می کنم سال ۱۳۴۴ بود که بعد از چند سال همکاری با کوهنوردان دانشگاه تبریز، از طرف دانشجویان چپ دانشگاه تبریز به عنوان مربی کوهنوردی معرفی و رسماً در دانشگاه به فعالیت پرداختم و در این سالها محفلی در دانشگاه تشکیل شد که بعدها در جنبش فدایی به نام "شاخه دانشگاه" آذربایجان شناخته شد و اکثر کسانی که در

برنامه های سخت و هدفدار کوهنوردی شرکت می کردند افراد مبارزی بودند که به جنبش نوین تعلق داشتند و تعداد زیادی از این رفقا که بعدها در تشکیلات فدایی یا آرمان خلق، ستاره سرخ و مجاهدین سازماندهی شدند به دست دژخیمان رژیم به شهادت رسیدند. من در دهه چهل در جریان برنامه های رسمی فدراسیون کوهنوردی ایران (سنگ نوردی و...) با گروه فلزکار و مکانیک تهران و حومه آشنا شدم. در آن سالها رفیق اسکندر صادقی نژاد، که بعدها فرمانده عملیات اعدام انقلابی فرسیو بود، به خاطر پخش اعلامیه به مناسبت روز کارگر و ارتباط با فردی که در کاخ به شاه تیراندازی کرده بود، زندانی بود. از این سالها رابطه من تا آخرین روزهایی که دستگیر نشده بودم با این گروه پابرجا بود.

این گروه برای اولین بار پناهگاه کارگر را بر فراز قله توجال درست نمود که من هم در ساختن آن شرکت داشتم. از رفقای فعال این گروه کوهنوردی که بعدها در جنبش سیاهکل (در ساواک همه فداییان پرونده ای داشتند به نام پرونده صادر که سیاهکل نامیده می شد) قهرمانانه به شهادت رسیدند می توان از رفیق اسکندر صادقی نژاد، کارگر میل لنگ تراش، و یکی از رهبران سازمان، رفیق جلیل انفرادی، کارگر کارخانجات پارس آمریک، و رفیق ناصر گارس چی، کارگر می لنگ تراش نام برد. رفیق ناصر گارس چی در سال ۵۰ دستگیر شد. او که در یکی از سلولهای زندان قزل قلعه بود با من تماس گرفت ولی برخورد پخته، رازداری و عدم لو رفتن آن باعث شد که وی پس از مدتی آزاد گردد. او در جریان انقلاب شکوهمند ۲۲ بهمن، هنگام حمله به رادیو در تهران به شهادت رسید.

هویت یافتن شاخه آذربایجان جنبش فدایی را به رفیق پویان نسبت داده اند اما می توان گفت شاخه توسط افراد مختلفی با جنبش سیاهکل در ارتباط بوده است که به طور مشخص می توان از رفیق عباس مفتاحی نام برد.

س- پس از مرگ صمد چه کسانی راهی را که او آغازگرش بود ادامه دادند؟

ج- مرگ صمد بنا به ویژگیهای روحی و روانی ملت‌های ساکن ایران موجب شد که وی نه تنها در سرتاسر ایران بلکه در کشورهای دیگر نیز صاحب شهرت و آوازه گردد. او با شجاعتی بی نظیر به انتشار اندیشه هایی دست یازیده بود که بعدها بنا به ضرورت تاریخی و شرایطی که خود رژیم لجام گسیخته در برابر شجاع ترین فرزندان خلق قرار داده بود به عنوان هم استراتژی و هم تاکتیک مبارزه نوین پذیرفته شد. اگرچه مرگ صمد برای جامعه روشنفکر انقلابی ایران

ضایعه ای فراموش نشدنی بود ولی برای نخستین بنیانگذاران راستین جنبش فدایی یادآور این سخن "رومن رولان" بود که: "بین کسی که خون از زخمش می رود با کسی که آن را تماشا می کند، یک دنیا فاصله است."

صمد عمیقاً بر این نظر بود که سرنگونی رژیم تنها راه غلبه بر سیه روزی توده هاست و در همین راستا نیز مبارزه مسلحانه را تئوریزه کرد که نخستین گام بلندش در سیاهکل برداشته شد. بعد از مرگ صمد علیرغم اینکه همه رفقا برای تداوم بخشیدن به آرمان والای او کوشش می کردند ولی هیچکس مثل رفیق اندیشمند و انقلابی بهروز دهقانی از جان مایه نمی گذاشت. او با وسواس خردمندانه ای هر سال یاد او را گرامی می داشت. فکر می کنم سال ۱۳۴۸ بود و همزمان با سالروز بزرگداشت خاطره صمد، دوست شاعرم ح. ف. را در کنار "اجی چای" به رفیق دهقانی معرفی کردم و بعدها قرار شد به این مناسبت قطعه شعری که بتواند بیانگر درد از دست دادن صمد باشد تهیه کنیم. شعرهای تهیه شده مورد قبول بهروز واقع نشد و خود این دویستی را سرود:

گه گندناخ داش بولاغا

سویی سرخوش بولاغا

بیرین سن دنه بیرین من

توکاخ قان یاش بولاغا

(بیا برویم سرچشمه سنگی / چشمه ای با آب سرخوش / با یکدیگر دردل کنیم / و اشک خون بر چشمه بریزیم).

رفقا علیرضا نابدل، منافع فلکی تبریزی، و... نیز پا به پای بهروز تا واپسین دم زندگیشان به آرمانها و آرزوهای نیک مردمی وفادار ماندند. یادشان گرامی باد

س- پیشبرد بحثها چگونه بود؟

ج- در سالهای اولیه دهه چهل، تعداد زیادی از روشنفکران و دانش آموزانی که در محافل مختلف شرکت می جستند با همدیگر در رابطه بودند ولی این نوع درهم آمیزی و داشتن روابط گسترده با رشد کیفی اندیشه ها و پراتیک انقلابی همخوانی نداشت. از چند سال قبل از مرگ صمد، مبارزه مسلحانه در اکثر محافل آذربایجان مورد قبول واقع شده بود ولی این روحیه مبارزاتی سازمان نیافته موجب می شد که افراد محفل به درگیریهای فردی با پلیس و سایر مقامات دولتی دست می زدند. در اینچنین شرایطی آموزشهای آن دوران رفقای به تنگ آمده از اختناق پلیسی را که در عملی شدن کوچکترین خواستههای صنفی بزرگترین موانع را بوجود می آورد به صبر و متانت انقلابی و به ضرورت تعمیق اندیشه و شناخت از

ساختار جامعه فرامی خواند و سعی می شد تا حد امکان به خاطر عدم جلب توجه پلیس و دیگر روشنفکران "چوخ بختیار"، رفقای فدایی خود را از فعالیتهای علنی کنار بکشند و مخفی کاری را با هوشیاری هرچه بیشتر رعایت کنند. در چنین موقعیتی، بخشی از بحثها را رفیق دهقانی جمعیندی می کرد و بعد از ۱۳۴۷، رفیق اسداله مفتاحی و رفیق ب.ا. بحثها را پیش می بردند. از سال ۱۳۴۸، هسته های دو و حداکثر سه نفری تشکیل شد و مبارزه به صورت جدی و مصمانه طرح شده بود. در این مقطع عده زیادی خود را کنار کشیدند.

س- رژیم شاه مشخصاً از چه تاریخی یورش خود را به هسته های اولیه سازمان آغاز نمود؟

ج- با دستگیری افراد خوش باوری که بدون آگاهی از توطئه ساواک جذب "تشکیلات تهران" شده بودند، فعالین فدایی احساس خطر کردند چرا که در بین دستگیرشدگان چند نفر دانشجو و معلم بودند که سالها با مادر رابطه بوده و شناخت نسبتاً زیادی از ما داشتند و ما به اشکال مختلف در صدد کسب خبر و چگونگی برخورد پلیس برآمدیم.

با مراعات مسایل امنیتی، همراه با یکی از رفقای فعال آرمان خلق، با دانشجویی که تازه آزاد شده بود تماس گرفتیم و از برخورد پلیس نسبت به دستگیرشدگان معلوم شد که پلیس امنیتی به خاطر جشنهای ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی تدارک ویژه ای دیده و ضمناً به نوعی به آنها فهمانده که همه افراد مشکوک را تا آن موقع دستگیر می کند. نخستین یورش پلیس به شبکه آذربایجان جنبش فدایی، چند ماه پس از حمله رفقا به کلانتری پنج تبریز آغاز شد. علتش نیز این بود که پلیس تا چندماه، حمله به کلانتری را نه یک کار سیاسی، بلکه در ارتباط با یک عده افراد عادی ارزیابی کرده بود و به همین خاطر چند نفر از اهالی "باسمنج" را، که من هم در آنجا معلم بودم، دستگیر و به طور وحشیانه ای به خاطر پیدا کردن سرنخی شکنجه کرده بود.

پلیس در نهایت موفق شد از مشخصات رفقای که قهرمانانه به کلانتری حمله کرده بودند آگاه شود و بلافاصله به دستگیری و بازجویی از رفیق کاظم سعادت اقدام کرد ولی به خاطر تعقیب و دستگیری سایر رفقا وی را بلافاصله آزاد نمود و رفیق کاظم که شوهر روح انگیز خواهر رفیق بهروز دهقانی بود، به خاطر پاسداری از شرافت خود و دفاع از تشکیلات فدایی شجاعانه با زدن رگ خود آرزوی شوم دشمنان مردم را نقش بر آب کرد.

اعلامیه مشترک بمناسبت

دهمین سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی

تایستان امسال مصادف است با دهمین سالگرد فاجعه قتل عام زندانیان سیاسی. تایستان ۱۳۶۷، سران جمهوری اسلامی، بعد از سرکشیدن جام زهر شکست در جنگ با عراق، خود را در تنگنای جدیدی یافتند. از یک طرف جنگ، این "نعمت الهی" با خفت، پایان یافته بود، انبوهی از کشته و معلول از خود برجای گذاشته، بخش بزرگی از کشور را ویران نموده، میلیون ها نفر را بی خانمان و آواره ساخته بود. از طرف دیگر، با منتفی شدن بختک جنگ، مشکلات اقتصادی اجتماعی و سیاسی آشکارتر شده، روحیه اعتراضی مردم، تحرک جدیدی به خود گرفته بود.

کشتار جمعی زندانیان سیاسی، در واقع پاسخ جمهوری اسلامی به معضلات جامعه و مردم بعد از پایان جنگ و اعلام آشکار آمادگی انجام هر اقدام ددمنشانه دیگری برای حفظ حاکمیت سیاه خود بود. قتل عام هزاران نفر زندانی، در عرض مدت کوتاهی، میانگر هراس رژیم از امکان بروز اعتراضات مردمی و در واقع اقدامی برای گستردن سایه شوم وحشت و هراس بر کل جامعه بود.

اکنون ده سال بعد از آن فاجعه، هنوز هم هیچ کس از ابعاد آن اطلاع جامع و دقیقی ندارد. نه تعداد واقعی قربانیان آن مشخص است و نه چگونگی آن روشن شده است. اما مسئولین و عاملین آن، همچنان بر مقدرات جامعه ما، حکم می رانند. هم چنان زندان هایشان از زندانی پر است و دستگاه شکنجه و اعدامشان برقرار است.

ما در دهمین سالگرد فاجعه قتل عام زندانیان سیاسی، همبستگی عمیق خود را با زندانیان سیاسی، خانواده و یازماندگان شهدا، اعلام نموده، خواستار به محاکمه کشیدن مسئولین این فاجعه هستیم و از نیروهای خود می خواهیم، از هیچ تلاشی در افشای چهره ددمنش جمهوری اسلامی فروگذار نکرده، و در تمامی اقداماتی که برای بزرگداشت خاطره قربانیان این فاجعه و به محاکمه کشیدن مسئولین آن صورت می گیرد، فعالانه شرکت نمایند.

کمیته اتحاد عمل برای دمکراسی
۳۱ اوت ۱۹۹۸ ۱۰ شهریور ۱۳۷۷

کمیته اتحاد عمل برای دمکراسی متشکل است از: حزب دمکرات کردستان ایران، سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران، سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگری)

اطلاعیه بمناسبت

دهمین سالگرد

فاجعه کشتار در زندان ها

ده سال پیش، در چنین روزهایی به دستور سران جمهوری اسلامی، هزاران نفر از زندانیان سیاسی در عرض مدت کوتاهی قتل عام شدند.

تایستان ۱۳۶۷، رهبران جمهوری اسلامی، بعد از شکست در جنگ با عراق و به بهانه عملیات مجاهدین خلق در غرب کشور، گروهی از جلادان خود را روانه زندان ها ساختند، تا مساله زندانیان سیاسی را حل کنند. این گروه در اجرای این ماموریت چندان پیش رفت که در عرض مدت کوتاهی، دیگر بسیاری از زندان ها، از زندانی سیاسی خالی شده بودند. ابعاد این کشتار آن چنان گسترده بود که فریاد منتظری، جانشین وقت خمینی را برآورد و نامه های اعتراضی او، که تنها اسناد منتشر شده از درون حکومت در این زمینه اند، خبر از اعدام بدون محاکمه "چندین هزار نفر در عرض چند روز" می دادند.

کشتارها، در فاصله تیر تا آذرماه انجام شدند. در این فاصله ملاقات با زندانیان سیاسی قطع شده بود. خیر دهشتناک فاجعه، در میان ناباوری همگانی، در آذرماه منتشر شد. تهدید به سکوت توانست از انتشار این خیر شوم ممانعت نماید و خانواده زندانیان را از جستجو برای یافتن نشانی عزیزان خود بازدارد. گورهای دسته جمعی را جستجوگران داغدار کشف نمودند و با فریاد اندوه خود، توطئه رژیم برای مسکوت گذاشتن این جنایت را درهم شکستند.

اکنون ده سال از این فاجعه می گذرد و دهها و صدها خاطره و سند در این باره منتشر شده است. اما هنوز هم نه ابعاد واقعی آن روشن شده است و نه تعداد دقیق قربانیان جنون قدرت رهبران جمهوری اسلامی در این کشتار بی سابقه، معلوم گشته است و نه علیه مسئولین و عاملین مشخص این قتل عام بر اساس شواهد و اسناد موجود، در مجامع بین المللی اعلام جرم شده است.

در دهمین سالگرد کشتار در زندان ها، یاد قربانیان آنرا باید با خواست به محاکمه کشیدن مسئولین و عوامل این فاجعه، زنده نگاه داشت. برای چنین محاکمه ای ضروری است، نیروهای آزادیخواه کشور ما، ادعاینامه واحدی را علیه رژیم جمهوری اسلامی، به جرم اقدام علیه بشریت و سازماندهی کشتار جمعی زندانیان سیاسی، تنظیم نمایند. این ادعاینامه باید همه اطلاعات و اسناد مربوط به نحوه تصمیم گیری و اجرای این کشتار، اسامی مسئولین و مجریان و نیز قربانیان آن را دربر گرفته، با ذکر دلائل و با استناد به قوانین بین المللی، علیه سران رژیم و در راس همه رفسنجانی و خامنه ای، اعلام جرم نماید.

سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران
۲۷ اوت ۱۹۹۸ ۵ شهریور ۱۳۷۷

شماره ۵۳

شهریور ۱۳۷۷

سپتامبر ۱۹۹۸

ETEHAD KAR
SEPTEMBRE 1998
VOL 5. NO. 53

بها معادل:

۳مارک آلمان

۱۰فرانک فرانسه

نامه های خود را به آدرسهای زیر،
از یکی از کشورهای خارج برای ما
پست کنید

آدرس آلمان:

POSTFACH 150106
10663 BERLIN
GERMANY

آدرس اطریش:

POSTFACH 359
A 1060 WIEN
AUSTRIA

آدرس فرانسه:

HABIB K BP 162
94005 CRETEIL
CEDEX FRANCE

آدرس نروژ:

POST BOKS 6505
RODELO KKA
0501 OSLO 5
NORWAY

آدرس کانادا:

(E.F.K.I.)
P.O. BOX 38555
LOWER LANSDALE RPO
NORTH VANCOUVER
B.C.
V7L 4T7
CANADA

شماره فاکس سازمان
49-2241310217

شماره تلفن سازمان
(۳۳) ۶۰۸۶۰۱۳۵۶

آدرس پستی الکترونیکی
etehade.kar@wanadoo.fr

صفحه سازمان روی شبکه اینترنت:
ETEHADDEFEDAIN.ORG